

زبان کویر

تحقیق دربارهٔ زبان آران ویدگل

کتاب اول



تألیف حسین (عباس) علیجانزاده

زبان کویر

تألف حسین (عباس) علیچا نژاد ۵۵

۴	۱۰۰
۶	۶

ZABAN-I KAVIR

(LANGUAGE OF DESERT)

Research on Aran-Bidgol Language

vol. 1

By :

Abbas Alijanzadeh

۶۰۰ تومان

۵۸۵۵۹۱

نسخہ در دست خود اسات
ناتر حد سکون الہامی دادہ

۱۸۸۷ء جنوری ۲۲ء

زبان کویر

کتاب اول:

تحقیق زبان آران و بیدگل

تألیف: حسین عباس علیجا نژادہ

زبان کویر
(کتاب اول: تحقیق در زبان آران و بیدگل کاشان)
تألیف حسین (عباس) علیجانزاده
ناشر: مؤلف
لیتوگرافی: موج، چاپ: شفق
چاپ اول: پاییز ۱۳۷۲ - دو هزار نسخه
چاپ: چاپخانه تکثیر

فهرست مطالب

هفت	تقریظ
نه	شرح حال مؤلف
ده	پیشگفتار: دربارهٔ آران بیدگل
۱	راهنمای آوانگاری
۷-۲۳۲	بخش نخست: صرف و نحو
۹	ساخت افعال و انطباق آن با افعال فارسی: تعاریف
۹	لازم و متعدی
۱۱	مصدر
۱۱	مصدر مرخم
۱۲	بن ماضی در افعال لازم
۱۲	بن ماضی در افعال متعدی
۱۲	صفت مفعولی
۱۳	بن مضارع
۱۳	شناسه
۱۴	پیشوند
۱۴	افعال معین
۱۶	جداول نمودار مصدرهای لازم و مشتقات آنها
۳۷	جداول نمودار مصدرهای متعدی و مشتقات آنها
۹۹	طریقهٔ ساخت انواع ماضی لازم
۹۹	ماضی مطلق
۱۰۰	ماضی نقلی
۱۰۲	ماضی استمراری

۱۰۵	ماضی التزامی
۱۰۶	ماضی بعید
۱۰۷	ماضی ابعاد
۱۱۰	فعل معین گاده (= خواستن) و کاربرد آن
۱۱۷	ماضی ملموس یا ماضی مستمر
۱۱۹	ساخت انواع افعال ماضی متعدی
۱۱۹	شناسه های متعدی
۱۲۲	ماضی نقلی
۱۲۴	ماضی استمراری
۱۲۸	ماضی التزامی
۱۳۰	ماضی بعید
۱۳۱	ماضی ابعاد
۱۳۴	ماضی مرکب
۱۴۱	استمرار در التزام شکی
۱۴۵	ساخت افعال مضارع
۱۴۵	بن مضارع / شناسه های مضارع
۱۴۹	مضارع التزامی
۱۵۱	فعل معین گاده
۱۵۵	مضارع ملموس
۱۵۷	ساختن فعل امر
۱۵۹	ساخت فعل نفی
۱۶۰	ساخت فعل نهی
۱۶۲	ساخت فعل مستقبل
۱۶۹	ساخت افعال مجهول
۱۶۹	۱. ماضی مطلق
۱۷۰	۲. ماضی نقلی
۱۷۰	۳. ماضی استمراری
۱۷۰	۴. ماضی استمراری کما

۱۷۱	۵. ماضی التزامی
۱۷۱	۶. ماضی بعید
۱۷۱	۷. ماضی ابعاد
۱۷۲	۸. ماضی ابعاد (۴)
۱۷۲	۹. استمرار در مضارع
۱۷۳	۱۰. استمرار در ماضی التزامی
۱۷۳	۱۱. استمرار در بعید
۱۷۴	۱۲. استمراری بعید در مضارع التزام
۱۷۴	۱۳. ماضی مرکب شکلی
۱۷۵	۱۴. ماضی ملموس
۱۷۵	۱۵. مضارع اخباری
۱۷۵	۱۶. مضارع التزامی
۱۷۶	۱۷. ماضی اخباری در التزامی
۱۷۶	۱۸. ماضی التزامی در مضارع التزامی
۱۷۷	۱۹. مضارع ملموس
۱۷۷	۲۰. امر مجهول
۱۷۷	۲۱. نفی مجهول
۱۷۸	۲۲. نهی مجهول
۱۷۸	۲۳. مستقبل مجهول
۱۷۸	۲۴. مستقبل مرکب مجهول

۱۸۱	افعال عام، افعال ناقص
۱۸۱	الف: بده
۱۸۹	ب: استه
۱۹۱	ج: هسته
۱۹۳	د: کم
۱۹۴	هـ: نس
۲۰۱	اسم

شش	زبان کویر
صفت	۲۰۹
قیدها	۲۱۳
حرف	۲۲۱
حرف ربط	۲۲۱
حرف اضافه	۲۲۳
وندها	۲۲۷
نحو	۲۳۲-۲۳۹
جمله و ترکیب ارکان آن	۲۳۵
بخش دوم: غزلیات و ترانه‌ها	۲۴۱-۳۱۳
الف - غزلیات	۲۴۳
ب - ترانه‌ها	۲۸۷
بخش سوم: شاهد مثال از دیگران	۳۱۵-۳۸۰
الف - اشعار دیگران	۳۱۷
ب - اتل متلها	۳۳۴
ج - ضرب المثلها	۳۳۶
بخش چهارم: فرهنگ واژگان	۳۸۱-۴۱۲

تقریظ

تحقیق در لهجه‌های محلی - مخصوصاً لهجه‌های قدیمی و اصیل - از چندین نظر اهمیت و ضرورت دارد. از جمله این که ارتباط زبان‌های باستانی پیش از اسلام را با زبان‌ها و گویش‌های امروزی، روشن می‌کند. بدیهی است که بعد از اسلام، مردم زبان خود را فراموش نکردند و به همان زبان‌های آباء و اجدادی خود سخن می‌گفتند، منتهی این زبان‌ها در طی ایام، دچار تغییر و تحول شدند نهایتاً به صورت همین زبانهای محلی که امروزه رایج است و به شدت در معرض زوال و فناست، در آمدند. بعد از اسلام یکی از زبانهای محلی که فارسی دری باشد، و ظاهراً ادامه پهلوی پارسیک یا شمالی بوده است، به شرحی که معلوم فضلاست به سرعت رشد کرد. اما این زبان در آغاز کار فقط در منطقه خراسان بزرگ رایج بوده است. و مردم عراق عجم و نواحی جنوب ایران آن را نمی‌فهمیدند. آنان به زبانهای محلی خود، که نوعاً فهلوی نامیده می‌شود سخن می‌گفتند و شعر می‌سرودند که خوشبختانه مقداری از این آثار ادبی در دست است. آفرینش آثار ادبی، به زبانهای محلی، حتی در قرون هفتم و هشتم و نهم هم دیده می‌شود و سعدی و حافظ هم، به زبان مادری خود، اشعاری دارند که فارسی زبان، آنها را نمی‌فهمد. حاج مرز فارسی دری و فهلوی عراق عجم، منطقه ری بوده است. در سال ۴۲۰ که سلطان محمود ری را تصرف کرد، برای اولین بار بعد از اسلام، راه برای ارتباط و اختلاط مردم خراسان و عراق عجم باز شد و بعد از شکست مسعود در سال ۴۳۱ در دندانقان مرو، سلجوقیان بر قسمت پهناوری از ایران دست یافتند و فارسی دری را با خود از غزنین به اصفهان و مناطق مرکزی ایران بردند. پس در حقیقت، در قرن پنجم بود که مردم عراق عجم با فارسی دری آشنا شدند. لهجه‌یی که در ری رایج بود، به رازی معروف است و اشعاری از بندار رازی به این لهجه در المجمع آمده است. اما این که حوزه جغرافیایی این زبان تا کجا بوده بر من روشن نیست. آیا ممکن است دامنه آن تا منطقه وسیعی از کویر ایران من جمله کاشان را پوشانده باشد؟ از طرف دیگر

به نظر می‌رسد که راجی (لهجه محلی کور پیرامون کاشان) تلفظ دیگری از رازی و منسوب به راج، راغ^۱، راگا، اسم کهن منطقه ری باشد. ری در پهلوی به صورت Raga و در فارسی به صورت Raga و اوستا به صورت در Ragha آمده است. اما یک نکته قابل تأمل این است که در اوستا Ragish به معنی در جانب ری، به طرف ری آمده است (حواشی برهان) و به نظر می‌رسد که این کلمه به معنی سرزمین‌های اطراف ری و آبادی‌هایی است که بر سر راه ری بزرگ قرار دارند، هر چند برخی از مترجمان اوستا آن را همان ری معنی کرده‌اند. در هات ۱۹ یسنه (معروف به بفان یشت) در بند ۱۸ گوید: «- کدامند پنج ردان» خانه خدا، دهخدا، شهریان، شهریار و پنجمین آنان زرتشت (در سرزمین‌های دیگر، جز ری زرتشتی).

در ری زرتشتی چهار تن ردانند،^۲

ری و سرزمین‌های اطراف آن همواره جنبه مذهبی داشتند و ری نشینگاه مُسمغان (بزرگ مغان) بوده است.

به هر حال یکی از گویش‌های بسیار قابل توجه «راجی» است که در منطقه وسیعی از اطراف کاشان بدان تکلم می‌شود. این زبان هم از نظر واژگان و هم از نظر ساختارهای نحوی، با فارسی دری، تفاوت‌های چشمگیری دارد که می‌تواند مورد مطالعه دانشوران قرار گیرد. جا دارد تنی چند از دانشجویان زبان‌شناسی با توجه به این کتاب و امثال آن، رساله‌های خود را در بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های این لهجه‌های گرانقدر، با فارسی دری و زبان‌های باستانی فراهم آورند. آقای حسین علیجان زاده در سالیانتمادی این زبان را از جنبه‌های مختلف مورد مطالعه قرار داده و تمامی مواد لازم را برای یک ارزیابی کلی علمی به دست داده است. که مسلماً زحمات ایشان قابل تقدیر است.

دکتر سیروس شمیسا

۱. گلدان راغ به معنی گلدان عتیقه‌یی که در خرابه‌های شهر ری پیدا شده، در بوف کور صادق هدایت هم آمده است.

۲. اما مرحوم بهار در سبک‌شناسی (ج ۳ - ص ۷۵) می‌نویسد: «راگا» ی کتبه را که ری دانسته‌اند معلوم نیست به کدام دلیل است و آیا درست خوانده شده یا نه و آیا مراد ری هست یا جای دیگر، محل تأمل است» او اصل این کلمه را «رد» می‌داند که به معنی پیشوای بزرگ است.

۳. اوستا، ترجمه جلیل دوستخواه، مروارید، ۱۳۷۱، ص ۱۷۶

شرح حال مصنف

حسین (عباس) علیچانزاده در روز هیجدهم آبان هزار و سیصد و هفده شمسی در خانواده‌ای پرجمعیت که تعداد فرزندان آن به ده نفر می‌رسید (۶ پسر و ۴ دختر) در محله دهنو آران از شهرستانهای تابع کاشان دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و دوره اول دبیرستان را در دبیرستان نظام وفای آران به پایان برد. دوره دوم دبیرستان را تا کلاس دوم در دبیرستان سپهرنای کاشان (عارف فعلی) زیر نظر دبیرانی مجرب و آزموده چون مرحوم شیخ علی اکبر عارف معروف به شیخ علی اکبر درویش و مرحوم حسن خواجوی خواند. سپس در سال ۱۳۳۹ برای دریافت دیپلم رهسپار تهران گردید و در مدرسه دارالفنون زیر نظر استادانی چون دکتر عبدالرحیم نبهی، دکتر علی اکبر بامداد، دکتر معنوی، شریفیان، کمره‌ای و غیره تلمذ نمود.

در سال ۱۳۴۲ با مدرک دیپلم به خدمت آموزش و پرورش شهرستان کاشان درآمد و به تدریس پرداخت. در تابستانهای ۵۲ تا ۵۵ بعنوان تحصیل ضمن خدمت در دانشسرای راهنمایی شمیران موفق به اخذ مدرک فوق دیپلم در رشته علوم انسانی شد. در سال ۱۳۵۷ در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران زیر نظر استادانی چون دکتر بحر العلومی، دکتر سادات ناصری، دکتر محقق، دکتر تجلیل، دکتر حاکمی، دکتر لسان و دکتر فرشیدورد به تحصیل در رشته ادبیات فارسی پرداخت. اکنون در دبیرستانهای زادگاهش آران به تدریس مشغول است. چنانکه در مقدمه اظهار داشته کار تصنیف کتاب حاضر را از سال ۳۹ یعنی زمان تحصیل در دارالفنون آغاز کرده که در سال جاری از چاپ خارج شده است.

دربارهٔ آران و بیدگل

آران و بیدگل، شهری است در فاصلهٔ شش کیلومتری شمال کاشان با طول جغرافیایی ۵۱ درجه و ۲۹ دقیقه و عرض ۲۴ درجه و ۱۴ دقیقه و ارتفاع ۹۳۰ متر از سطح دریا و در کرانه کویر نمک قرار دارد. این شهر از دو بخش مجزا و همجوار «آران» و «بیدگل» با فاصله این طرف و آن طرف کوچه‌ای تنگ، باد و آداب و سنت، با دو لهجه و فکر و اندیشه، دو برج و بارو و نهایتاً دو شهرداری که جدا از هم بوده و امور هریک وابسته به خود بود.

در اسفند ۱۳۴۴ دیوارها فرو ریخت و هر دو بخش یکی شد و شهر آران و بیدگل را به وجود آورد. نقشه صفحه مقابل نقشهٔ جامع آران و بیدگل است. وسعت کل منطقه بالغ بر ۲۵۰۰۰۰ هکتار است.

جمعیت آران و بیدگل طبق آمار سرشماری سال ۱۳۶۵ بالغ بر ۴۵ هزار نفر بوده که در سال هفتاد با احتساب ضریب ۴٪ ازدیاد جمعیت متجاوز از ۵۰ هزار نفر می‌باشد.

آران از محله‌های قدیمی دهنو، جنگل آباد (جنگلته)، چهارسوق، میدان بزرگ، میدان کوچک، سرگنگه، وشاد، زیرده، میدان حاج امیر، سرکوچه دراز، سرمحله، درب مسجد قاضی، بازار، سرکوچه آب پخش، سرکوچه یخچال، دربند و محله‌های جدید مسلم آباد، آراندشت، عباس آباد، احمد آباد، کوی فرهنگیان، مسعود آباد، کوی بهار و قاسمیه تشکیل یافته است.

بیدگل، دارای محله‌های قدیمی دروازه، فخارخانه، توده، سلمقان، خانقاه، علی اکبر، درب ریگ، یزلان، ویرانه، مختص آباد، خانقاه درب مختص آباد، باغ علوی، و محله‌های جدید قاسم آباد، معین آباد، سجادیه، فاطمیه، جلال آباد، میر عماد و هاشمیه است.

این سرزمین علم دوست و ادب پرور افرادی چون بونصر شیبانی، سلیمان صباحی، نظام وفا، خاندان بیضایی (ادیب، پرتو، ذکایی، ادب، بهرام) و خاندان صالح (اللهیار، دکتر جهان‌شاه، دکتر علی پاشا) و عالمان و دانشمندان گمنامی که تعداد آنها کم نیست به خود دیده است. هم‌اکنون نیز اگر شاعران و ادیبان و مهندسان و طیبیان و سایر

تحصیل کرده‌های رشته مختلف علوم که در داخل و خارج از کشور به سر می‌برند به آران بازگردند استانی چون تهران را کفایت می‌کند. تقریباً نود درصد مردم این خطه از نعمت سواد خواندن و نوشتن بهره دارند.

اطراف شهر را تپه‌های ماسه‌بادی احاطه کرده است. اخیراً توسط اداره جنگل‌بانی و تثبیت شن نهالکاری و با ایجاد جنگلهای مصنوعی و مالچ‌پاشی از حرکت ریگهای روان جلوگیری به عمل آمده است.

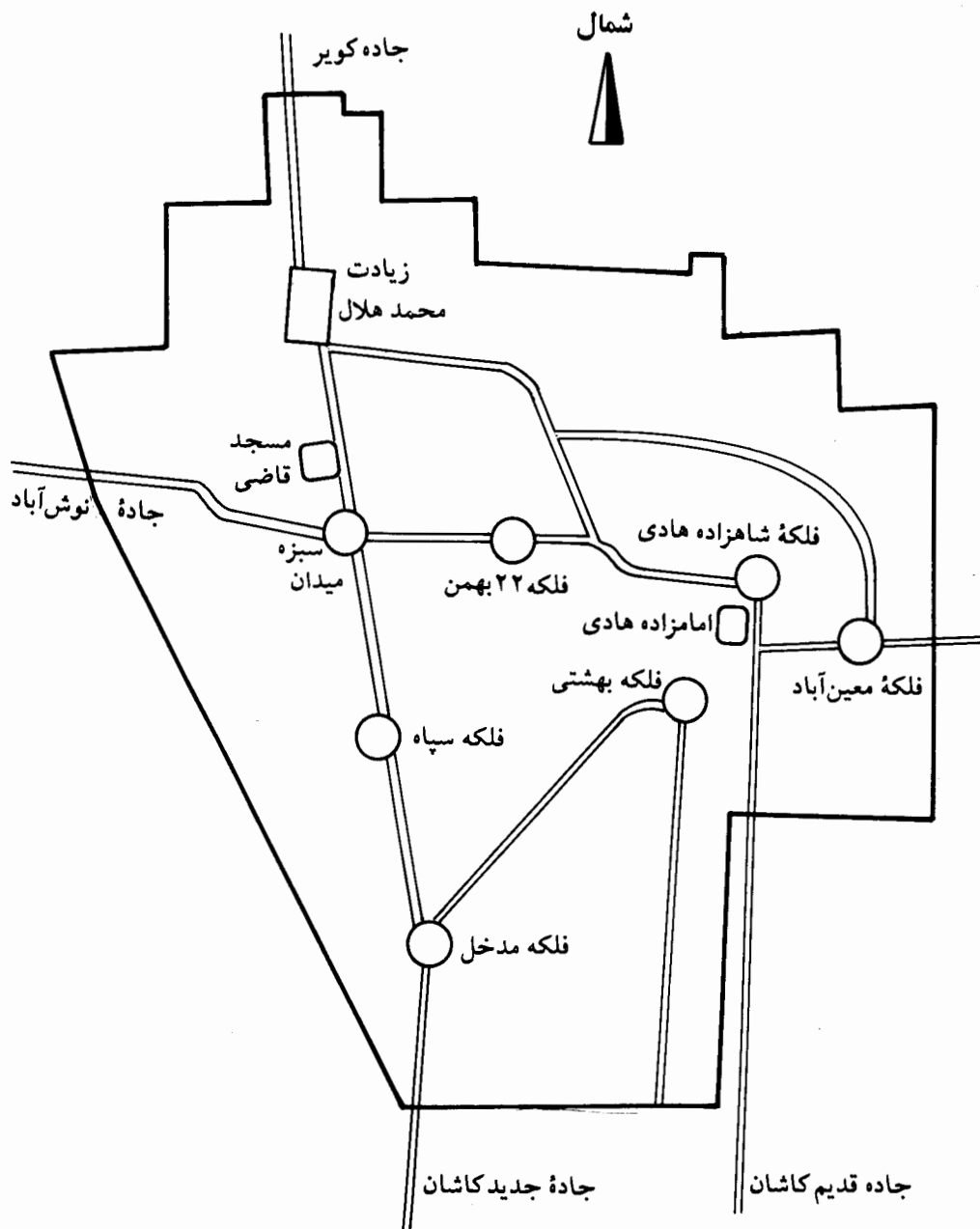
این شهر کویری که اکنون از تمام مواهب طبیعی بی‌بهره است و مورد خشم طبیعت و بی‌مهری متصدیان امر قرار گرفته، خطر بی‌آبی عارضه‌ای است که آن را تهدید می‌کند که اگر در رفع آن نکوشند به زودی این شهر بزرگ که مرکز اقتصاد و قالی‌بافی کاشان است ویران خواهد شد.

آران، وجه تسمیه، تاریخ بنا

بنا به اقوال افواهی و نوشته بعضی کتب که سند معتبری ارائه نداده‌اند و بدین جهت از ذکر نام آنها خودداری می‌شود آران شهری ساحلی و بندری بوده است بر کنار دریای مرکزی، که روزگاری دویست هزار سکنه داشته است. بعداً به علت خشکیدن دریای مذکور دچار کم‌آبی شده و بارها بر اثر سیل یا زلزله ویران گردیده است. سپس بر روی ویرانه قبلی یا در جوار آن آرانی نو بنا شده است. سند گویای این مدعا محله قدیمی «دهنو» آران است که بعد از خرابی شهر بر اثر سیلی ویرانگر در جوار آران قبلی بنا شده است. و نیز در سال ۱۱۹۶ هـ.ق. بر اثر زمین‌لرزه‌ای شدید آران و بیدگل ویران و جمعی انبوه کشته شدند. سلیمان صباحی در اشعار رثائی خانواده‌اش که همه در خاک فرو رفتند از بیدادگری آن یاد می‌کند.

بعضی از باستان‌شناسان را عقیده این است چنانچه در دشتهای اطراف آران حفاری بشود چهره حقیقی و قدمت واقعی آن که شاید از سیلک کاشان نیز کهن‌تر باشد نمایان خواهد شد.

اکنون نیز چهره گره‌خورده و خسته شهر حکایت از عمری طولانی و تحمل بار رنج و مصائبی دارد که بر اثر عبور از بیابان پر خار و ناهموار زمان بر او وارد شده و پای پرآبله‌اش که همان تپه‌های شنی اطراف است شاهدهی بر این آلام و دردها است. آران و بیدگل با تمام محرومیتها و طوفانهای موسمی و گرمای طاقت‌فرسای تابستانش برای اهالی زادگاهی مطبوع و دوست‌داشتنی و خاکی دامنگیر دارد. در آسمان صاف و پرستاره‌اش چنان ستاره‌ها روشن و نزدیک به نظر می‌رسند که گمان می‌رود از روی تپه‌های اطراف می‌توان با دست ستاره‌ها را لمس کرد. نسیم ملایم و مطبوعی که شبهای مهتابی تابستان از کویر می‌وزد چنان دلنواز و روح‌پرور است که آرانیهای مقیم غربت را دیوانه‌وار به آغوش خود باز می‌خواند.



محدوده جامع آران و بیدگل در سال ۱۳۶۷ شمسی. مقیاس $\frac{1}{20000}$

وجه تسمیه

- درباره وجه تسمیه آران عقاید بیشماری وجود دارد که به اهم آنها اشاره می‌شود.
- ۱- به عقیدهٔ بعضی از صاحب‌نظران کلمه «آر» مخفف «آرت» پهلوی به معنی مقدس و آران جایگاه مقدس است.
- ۲- عده‌ای را عقیده آن است که آران مأخوذ از ریشهٔ «آرین» که نام دیگر قوم آریا است.
- ۳- بعضی کلمهٔ «آر» را مساوی «ایر» که نام نژاد بزرگ ایران یا آریان است می‌دانند «کاروند کسروی، صفحهٔ ۳۲۶، دربارهٔ وجه تسمیه».
- ۴- در زبان ارمنی کلمه «ران» یا «آزان» به همان معنی «دان» پسوند فارسی کاربرد دارد. «کاروند کسروی، صفحات ۲۷۹ - ۲۹۱، شماره ۸».
- ۵- کتاب گویش، دیه‌ها و محلات کاشان، از فرهنگستان ایران، کلمه «آر» را به معنی آسیا در گویش راجی ضبط کرده است.
- ۶- به عقیدهٔ بعضی از محققین کلمه «آر» به معنی گرم و «ان» پسوند و آران به معنی گرمسیر است در مقابل شمیران که سردسیر است «کاروند کسروی، صفحات ۲۷۹، ۲۹۳، ۳۰۸، ۳۶۸، ۳۶۹» هرچه هست سرزمین آران به گرمسیر شناخته شد.
- ۷- بعضی معتقدند «آریارمنه» دو فرزند داشت یکی به نام «آر» به معنی گرم و دیگری به نام «ایر» به معنی سرد که آران به دست آر بنا گردید و نام خود بر آن نهاد و «ان» پسوند نسبت است.
- ۸- ملا غلامرضا آرانی از مجتهدین بنام آران در کتابش آران را به آرام‌بن سام‌بن نوح نسبت داده و معتقد است آران تحریفی از آرام است. نظریه آرام دانستن در چند کتاب معتبر دیگر که بعداً خواهد آمد به دلایلی ذکر شده است.

تاریخ بنا

- آنچه کتب معتبر دربارهٔ تاریخ بنای این شهر می‌نویسند عبارتند از:
- ۱- قدیمی‌ترین نسخه، تاریخ قم، تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی، سال ۳۷۸ هجری قمری به عربی. ترجمه و تصحیح سید جلال‌الدین تهرانی، انتشارات توس، ص ۷۷، س ۱۵ «آران، آن را اران بن قاسان بنا کرده و قاسان از نوادگان طهماسب بن ضحاک است که در کنار کاس رود شهر کاسان یا کاشان را بنا نهاد...» و نیز در تاریخ قم آمده است که بعد از خشک شدن دریای کاس رود موضع درام ظاهر شد و آن را درام نامیدند و گویند در اصل آران در آرام بوده یعنی در شادی، نیز گفته‌اند فرعون معاصر موسی از این دیه بوده است.
- ۲- حافظ ابونعیم در کتاب اخبار اصفهان آورده است «که اصفهان مشتمل بر

هفت شهر بوده که چهار شهر آن منجمله آرام پیش از اسلام خراب بوده است». تاریخ اجتماع کاشان، ص ۲۷۴ حسن نراقی.

۳- تاریخ یهود ایران، آران را هارون محله نام برده و در این باره می نویسد: «در عصر نادرشاه افشار که یهودیان سایر بلاد ایران به کاشان رو آوردند بیدگل و هارون محله و پامنار و جهود محله، یهودی نشین بوده است و کاشان مرکز روحانیون یهود ایران گردید زیرا چند تن از پیشوایان روحانی از بیت المقدس به این شهر آمدند و از این موقع است که کاشان مسمی به اورشلیم کوچک می گردد. تاریخ یهود ایران، جلد سوم، ص ۱۰۱۷.

۴- مسعود کیهان در جغرافیای مفصل ایران، صفحه ۴۰۱، درباره آران و بیدگل چنین نگاشته است: «آران و بیدگل دو قریه مهم که به فاصله یک فرسخی شمال شهر کاشان و بطوریکه از آثار آن دو هویدا است سابقاً بزرگ و آبادتر و قریب ۴۰۰ دستگاه حریربافی و بیش از ۱۵۰۰۰ نفر جمعیت داشته ولی فعلاً خراب و سکنه آن از ۶۰۰۰ نفر تجاوز نمی کند».

۵- سیاحتنامه شاردن فرانسوی صفحه ۸۶ - ج ۳: «در دو فرسخی شهر کاشان آبادی بزرگی است به نام آران از دور همچو شهر زیبایی جلوه گر است، دارای دوهزار باب خانه و باغچه و ششصد باغ زیبا می باشد و هزار کارگر ابریشم باف در آنجا وجود دارد.

۶- سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، شهرستان کاشان و نطنز، تألیف حسن نراقی، صفحه ۳۲۷، س ۶. پس از ذکر جمله ای از کتاب تاریخ قم به نقل این جمله می پردازد: «در صورتی که مطابق اطلاعات به دست آمده از کاوش در تپه های سیلک کاشان این ناحیه وسیع از دوران پیش از قبایل آریایی نژاد محل سکونت جامعه های انسانی بوده حتی نام آران هم ظاهراً از لفظ آراین مأخوذ است».

۷- کاروند کسروی، مجموعه ۸۷ مقاله و گفتار، صفحه ۳۶۸ پاراگراف آخر و صفحه ۳۶۹ پاراگراف اول: «گویا از همان هنگامها یا از زمانهای پیش از آن بوده که کلمه آران به معنی گرمسیر نامگذاری گردیده است». باز در همان صفحه: «برخی از نویسندگان ارمنی چنین دانسته اند که آران از نخست به معنی گرمسیر و خود از این رو بوده که آن سرزمین گرم را با این نام خوانده اند. ولی مادر جستجوهای خود جز از این را یافته و چنانچه در جای دیگر نوشته ایم نام «آران» را که رومیان «آلبانیا» و ارمنیان «اغوان» یا «الوان» خوانده اند پیدا شده از کلمه «آر» که گفته ایم نام دیگر نژاد بزرگ «ایر» بوده می شماریم و به هرحال از نخست به معنی گرمسیر بودن آن را دشوار می پنداریم».

۸- جغرافیای آران، از علی اصغر مدنی، صفحه ۴: «در اوستا نام آریا یا آران هم آمده است که قوم اولیه به این دو نام شناخته شده اند».

بیدگل

بیدگل از دیه‌های بزرگ و بسیار قدیمی کاشان است. این بخش در دوران گذشته از مراکز مهم صنعتی بوده و انواع پارچه‌های دستباف و سفالهای لعابدار و ظروف سفالین که در بیدگل تولید شده شهرت و معروفیت فراوانی داشته است. اسناد و مدارکی که از دوران زندگی برجای مانده است بیانگر آن است که در زمان این سلسله در بیدگل به علت وجود ۲۵۰۰ دستگاه نساجی مالیات و وجوه دیوانی پرداخت می‌شده است.

آقای اللهیار صالح در مجله یغما (سال پانزدهم - شماره‌های ۶۵ - ۶۷) طی مقاله‌ای به نام سرنوشت قریه هراسکان به استاد نوشته‌های و صاف شاعر بیدگلی نقل نموده‌اند که معروف است بیدگل از جمله چهل حصاران بوده است و بنیاد و آبادانی آن را «بی‌بی گل» از دختران اوکسای قاآن بن چنگیز نهاده و طرح‌ریزی آن را مهندسان کارآگاه گذارده‌اند چنانچه آن را به عدد بروج فلکی دوازده قسمت کرده و هر قسمتی را محله‌ای نام نهاده‌اند. اما مستندات تاریخی صحت این نظریه را رد کرده بر آن خط بطلان می‌کشند. زیرا قدیمی‌ترین مأخذی که در دسترس مؤلف قرار گرفته و به نام بیدگل اشارتی دارد دیوان اشعار سید ابورضا راوندی دانشمند و شاعر و فقیه عالیمقام و سرشناس نیمه دوم قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم هجری است که ثابت می‌کند حتی سالها قبل از تولد چنگیز بیدگل وجود داشته است. قضیه بیدگل که در آن روزگار نامش «وه گل» یا «ویگل» تلفظ می‌شده است محل سکونت و زندگی بوده است. سید ابورضا در یک قصیده مطوّل که به زبان عربی سروده است حمله و هجوم برکیارق سلجوقی را در سال ۵۲۵ هجری به کاشان شرح داده و کلیه آبادیهای آن و قریات را که مورد هجوم برکیارق قرار گرفته نام برده است که نام بیدگل نیز جزو همین قریات ذکر شده است.

مأخذ دیگری که به نام بیدگل اشاره دارد آن هم حاکی از قدمت بیدگل و بی‌اعتباری فرضیه ساختن بیدگل توسط «بی‌بی گل» است کتاب معروف المعجم فی معاییر اشعار العجم شمس قیص رازی است که از بیدگل به نام ویگل یاد شده است.

از اسناد مسلم دیگری که قابل انکار نیست وجود بعضی احکام و فرامین سلطنتی که خصوصاً در زمان صفویه (بویره شاه عباس اول) به عنوان افراد سادات خاندان طباطبایی بیدگلی تألیف و صادر گردیده است. این فرامین مؤید وجود بیدگل قبل از چنگیز است.

بعضی از محققین معتقدند بیدگل در اصل «بی‌گل» بوده است زیرا کلمه بیدگل در زبان محلی «وه گل Vəgol» که مخفف «ویگل Vigol» است به معنی مکان بی‌گل می‌باشد. آنان شعر سلیمان صباحی بیدگلی را شاهی بر مدعای خویش می‌آورند.

وطن به بیدگل اما کسی ندیده صباحی

به دست دسته گل یا به فرق شاخه بیدم

در حال حاضر بیدگل در جوار همسایه قدیمی تر و بزرگتر از خود آران به عنوان نقطه‌ای جغرافیایی به طور جداگانه ملحوظ نیست زیرا چنانکه قبلاً اشاره شد این دو بخش شهری واحد را تشکیل داده‌اند به نام آران بیدگل که امید است با توجه اولیای امور این شهر ستمدیده و محروم به سامانی رسیده و از محرومیت‌های یابد.

زبان محلی

در باره زبان یا گویش‌ها و لهجه‌های محلی ایران، تحقیقات دامنه‌داری به عمل آمده است. چنانکه، در مجله سخن، فهرست گویشهای محلی ایران را که توسط مؤسسه زبانشناسی دانشگاه تهران انجام شده بالغ بر ۱۶ هزار لهجه قلمداد کرده است. در نتیجه، لهجه‌های محلی کاشان را نیز شامل است. در باره زبانهای محلی کاشان، علاوه بر تحقیقات زبانشناسان ایرانی، زبانشناسان خارجی نیز تحقیقات دامنه‌داری داشته‌اند و دارند. از جمله این محققان «نیکلا راست» است که فهرست مآخذ مربوط به لهجه‌های زبان فارسی او، در نخستین دفتر فرهنگ ایران زمین، در سال ۱۳۳۲ چاپ شد. پژوهش مربوط به لهجه جوشقانی، توسط «لمبتون»، قهرودی از «ژکوفسکی»، میمه‌ای از «لمبتون»، نطنزی از «پولاک»، ژکوفسکی، اسکارمان، کریستین سن، کاشانی «از ژکوفسکی».

لهجه یهودیان کاشان «مجله‌های خاورشناسی». و نیز گویش آران و بیدگل از دکتر حسین یارشاطر در (دایره المعارف ایرانیکا، جلد سوم، صفحات ۲۴۷ - ۲۴۹، چاپ ۱۸۹۸) و رساله مفصلتر او که در جشن‌نامه ژیلبر لازار (سال ۱۸۹۸ پاریس) به چاپ رسیده است. زبانشناس نامور دیگر لِرکووک P.Lercoq مجموعه‌ای از گویشهای آبادیهای کاشان در دست انتشار دارد. ایرانشناس و زبانشناس فقید ویلهم ایلس W.Eilers نیز یادداشتهای زیادی از گویشهای مردم کاشان گرد آورده بود که روزگار مجال تنظیم و انتشار به او نداد. با تمام این آثار آنچه در باره زبان و لهجه‌های محلی تاکنون تهیه شده شامل واژگان - ضرب‌المثل‌ها و ثبت جملات کوتاه یا بلندی است که طرز گویش و محاوره را می‌رساند. در هیچکدام از این تحقیقات و در باره هیچیک از گویشهای محلی دستور زبان مبسوطی و گرامر مدوّن و شمولى تهیه نشده است. منجمله تحقیق در زبان محلی آران و بیدگل نیز از این حد در نگذشته است. بنا بر این

لازم می‌نمود برای شناخت کامل و بقای زبانهای محلی اقدامی گسترده‌تر انجام شود. لذا تحت عنوان زبان کویر (قسمت ۱) زبان محلی آران و بیدگل که زبان مادری بود مورد بررسی قرار گرفت تا بعداً در صورت توفیق زبانهای سایر بلاد بررسی شود.

از تحقیق در این زبان - که مردم منطقه آن را زبان «محلی» یا «دهی» یا «راجی» یا «راجی» که همان رازی است می‌گویند و ما برای نامگذاری لفظ محلی را انتخاب کردیم - با توجه به پاره‌ای لغات و گرامر بسیار مهم آن، نشان می‌دهد که زبان محلی این شهر (آران) از بقایای زبان پهلوی است که تا حدی بکر مانده است. چنانکه بعداً در بخش افعال و انطباق آن با فارسی و در بخش نحو بطور مبسوط بدان اشاره خواهد شد، افعال این زبان به دو گروه لازم و متعدی تقسیم می‌شوند. افعال متعدی در کلیه انواع ماضی شناسه‌هایی جدا از افعال لازم دارند. بنا بر این ساختار جمله افعال متعدی با جمله افعال لازم متفاوت است. همین تفاوت ساختاری افعال متعدی است که گرامری دیگر را می‌طلبد. یعنی در این زبان گذشته از نحو و صرف فارسی، صرف و نحو دیگری وجود دارد که زبان آموز، گذشته از صرف و نحو فارسی برای افعال لازم، مجبور است گرامر افعال متعدی را نیز فراگیرد. در نتیجه گرامر این زبان بسیار گسترده‌تر از فارسی است. شاید پیچیدگی و گستردگی همین صرف و نحو است که تاکنون مجال فرصت نداده است تا اشخاص در این زبان به تدوین کتابی دست یازند. و نیز شاید به همین علت بود که علاقه‌مندان به آموزش زبان از آموزش، انصراف جسته و نهایتاً به استهزاء آن پرداخته‌اند. و جوانان تحصیل کرده نیز به علت نیشخند ها از تکلم بدین زبان کناره جسته‌اند. بطوریکه در این دوسه دهه اخیر مرگ زودرسی دامنگیر این زبان شده و به نحو چشمگیری از تداول آن کاسته است. شاید اغراق نباشد اگر بگوئیم با چنین وضعی این زبان بیش از چند دهه دیگر عمر نخواهد داشت. احساس این خطر بزرگ و تأثر بر مرگ این میراث گرانبها باعث شد که با بضاعتی مزجات و سرمایه‌ای اندک بدین امر خطیر که نه جای من بود، دست یازد و تکیه بر جای بزرگان زند و اقدام به حفظ آن نماید. این کار در بدو امر آسان می‌نمود ولی در حین کار چون پرده از مشکلات بر افتاد کم مانده بود که انصراف حاصل آید، لکن خطر:

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست

عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

یا:

تکیه برجای بزرگان نتوان زد به گزاف

تا که اسباب بزرگی همه آماده شود

بیش از خطر، خطیر بودن مسأله مرا ترساند. نهایتاً بارنج و کوشش مداوم در طول

بیست و چند سال مطالعه کتب مختلف در زمینه مطلب و تفحص و تحقیق پیگیر کار بدانجا کشید که برگی ناچیز و پای ملخی به خدمت سلیمانان ادب و فرهنگ این مرز و بوم آورده است. امید است که خبرگان این فن با دیده عفو و اغماض عیوب را ضمن تذکر ندیده گرفته بربنده ببخشایند. زیرا تا کنون در زبانهای محلی هیچ یک از بلاد ایران کاری بدین صورت و با این ویژگی ها صورت نپذیرفته بود تا راهگشا بوده و بتوان از آن خط مشی اقتباس کرد.

دقتی جزئی اهمیت مسأله را بهتر و بیشتر روشن می کند. مدت زمانی بیش از ده قرن کار و کوشش هزاران نفر محقق داخلی و خارجی تاکنون نتوانسته برای زبان فارسی دستوری جامع و کامل و بدون نقص و عیب فراهم سازد، بنابراین کشف روابط و قواعد کلمات زبانی، چه در صرف و چه در نحو، که بسی گسترده تر از فارسی است، آنهم یک تنه، مسلم چنین دستوری خالی از نقص و عیب نخواهد بود. اما تهیه و تنظیم چنین گرامری از نظر خبرگان منصف شایان ارزش و اهمیت، و عیوب آن قابل عفو و اغماض خواهد بود. امید است که این تحفه درویش برای جوانان پرجوش این خطه مشوقی باشد تا زبان مادری و قومی خود را که میراث گرانهای فرهنگی و ملی آنان است فراموش نکنند و دریادگیری و حفظ و حراست آن از هیچ کوششی دریغ نورزند. انشاءاً... تعالی اگر سعادت و توفیق رفیق این بنده باشد مصمم است در فرصتی دیگر در زبانهای محلی سایر بلاد حتی در پهلوی و اوستایی تحت عنوان (زبان کویر قسمت ۲ و ۳ و غیره) تحقیقاتی به عمل آورد، و وجوه تشابه و تضاد و تباین آنها را با این زبان یافته شاید بتوان گرامری کلی برای تمام زبانهای محلی ایران در کتابی جامع تقدیم ادب دوستان کرد.

بخش های کتاب حاضر

کتاب حاضر به چهار بخش تقسیم می شود: ۱ - بخش صرف و نحو، ۲ - بخش ترانه ها و غزلیات، ۳ - بخش شاهد مثال از دیگران، ۴ - بخش واژگان قبل از شرح و ویژگی هر بخش نظر خوانندگان را بدین نکته معطوف می دارد که: در زبان محلی آران و بیدگل مصوتهایی وجود دارد که در فارسی و انگلیسی یافت نمی شود. حتی برخی از این مصوتهای در هیچ لهجه و زبانی وجود ندارد. بنا براین ثبت چنین مصوتهایی بطوریکه برای عموم قابل درک و تلفظ باشد کاری بسیار مشکل، بلکه به نظر بعضی از خبرگان محال می نمود. زیرا این نوع مصوت که برخی مرکب و بعضی بین دو آوا و بعضی دو مخرجی هستند ممکن است در زبانی چون آلمانی، فرانسه،

روسی، ترکی و غیره یافت شود اما کلمه‌ای که چنین مصوّتی را دارد برای همگان شناخته نیست. طریق دیگر این که ممکن بود مشخصات آوایی این نوع مصوّت را طبق قرار دادهای آوایی بین‌المللی ضبط نمود. در این صورت به‌جز عده‌ای محدود همگان آواشناس نبودند تا با مشاهده مشخصات آوایی آن مصوّتها را عیناً مردم بومی تلفظ کنند. به‌نظر بعضی از خبرگان چنین مصوّتهایی باید همراه کلمه‌ی مربوطه توسط مؤلف بر روی نواری ضبط و همراه کتاب در اختیار خوانندگان قرار گیرد. این نظریه گرچه از نظریات دیگر بهتر و مشکل شناخت و تلفظ مصوّت را حل می‌کرد اما خود مشکلاتی در پی داشت که دست کمی از مشکل قبل نداشت. با توجه بدین مسائل مسأله لاینحل می‌نمود. زیرا اگر مصوّتی اندکی نارسایی تلفظ داشته باشد امکان تغییر معنی، یا بی‌معنی شدن کلمه مربوطه وجود دارد. مثال: کلمه «نه ne» به معنی این» و کلمه «ne» به معنی آن» و کلمه «نه مخفف نه»، به معنی نیست» هر سه کلمه با املاهی یکسان ولی تلفظی متفاوت دارند که درک مقصد جز با تلفظ صحیح میسر نیست.

برای رفع این نقیصه کتب آوانگاری زیادی مورد مطالعه قرار گرفت، گرچه مطالعه هریک دنیایی بر معلومات ناقص این بنده افزود ولی متأسفانه در حلّ این معضله کار ساز و راهگشا نیفتاد. ناچار از پیش خود طرز تلفظ و شکل آوایی هر مصوّت تهیه و در بخش مصوّتها ضبط گردید، هرچند این کار از خود ساخته در حد دلخواه و مطلوب نیست ولی تا حد قابل قبول شمر افتاد. اینک بر خوانندگان است ابتدا علامت اختصاری مصوّتها را با دقت مطالعه و کاملاً به‌خاطر بسپارند و تلفظ هر مصوّت را به‌اندازه کافی تمرین کنند تا در حین مطالعه و تکلم دچار مشکل و خطایی نشوند. اکنون توضیحی مجمل در باره هریک از بخش‌های کتاب:

بخش نخست:

بخش صرف و نحو: این بخش که قدری پیچیده و گسترده است بخش اصلی و گرامری زبان است و شامل این مطالب است:

- ۱- افعال و انطباق آن با فارسی ۲. افعال عام و ناقص ۳. اسم ۴. صفت ۵. ضمیر ۶.
- قید ۷. وند ها ۸. نحو.

در این بخش سعی شده است تا حد ممکن مطالب ساده و به‌صورت خود آموز تنظیم شود. در دو قسمت افعال و انطباق، افعال عام و ناقص آنچه مهم و قابل تعمق و یا قاعده‌ای ارزنده بود تحت عنوان نکته ذکر شد. لازم است زبان آموز نکته‌ها را با دقت مطالعه کند تا دچار اشکالی نشود.

بخش دوم:

شامل ترانه‌ها و غزلیات محلی است که در ثبت هریت شماره گذاری و ذیل هر کلمه آوانگاری شده است اگر ترانه یا غزلی به عنوان شاهد مثال آورده شده است هدف شاعری و طبع آزمایی نیست، بلکه مقصد اصلی و نهایی آوردن شاهد مثالهایی منظوم است. تا دانشجوی زبان آموز با رغبتی بیشتر آن را فراگیرد والا شاعرانی چون سعدی و حافظ آنچه گفتنی بود گفتند و دیگر جای سخن من نیست.

بخش سوم:

شاهد مثال از دیگران، شامل ضرب المثلها، اتل مثلها و اشعاری از شاعران محلی گوی ارائه گردید. متأسفانه هرچند در تاریخ تداول این زبان بیش از چند بیت شریافت نشد که از نظر کمیت چشمگیر نیست ولی به عنوان شاهد مثال ارزش ثبت و ضبط داشت، لذا در این بخش به چاپ رسید ولی متأسفانه چون کتاب در دست چاپ بود بدون توضیح و تفسیر مورد نیاز اقدام به چاپ شد. امید است در چاپ‌های بعدی این نقیصه رفع گردد.

بخش چهارم:

شامل واژگان اصیل یا دخیلی است که با تغییرات جزئی در این زبان متداول است در ثبت واژه‌ها گذشته از ذکر نوع و نوشتن معنی، آوانگاری شده تا خوانندگان تلفظ صحیح هر واژه را بشناسند.

در پایان از اساتید محترمی که در زبان‌های سایر بلاد ایران دستی دارند چنانچه اطلاعاتی مفید و ارزنده دارند که بنده بدان اشارتی نداشته‌ام تقاضا دارد بر اینجانب منت نهاده مطلب خویش را ارسال دارند تا در چاپ بعدی به نام خود آنان ضبط شود. بدو از همکاری و بذل عنایتی که خواهند فرمود سپاسگزارم.

در خاتمه از برادر بزرگوارم آقای غلامرضا معماری فرد (علیجانزاده) که در چاپ و نشر کتاب مرایاری داده و هزینه چاپ را عهده دار شده‌اند و از دانشمند و استاد ارجمند جناب آقای دکتر سیروس شمیساکه بر من منت نهاده و بر کتاب حاضر یادداشت مرقوم فرموده‌اند نهایت تشکر و امتنان دارد.

من الله التوفیق و علیه التکلان

حسین (عباس) علیجانزاده، مورخه ۱۳۷۱/۹/۱۰

راهنمای آوانگاری

الف : مصوتها (VOWELS)

در لهجه محلی آران بیدگل گذشته از مصوتهای ساده (اَ، اِ، اُ، آ، اَو، اِی) و مصوتهای دو آوایی (آئی، ای، او، و غیره) مصوتهای ساده و مرکب دیگری وجود دارد که بعضی ترکیبی از دو مصوت و بعضی حد واسط بین دو مصوت هستند، یعنی دستگاه صوتی باید در آن واحد دو صوت را به صورت يك صوت بیان کند. این نوع اصوات را بعضی از زبان شناسان تحت عنوان دو مخرجی (double stop یا double articulation) و عده‌ای به عنوان هم مخرجی (coarticulation) و گروهی دو آوایی (diphthong) و جمعاً تحت عنوان تولید ثانوی (secondary articulation) و عده‌ای دیگر آنها را همخوان (consonant) نامیده‌اند. در این کتاب مصوتی که زبان هنگام تلفظ در دو نقطه دهان انسداد به وجود می‌آورد جزو دو مخرجیها و مصوتی که زبان حالت بینابینی دو صوت را می‌پذیرد در ردیف مصوتهای ساده آورده شد. ضمناً به جای مشخصات

فنی و آوایی این آواها طریقهٔ ساخت هر کدام با بیانی ساده و قابل فهم همگان همراه با ذکر مثال بیان شد.

۱- مصوتهای کوتاه (Simple short vowels)

معادل آوایی	مثالهای معادل ساز	حرف
abr , abd	مثل ابر ، عبد	a = ا ، <
omid , omr	» امید ، عمر	o = ا ، <
esm , eşq	» اسم ، عشق	e = ا ، <
	مصوت «فتحه» را چند دفعه تلفظ کنید. اکنون زبان ودهان را در همین حالت نگه داشته «<» ، کسره» را تلفظ کنید ، مصوتی که شنیده می شود با علامت «e» نشان داده شد . این آوا شبیه به «ه» بیان حرکت در لهجه محاورهٔ تهرانی است : (حسین رفته حسن را دیده و برگشته است) این مصوت همان «ها» علامت مصدری زبان محلی آران و بیدگل است .	e =
1. saté , 2. reté	۱. سته ، به معنی ساختن ۲. رته ، (ریختن)	
3. va'té , 4. kidé	۳. واته ، (گفتن) ۴. کیده ، (کندن)	
5. jidè	۵. جیده ، (سازدن) .	
	هریک از کلمات «ری = شهر» ، «می = شراب» ، «دی = ماه» را چند دفعه تلفظ کنید ، حال همین کلمات را با همان تلفظ ولی بدون «ی» تکرار کنید . صوتی که بعد از (ر - م - د) و قبل از صدای اصلی «ی» شنیده می شود مصوتی است بین فتحه و کسره بیشتر متمایل و شبیه به کسره که با علامت «e» نشان داده شد. این آوا در زبان محلی آران و بیدگل در کلمات زیر -	(e)

معادل آوایی	مثالهای معادل ساز	حرف
	وجود دارد .	
1. əzêr 2. əgüş	۱. ازر (دیروز) ۲. اگوش (انگشت)	
3. vəgol 4. vəš	۳. وگل (بیدگل) ۴. وش (گرسنه)	
5. təš	۵. تش (تشنه) .	
	کلمه «گل» را با تکیه بر روی «ل» چند دفعه تلفظ کنید . اکنون «ل» را به تنهایی به همان آهنگ قبل ولی کشیده و زنگدار تلفظ کنید ، صوتی که بعد از «ل» می شنوید ، خواهجه نصیر طوسی آن را «مختله» یا «مجهوله» نامیده و در فارسی آن را سکون گویند که با علامت «ê» نشان داده شد . آرانیهها عموماً (اعم از فارسی زبان یا محلی گوی) بسیاری از کلمات را با همین مصوت شروع می کنند . به کلمات زیر توجه کنید .	(ê)
1. ketâb 2. bēradar	۱. کتاب ۲. برادر	
3. tēnab 4. dēva	۳. طناب ۴. دوا	
5. nēmak 6. bēgir	۵. نمک ۶. بگیر .	

۲- مصوت‌های ساده بلند

Simpel Longvowels

اُ ، اَ = a' (آ) را چند دفعه تلفظ کنید ، حال بدون تغییر در زبان و دهان لبها را کاملاً گرد کرده همین مصوت را دوباره تلفظ کنید . صدایی بین «آ» و «اَ» می شنوید که با علامت (a') نشان داده شد این آوا در لهجه محلی آران و بیدگل در کلمات زیر وجود دارد .

۱. آرو (آران) ۲. آدم (آدم) 1. a'ro 2. a'dam

معادل آوایی	مثالهای معادل ساز	حرف
3. ka'šo 4. xeya'bo 5. da'lo adam, alam savād, maād	۳. کاشو (کاشان) ۴. خیابو (خیابان) ۵. دالو (دالان) مثل: آدم، عالم، سواد، معاد	آ، عا = a
rūd, sūd aūd irān, isā, šarir, šair	» رود، سود، عود، » ایران، عیسی، شریر، شعبیر	او، عو = ū ای، عی = i

۳- مصوتهای دو آوایی

(*Diphthongs*)

owlād, owdat šowkat	مثل: اولاد، عودت، شوکت	او = ow
mey, dey, rey	می (شراب)، دی (ماه سال)، ری (شهر) هریک از کلمات زیر را یکبار تلفظ کنید. حال «ن» آنها را برداشته به جای آن «ی» بگذارید و دوباره با همان آهنگ تلفظ کنید. مصوتی که قبل از «ی» در این کلمات می شنوید با علامت (ay) نشان داده شد.	ای = ey آی = ay
1. jayg 2. zayg 3. bolayd	۱. «جنگک، جیگک» ۲. «زننگ، زیگک» ۳. «بلند، بلید» مصوت «ای» را چند دفعه تلفظ کنید. حال بدون تغییر در حالت زبان و دهان فقط لبها را کاملاً گرد کنید و دوباره همین مصوت را تلفظ کنید. آوایی که می شنوید، با علامت (ü) نشان داده ایم. آوای مذکور در لهجه محلی آران و بیدگل در کلمات زیر یافت می شود.	ای = ü
1. xün, 2. düm pül	۱. خین (خون)، ۲. دیم (صورت)، ۳. پیل (پول)،	

معادل آوایی	مثل‌های معادل ساز	حرف
	مصوت «>» یا (کسره) را چند دفعه تلفظ کنید . حال لب‌ها را کاملاً گرد کرده همین مصوت را تکرار کنید. صدایی بین «>» و «>» می‌شنوید که با علامت (q) نشان داده‌ایم . این آوا در لهجه محلی آران و بیدگل در کلمات زیر وجود دارد :	q
1. kɒnj 2. xɒnj	۱. کنج (کنج)، گوشه ۲. خنج (حشره آبدزدک)،	
3. xɒn 4. gɒdɒl	۳. خن (سوراخ) ، منفذ ۴. گدل (گندله)، گلوله	

ب: صامت‌ها

Consonants

معادل لاتینی	مثل‌های معادل ساز	حرف
emla' , ebtelā'	مثل همزه آخر املاء ، ابتلاء	ء = ە
zālin , gūlon	» مدروی ضالین عربی و گولن (آرانی) گوساله .	~ = ~
	های بیان حرکت مثل	
parvāna , xeyme	» پروانه ، خیمه	a و e = ە
bad , bār	» بد ، بار	b = ب
par , separ	» پر ، سپر	p = پ
tir , tūr	» تیر ، طور	t = ت ، ط
soreyyā , sar , sadr	» ثریا ، سر ، صدر	s = ث ، س ، ص
joda , lejām	» جدا ، لجام	j = ج
čūb , gač	» چوب ، گنج	č = چ
hamid , hezār	» حمید ، هزار	h = ه ، ح
xande , taxt	» خنده ، تخت	x = ح
dard , davā	» درد ، دوا	d = د
zoqāl , zemām	» ذغال ، زمام	z = ذ ، ز
zolm , maraz	» ظلم ، مرض	z = ظ ، ض
raz , rafiq	» راز ، رفیق	r = ر

معادل لاتینی	مثلهای معادل ساز	حرف
žale , može	» ژاله ، مژه	ž = ژ
šarāb , šarbat	» شراب ، شربت	š = ش
qorūb , qamar	» غروب ، قمر	q = ق ، خ
farār , farāz	» فرار ، فراز	f = ف
ketāb , kolāh	» کتاب ، کلاه	k = ک
golāb , golzār	» گلاب ، گلزار	g = گ
lab , lāle	» لب ، لاله	l = ل
mādar , mehr	» مادر ، مهر	m = م
nūr , nār	» نور ، نار	n = ن
vām , varaq	» وام ، ورق	v = و
yār , piyāle	» (یاء اول و یاء مشدد) یا ، پیاله	y = ی

بخش نخست:

صرف و نحو

صرف

ساخت افعال و انطباق آن با افعال فارسی

تعاریف

لازم و متعدی : در این زبان افعال به دو گروه تقسیم می‌شوند : ۱- لازم،

۲- متعدی .

۱. لازمه‌ها : افعالی هستند که هم از معنی و هم از طریق ساختار در جمله با افعال متعدی متفاوتند ، بدین معنی که در جمله مفعول ندارند و در ساختار ابتدا فعل می‌آید بعد شناسه قرار می‌گیرد . در همه افعال چه لازم و چه متعدی فقط شناسه‌های لازم کاربرد دارند .

۲. متعدیها : افعالی هستند که هم مفعول می‌گیرند و هم ساخت آنها در ماضی با افعال لازم متفاوت است. این افعال ابتدا شناسه می‌گیرند، بعد، بن فعل می‌آید ضمناً شناسه‌ها نیز در ماضی با شناسه‌های لازم متفاوت است در بحث شناسه‌ها هر يك جداگانه معرفی خواهند شد.

قاعده: برای تعدیه افعال لازم یا متعددی کردن افعال متعدی که سه حرف آخر آنها به (آده) ختم می شود (نونی) به قبل از حرف (آ) می افزاییم. برای مثال به مصدرهای زیر دقت کنید:

براده (para'dé)، پنگاده (panga'dé)، پچاده (peja'dé)، پوشاده (pūša'dé)، تاواده (towa'dé)، تراشاده (tēraša'dé)، ترکاده (tērēka'dé)، جماده (jōma'dé)، چرخساده (čarxa'dé)، چسباده (časba'dé)، چشاده (čēša'dé)، چکاده (čēka'dé)، تجساده (teja'dé)، خساراده (xa'ra'dé)، خراشاده (xēra'sa'dé)، خساده (xesa'dé)، خساراده (xēša'ra'dé)، خشکاده (xoška'dé)، خنداده (xanda'dé)، رجاده (reja'dé)، رساده (rasa'dé)، رنجهاده (ranja'dé)، سوجساده (sūja'dé)، شناساده (šēna'sa'dé)، کشاده (kēša'dé)، گذازاده (godaza'dé)، گذراده (gozēra'dé)، گوراده (gūra'dé)، لرزاده (larza'dé)، لقاده (laqa'dé)، ماساده (ma'sa'dé)، مالاده (ma'la'dé)، نالاده (na'la'dé)، واتشاده (va'tešta'dé)، وازاده (va'za'dé)، ورجساده (vēreja'dé)، وساده (vesa'dé) هاخاساده (ha'xa'sa'dé).

متعدی این افعال عبارتند از: پرناده (parēna'dé)، پنگناده (pangēna'dé)، پچناده (pējena'dé)، پوشناده (pūšēna'dé)، تاوناده (towēna'dé)، تراشناده (tērāšēna'dé)، ترکناده (tērēkēna'dé)، چمناده (jōmēna'dé)، چرخناده (čarxēn'dé)، چسبناده (časbēna'dé)، چشناده (čēšēna'dé)، چککناده (čēkēna'dé)، تجناده (tejēna'dé)، خسارناده (xa'rēna'dé)، خراشناده (xēša'rēna'dé)، خسناده (xesēna'dé)، خشارناده (xēša'rēna'dé)، خشککناده (xoškēna'dé)، خندناده (xandēna'dé)، رجناده (rejēna'dé)، رسناده (rasēna'dé)، رنجناده (ranjēna'dé)، سوجناده (sūjēna'dé)، شناسناده (šēnāsēna'dé)، کشناده (kēšēna'dé)، گذازناده (godāzēna'dé)، گذرناده (gūrēna'dé)، لرزنده (larzēna'dé)، لقناده (laqēna'dé)، ماسناده (māsēna'dé)، مالناده (ma'lēna'dé)، نالنده (nalēna'dé)، واتشناده (va'teštēna'dé)، وازنده (va'zēna'dé)، ورجنده (vērejēna'dé)، وسنده (vesēna'dé)، هاخاسنده (ha'xa'sēna'dé).

نکته: بعضی از افراد که بیشتر به فارسی تکلم می‌کنند یا اینکه زبان محلی زبان دوم آنها است به جای اینکه افعال مذکور را با قاعده خود زبان متعدی کنند با (۲ ندن، یا ۲ نیدن) که اقتباس از افعال فارسی است افعال این زبان را نیز متعدی می‌کنند. هر چند طریقه مذکور در محاوره استعمال زیادی دارد معذالك بهتر است که به طریقه رایج در خود زبان متعدی شوند.

چنانکه قبلاً نیز اشاره شد افعال لازم و متعدی در ماضی به علت شناسه‌های منحصر خود ساختی جدا دارند لذا ابتدا انواع ماضی لازم اعم از مطلق، استمراری، نقلی، التزامی، بعید، ابعاد، استمرار در نقل یا نقلی-کامل، ملموس یا مستمر و غیره را توضیح داده و بعد ماضی متعدی، امر، مستقبل، و انواع فعل مجهول را بررسی می‌کنیم. چون برای ساخت افعال به مصدر، مصدر-مرخم، بن ماضی، صفت مفعولی، بن مضارع، شناسه، پیشوند و فعل معین نیاز داریم ابتدا هر يك را جداگانه تعریف می‌کنیم.

۱. مصدر: در زبان محلی آران مصدر کلمه‌ای است که به «ده - ته» ختم شود و معنی کار بدهد.

نکته ۱: حرف آخر مصدر در این لهجه نیز مانند علامت مصدر در زبان فارسی نون بوده است ولی در گویش محلی و در محاوره «ها» تلفظ می‌شود. مثلاً نیز حرف پایانی مصدر را بر مبنای محاوره «ها» در نظر گرفتیم:

نکته ۲: چون مصدرهای لازم و متعدی متفاوتند، هر يك از این دو گروه در جدولی جداگانه نشان داده شده است.

۲. مصدر مرخم: در کلیه افعال لازم و متعدی با حذف علامت مصدری «ها»، مصدر مرخم به دست می‌آید.

نکته: پس از حذف «ها» مصدری و به دست آمدن مصدر مرخم - حرف آخر مصدر مرخم ساکن می‌شود. در بیشتر افعال متعدی حرف ماقبل آخر مصدر مرخم نیز ساکن است. در این صورت التقاء ساکنین رخ می‌دهد، چون تلفظ دو

ساکن ثقیل است حرف پایانی مصدر مرخم حذف می‌شود و بن ماضی به دست می‌آید . این مصدرها را حذفی نامیدیم . و چون مصدر مرخم با جزئی تفاوت همان صفت مفعولی است لذا از ذکر مصدر مرخم خود داری شد .

۳. بن ماضی در افعال لازم : در افعال لازم بن ماضی همان صفت مفعولی بدون مد است که با شناسه‌های لازم ترکیب می‌شود و ماضی مطلق می‌سازد .
نکته : صیغه سوم شخص مفرد ماضی مطلق در همه افعال از ترکیب بن و شناسه به دست نمی‌آید ، بلکه این صیغه در پاره‌ای از افعال بدون قاعده‌ای کلی در محاوره با شکلهای مختلف که بعداً علت آن را بررسی می‌کنیم تلفظ می‌شود . لذا در جدول نمودار افعال این صیغه از تمام فعلها ذکر شد .

۴. بن ماضی در افعال متعدی : در افعال متعدی غیر حذفی چنانکه قبلاً نیز اشاره شد بن ماضی همان مصدر مرخم است ، ولی در افعال متعدی حذفی به علت التقاء ساکنین ، حرف آخر مصدر مرخم حذف می‌شود و بن ماضی به دست می‌آید . ولی همین مصدرها در ماضی نقلی که فتحه علامت استن می‌گیرند چون حرف آخر یعنی «دال» یا «تا» مفتوح می‌شود به جا می‌مانند . برای شناخت این افعال به جدول نمودار مصدر مراجعه کنید .

۵. صفت مفعولی : در تمام افعال اعم از لازم یا متعدی اگر «ها»ی علامت مصدری را برداریم مصدر مرخم به دست می‌آید . بعد روی حرف ماقبل حرف آخر را «مد» می‌گذاریم تا صفت مفعولی به دست آید . وجه تمایز و افتراق صفت مفعولی از مصدر مرخم همین مد است ، لذا در جدول نمودار مصدر از ذکر مصدر مرخم خودداری شد .

نکته : در افعالی چون : ماضی نقلی ، التزامی ، بعید و غیره که از ترکیب صفت مفعولی با فعل معین به دست می‌آید ، چون تلفظ صفت مفعولی با هم‌کرد

به علت مد ثقیل است ، لذا مد خود را از دست می‌دهد و تقریباً شبیه به مصدر مرخم تلفظ می‌شود .

۶. بن مضارع : برای بن مضارع و دوم شخص مفرد امر در همه افعال قاعده کلی وجود ندارد و از هر دسته‌ای از افعال نوعی بن مضارع به دست می‌آید. لذا در جدول نمودار مصدر بن مضارع و فعل امر کلیه افعال جدا آورده شده است . نکته : بعضی از افعال دو مصدری ، بن ماضی از هر دو مصدر را دارند ولی بن مضارع از هر دو مصدر را ندارند. یعنی بن مضارع فقط از يك مصدر را دارند. برای شناخت این افعال به جدول نمودار مصدر مراجعه کنید . برای نمونه به ذکر یکی از افعال دو مصدری می‌پردازیم :

مصدر : برته = bēraté = گریه کردن .

بن ماضی : bērat

بن مضارع : bēram

حال به این فعل ، توجه کنید !

مصدر : بر ماده = bēramā'dé = گریه کردن .

بن ماضی : bēramā(d)

بن مضارع : bēram

به طوری که ملاحظه می‌کنید بن مضارع هر دو فعل ، واژه مشترك

bēram است .

۷. شناسه : شناسه عبارت است از صدا یا حرف یا حروفی که قبل یا بعد از

فعل اصلی می‌آید و هر شخص شناسه‌ای مخصوص به خود دارد .

انواع شناسه : شناسه‌ها بر دو نوعند : ۱. لازم ، ۲. متعدی .

۱. شناسه‌های لازم : این نوع شناسه مانند شناسه‌های افعال فارسی بعد از بن

یا مصدر مرخم فعل می‌آید و ماضی مطلق می‌سازد . چنانکه قبلاً نیز اشاره شد این

شناسه‌ها هم شناسه افعال لازم در ماضی و مضارع هستند و هم شناسه افعال

متعدی در مضارع که عبارتند از : ۱ = o ، من ، ۲ = e ، تو ، ۳ = a ، او ، ۴ = im ، ما ،

۵ = ey ، شما ، ۶ = ay یا آن ، ۷ = an (آنها)

۲. شناسه‌های متعدی : این شناسه‌ها برعکس شناسه‌های لازم قبل از بن فعل می‌آیند و وجه تمایز افعال لازم از متعدی هستند . یعنی توسط همین شناسه‌ها افعال متعدی از لازم باز شناخته می‌شوند این شناسه‌ها فقط در ساخت افعال ماضی متعدی کار برد دارند و عبارتند از (م = m ، من ، د = d ، تو ، ی = y ، او ، مو = mo = مسا ، دو = do ، شما ، یو = yo = آنها) .

نکته ۱. چنانکه ملاحظه شد سه شناسه اصلی برای سه شخص مفرد وجود دارد که عبارتند از (م-دی) و برای سه شخص جمع به هر یک از آنها «واو»ی که علامت جمع است اضافه می‌شود و سه شخص جمع به دست می‌آید که عبارتند از: (مو، دو، یو) .

نکته ۲. بعضی از مصدرها مانند : آجیده a'jidé = سوزن سوزن کردن ، آخته āxté = شمشیر کشیدن ، آراسته arasté = آراستن ، سه تنه‌ای صرف نمی‌شوند. این نوع از افعال با هم کرد یا فعل معین صرف می‌شوند. برای آشنایی بیشتر به جدول نمودار مصدر مراجعه کنید.

۸. پیشوند : حرف یا حروف یا کلمه‌ای است که جزو فعل نیست و لسی برای زینت یا تأکید یا القاء معنی جدید در جلوی فعل می‌آید. پیشوندهای مهم در زبان آرائی عبارتند از :

a/ ، آر /ār ، b/ ، بن /nē ، m/ ، با /pa' ، و /vā' ، ها /ha' ، یا /ya' ، گل /gal ، فرو /fêrū ، گل یا /galyā ، ور /var ، وریا /varyā ، دیم /düm ، دیم یا /dümyā ، پلی /pali ، پلی یا /paliyā ، پش /peš ، پش یا /pešyā ، وایا /va'yā ، تی /tay ، تی یا /tayyā ، و غیره .

۹. افعال معین : افعالی هستند که با اسم یا اسم مفعول یا افعال دیگر ترکیب می‌شوند ، فعل مرکب می‌سازند . این افعال عبارتند از :

بو /bū = بود .

وابو /va'bū = شد .

ببو = bêbū = گردید .

گابه = gābe شاید باشد ، ممکن است باشد .

امس به amsebe = شاید باشد ، ممکن است وجود داشته باشد .

استن که شناسه کلیه افعال مضارع و شناسه ماضی مطلق افعال لازم و فعل معین در افعال ماضی نقلی لازم است و عبارتند از (ه، -، -، ایم، ای، ای یا ان) و هستن که عبارتند از: (ه، ho، ه، he، ه، ha، هیم، him، هی، hey، هی یا هن، hay (han).

نکته. چون برای ساخت افعال جدول نمودار مصدر و مشتقات آن لازم به نظر می‌رسید لذا در صفحات بعد این جدول در دو بخش «مصدرهای لازم» و «مصدرهای متعدی» بطور جدا از هم آورده می‌شود.

جدول نمودار مصدرهای لازم و مشتقات آن

مصدر	معنی	سوم شخص ماضی - مفرد	اسم مفعول	بن مضارع	امر
آرمده	ور آمدن خمیر	آرم	آرتمد	آر	آرو
a'ramédé		a'rama	a'raméd	a'r	a'ru
آربرجاده	برشته شدن در آتش	آربرجا	آربرجآد	آربرج	آربرج
arbèreja'dé		arbèreja	arbreja'd	arbèrej	arbèrej
آرجماده	چینیدن و حرکت کردن	آرجما	آرجماد	آرجم	آرجم
arjoma'dé	اقدام نوردی در کاری	arjoma	arjomā'd	arjom	arjom
آرجاده	چاپیدن و کامل	آرجاد	آرجآد	آرجو	آرجا
ārča'dé	سرد شدن	ārčād	ārčā'd	ārčov	ārča
آرچیشته	نشتن عروس و وار	آرچیش	آرچیشت	آرچین	آرچی
Arčīšté		arčiš	arčišt	arčin	arči
آرحمراده	ور شکستن	آرحمرا	آرحمرآد	آرحمر	آرحمر
arhëmera'dé		arhëmera	arhëmerā'd	arhëmer	arhëmer
آرخشکاده	کامل خشکیدن	آرخشکا	آرخشکآد	آرخشک	آرخشک
arxoška'dé	چیزی	arxoška	arxoškā'd	arxošk	arxošké

مصدر	معنی	سوم شخص ماضی-مفرد	اسم مفعول	بن مضارع	امر
آوردزاده	پربدن، ورجهستن	آوردزا	آوردزآد	آوردز	آوردز
ardəroza'dé		ardəroza	ardəroza'd	ardəroza	ardəroza
آررجاده	وردریختن	آررجا	آررجآد	آررج	آررج
arreja'dé		arreja	arreja'd	arrej	arrej
آررساده	رسیدن، وررسیدن	آررسا	آررسآد	آررس	آررس
arrassa'dé		arrasa	arrasa'd	arras	arras
آرسوجاده	نمائی سوختن چیزی	آرسوجا	آرسوجآد	آرسوج	آرسوج
arsuja'dé		arsuja	arsuja'd	arsuj	arsuj
آرشد	بیکار گشتن ، وررفتن	آرشو	آرشد	آرش	آرشد
aršodé		aršu	aršod	arš	aršod
آرشلاده	ورضیلیدن ، لنگان	آرشلا	آرشلآد	آرشل	آرشل
aršala'dé		aršala	aršala'd	aršal	aršal
آرغلانده	غلانیدن ، غلت زدن	آرغلنا	آرغلنآد	آرغلن	آرغلن
argalta'dé		argalta	argalta'd	argalt	argalté

مصدر	معنی	سوم شخص ماضی-مفرد	اسم مفعول	بن مضارع	امر
آرکته arkaté	بر افتادن و منسوخ شدن	آرک arka	آرکت arkāt	آرک ark	آرکی arkü
آرگلاده argela'dé	بر گشتن و عوض شدن	آرگلا argelā	آرگلاد argelā'd	آرگل argél	آرگل argél
آرگاده argena'dé	نصادف کردن با به چیزی	آرگنا argenā	آرگناد argenā'd	آرگن argen	آرگن argen
آرمیده āremüda	آرمیدن	آرمید āremüd	آرمید āremüd	-	-
آزوده بده āzordêbodé	آزوده بودن	آزوده بو āzordêbü	آزوده بده āzordê'böd	آزوده ب āzordêb	آزوده بی āzordêbü
آزوده و ابده āzordêva'bodé	آزوده شدن	آزوده و ابو āzordêva'bü	آزوده و ابده āzordêva'böd	آزوده و اب āzordêva'b	آزوده و ابی āzordêva'bü

مصدر	معنی	سوم شخص ماضی-مفرد	اسم مفعول	بن مضارع	امر
arza'dé	ارزیدن	arza	ارزآد	ارز	ارزه
érza'dé	ارزیدن	érza	érzā'd	érz	érzê
estā'dé	ایستادن	estā	estā'd	است	است
estā'dé	ایستاده	estā	estā'd	est	est
ba'ra'dé	باریدن	ba'rā	ba'rā'd	بار	بار
ba'ra'dé	باراده	ba'rā	ba'rā'd	bār	bār
amédé	آمدن	ama	amēd	ات ، به	ابو
amédé	آمده	ama	amēd	bēh , at	abū
bēbodé	شدن	bēbū	bēbōd	بب	bēbū
bēbodé	پیده	bēbū	bēbōd	bēb	bēbū
bodé	بودن	bū	bōd	ب	bū
bodé	بوده	bū	bōd	bē	bū
breja'dé	برشته شدن	breja	berejā'd	برج	برج
breja'dé	برجاده	breja	berejā'd	berej	berej

امور	بن مضارع	اسم مفعول	سوم شخص ماضی نه مفرد	معنی	مصدر
برم bêrem	برم bêrem	بَرت bêrat	بَرت bêrat	گریستن ، گریه کردن	بر نه bêraté
بر شه barsê	برش barsê	بر شد bârsôd	بر شو barsû	فرار کردن ، بیرون رفتن	بر شده barsôdé
بلی وایی bolayva'bû	بلی وایب bolayva'b	بلی وایتد bolayva'bôd	بلی وایبو bolayva'bû	بازند شدن ، برخاستن	بلی وایده bolayva'bodé
پیدار وایی bidar, va'bû	پیدار وایب bidar, vâb	پیدار وایتد bidar, va'bôd	پیدار وایبو bidar, va'bû	پیدار شدن برخاستن ،	پیدار وایده bidar, va'bodé
پایی pa'bû	پایب pa'b	پایتد pa'bôd	پایبو pa'bû	پا شدن ، پا شدن	پایده pa'bobé
پج pej	پج pej	پجَاد pejâ'd	پجا pejâ	پختن	پجاده pejâ'dé
پچ peč	پچ peč	پچَاد pečâ'd	پچا pečâ	خود را پختن	پچاده pečâ'dé

مصدر	معنی	سوم شخص ماضی-مفرد	اسم مفعول	بن مضارع	امر
پَرَادِه	پریدن	پَرَا	پَرَاد	پَر	پَر
parā'dé		parā	parā'd	par	par
پَرَوَرْدِه	پرورده	پَرَوَر	پَرَوَرْد	پَرَوَر	پَرَوَر
parvardé		parvar	parvārd	parvar	parvar
پُیَسَادِه	پوسیدن	پُیَسَا	پُیَسَاد	پُیَس	پُیَس
pūsādé		pūsā	pūsā'd	pūs	pūs
پُیَوَسْتِه	پوستن	پُیَوَس	پُیَوَسْت	پُیَوَد	پُیَوِی
peyvasté		peyvas	peyvāst	peyvad	peyvay
تِه	دویدن	تَت	تَت	تِج	تِج، تِی
taté		tat	tāt	tej	tey, tej
تِجَادِه	دویدن	تِجَا	تِجَاد	تِج	تِج، تِی
teja'dé		teja	tejā'd	tej	tey, tej
تِرَکَادِه	ترکیدن	تِرَکَا	تِرَکَاد	تِرَک	تِرَک
tērēkā'dé		tērēkā	tērēkā'd	tērēk	tērak

مصدر	معنی	سوم شخص ماضی-مفرد	اسم مفعول	بن مضارع	امر
جماده	بکان خوردن	joma	جماد	جم	جم
joma'dé		joma	joma'd	jom	jom
جیاده	گشتن	jüya	جیاد	جی	جی
jüya'dé		jüya	jüya'd	jü	jü
چاده	سرما خوردن ،	čad	چاد	چا	چا
ča'dé	چاپیدن	čad	čā'd	čā	čā
چراده	بول کردن ،	čora	چراد	چر	چر
čora'dé	شاشیدن	čora	čora'd	čor	čor
چراده	چربیدن	čera	چراد	چر	چر
čera'dé		čera	čera'd	čer	čer
چرخاده	چرخیدن	čarxa	چرخاد	چرخ	چرخه
čarxa'dé		čarxa	čarxā'd	čarx	čarxê
چسباده	چسبیدن	časba	چسباد	چسب	چسبه
časba'dé		časba	časbā'd	časb	časbê

مصدر	معنی	سوم شخص ماضی-مفرد	اسم فاعول	بن مضارع	امر
چشاده	چشیدن	čəša	چشاد	čəš	چش čəš
چکاده	چکیدن	čəka	چکاد	čək	چک čək
چماده	چمیدن	čəma	چماد	čəm	چم čəm
چزاده	شیره دادن، روغن دادن	čəza	چزاد	čez	چز čez
حمراده	شکستن	həmerā	حمرآد	həmar	حمر həmar
خشکاده	خشکیدن	xoškā	خشکاد	xošk	خشکه xoškə
خنداده	خنداندن	xandā	خندآد	xand	خنده xandə

امور	مضارع	اسم مفعول	سو ماضی ماضی-مفرد	مضارع	مضارع
خواس	خواس	خوآت	خوات	خوایدن	خوازه
xās	xās	xā't	xāt		xa'té
درخشه	درخش	درخشاَد	درخشا	درخشیدن	درخشاده
dêraxšê	dêraxš	dêraxšā'd	xêraxšā		dêraxšā'dé
درز	درز	درز آَد	درزا	جستن	درزاده
dêroz	dêroz	dêrozā'd	dêroza	بریدن	dêroza'dé
درکی	درک	درگَت	درک	افتادن	درکته
darkü	dark	darkāt	darka		darkaté
درگر	درگر	درگر آَد	درگرا	افروختن ، آتش گرفتن	درگراده
darger	darger	dargerā'd	dagera		dagera'dé
درمن	درمن	درمَد	درمد	درماندن	درمده
darmon	darmon	darmond	darmond		darmondé
دوچی	دوچین	دوچیست	دوچیش	دویدن	دوچیده
dowči	dowčīn	dowčīšt	dowčiš		dowčīšté

مصدر	معنی	سوم شخص ماضی-مفرد	اسم فعل	مختارِع	اَمر
دیم کته	بهرورفتادن . گران شدن نرخ چیزی	dümka	دیم گت	دیم ک	دیم کی dümku
dümkaté			dümkāṭ	dümḵ	
رو کته	نو افتادن	rūka	رو گت	روک	رو کی rūkū
rūkaté			rūkāt	rūk	
رخساده	رفعییدن	raxsā	رخسآد	رخص	رخصه raxsê
raxsā'dé			raxsā'd	raxs	
رجاده	ریختن	reja	رجآد	رج	رج rej
reja'dé			rejā'd	rej	
رساده	رسییدن	rasā	رسآد	رس	رس ras
rasa'dé			rasā'd	ras	
رماده	رمییدن	rēmā	رمآد	رم	رم ram
rēmā'dé			rēmā'd	rēm	
رو کته	راه افتادن نوزاد، شروع حرکت بسوی	rowka	رو گت	روک	رو کی rowkü
rowkaté			rowkāṭ	rowḵ	

مصدر	هنگی	سوم شخص ماضی معمرن	اسم مفعول	مقتارع	اخر
رو داده	رویدن	دروا	دروآد	دود	رو
rüvâ'dé		rüvâ	rüvâ'd	rüv	rü
زاده	زاییدن	زاد	زآد	زادو	زا
zâdê		zâd	zâd	zâv	zâ
زیسته	زیستن	زیس	زیست	زی	زی
zistê		zis	zîst	zi	zi
سته	سوختن	ست	ست	سوح	سوح
sotê		sot	sot	sûj	sûj
سرایده	سیرشدن	سرابو	سراآید	سراب	سرای
sera'bodê		sera'bû	sera'böd	sera'b	sera'bû
سرایده	سرا آمدن،	سرام	سرا آمد	سرت، ه	سرو، ابو
sêramêdê	نمایم شدن	sêrama	sêramêd	hê, sêrat	abûsêrû
سورساده	سور رسیدن،	سورسا	سورسآد	سورس	سورس
sarrasâ'dê	به پایان رسیدن	sarrasâ	sarrasâ'd	sarras	sarras

امر	مضارع	اسم مفعول	سوم شخص ماضی-مفرد	معنی	مصدر
غر	غر	غر آد	غرا	خریدن، غرغر کردن	خراده gorra'dé
gor	gor	gorrā'd	gorrā		
غله	غلت	غلیآد	غلیا	غلینیدن	غلانده qalta'dé
qaltê	qalt	qaltā'd	qaltā		
فوق گن	فوق گن	فوق گنآد	فوق گنا	برفوق خوردن	فوق گناده farqêgena'dé
farqêgen	farqêgen	farqêgenā'd	farqêgena		
فروابو	فروات	فروآند	فروام	فرو آمدن	فروامده fêruâmédé
fêruabu	fêruat	fêruāmēd	fêruama		
فرونده	فروش	فروشآد	فروشو	فرو رفتن	فروشده fêrušodé
fêruše	fêruš	fêrušōd	fêrušū		
گی	ک	گت	ک	افتادن	کته katé
kü	k	kāt	ka		
کوش	کوش	کوشآد	کوشا	کوشیدن	کوشاده kuša'dé
kuš	kuš	kušā'd	kuša		

مصدر	معنی	سوم شخص ماضی - مفرد	اسم مفعول	مضارع	امر
گداوه	گندیدن	گدا	گداآد	گد	گی
geda'dé		goda	godā'd	god	gay
گراوه	گرفتن آتش - شعله ور شدن	گرا	گراآد	گر	گر
gera'dé		gerā	gerā'd	ger	ger
گرداوه	گرا بیدن	گروا	گروآد	گرد	گرد
gûrowa'dé		gûrowā	gûrowā'd	gûrow	gûrow
گردا بده	بزرگ شدن	گردا بو	گردا بده	گرداب	گردابی
gor-da'bodé		gor-da'bu	gor-da'bōd	gor-da'b	gor-da'bü
گلاده	گردیدن	گلا	گلاآد	گل	گل
gela'dé		gola	galā'd	gol	gol
گورداوه	گور بیدن، سر کلاف را گم کردن	گوردا	گورآد	گور	گور
gura'dé		gura	gura'd	gür	gür
لا سادوه	لا سیدن	لا سا	لا ساآد	لا سی	لا سی
lasa'dé		lasā	lasā'd	las	las

مصدر	معنی	سوم شخص ماضی-مفرد	اسم مفعول	بره غایب	أمر
لرزاده	لرزیدن	لرزّا	لرز آد	لرز	لرزّه
larzādē		larzā	larzā'd	larz	larzê
لرزاده	لرزیدن	لرّا	لرز آد	لر	لر
lezā'dé		lezā	lezā'd	lez	lez
لناده	لنیدن	لنا	لن آد	لن	لن
laqa'dé		laqā	laqā'd	laq	laq
لکاده	لک و لک راه رفتن؛ به آهستگی گام برداشتن	لکا	لکا د	لک	لک
lōka'dé		lōka	lōka'd	lōk	lak
لما ده	لسمیدن؛ زکیه دادن	لما	لما د	لم	لم
lēmā'dé		lēmā	lēmā'd	lam	lam
لیلا ده	لول خوردن ، لولیدن	لیلا	لیلا د	لیل	لیل
lūla'dé		lūlā	lūlā'd	lūl	tūl
ماسا ده	ماسیدن	ماسا	ماسا د	ماس	ماس
māsa'dé		māsā	māsā'd	mās	mās

مصدر	معنی	سوم شخص ماضی-مفرد	اسم فاعول	بن مضارع	امر
موده	ماندن	مد	مَد	من	من
mōd		mōd	mōd	mon	mon
مرده	مردن، در گذشتن	مر	مَرَد	مر	مر
mar dē		mar	mārd	mer	mer
والامده	کنده شدن	ووم	وَوَمَد	ووت، ووات	واهو
va'amōd		vovama	vovamōd	va'at, voval	va'hū
وابده	باز شدن، واشدن	وابو	وَابَد	واب	وابی
va'bōd		va'bū	va'bōd	va'b	va'bū
وابرساده	پرسیدن	وابرسا	وابرسَاد	وابرس	وابرسه
va'parsā'd		va'parsā	va'prsā'd	va'pars	va'parsē
واتنه	وادودیدن،	واتت	وَاتَت	وانج	وانج
va'tat		va'tat	va'tāt	va'tej	va'tej
وانجاده	باز دودیدن،	وانجا	وانجَاد	وانج	وانج
va'tejā'd		va'tejā	va'tejā'd	va'tej	va'tej

مصدر	معنی	سوم شخص ماضی-مفرد	اسم مفعول	بن مضارع	امر
واژستانده	ایستادن	va'tešta	واژستاند	واژش	واژش
va'tešta'dé			va'tešta'd	va'teš	va'teš
واچرخاده	واگردیدن	va'čarxā	واچرخآد	واچرخ	واچرخه
va'čarxā'dé			va'čarxā'd	va'čarx	va'čarxê
واخساده	خوابیدن	va'xesa	واخسآد	واخس	واخس
va'xesa'dé			va'xesa'd	va'xes	va'xes
وادرزاده	واجستیدن	va'dêroza	وادرزآد	وادرز	وادرز
va'dêroza'dé			va'dêroza'd	va'dêroz	va'dêroz
وارجاده	واربختن	va'reja	وارجآد	وارج	وارج
va'reja'dé			va'reja'd	va'rej	va'rej
واژاده	رها شدن ،	va'za	واژآد	واژ	واژ، واژه
va'za'dé			va'za'd	vāz	vāzê, vāz
واسته	از رشد افتادن، واسوختن	va'sq̄tê	واست	واسوج	واسوج
va'sq̄tê			va'sq̄t	va'sūj	va'sūj

مصدر	معنی	سوم شخص ماضی-مفرد	اسم مفعول	بن مضارع	اخر
واسو جاده va'su'ja'dé	واسوختن ، از رشد افتادن	واسو جا va'su'ja	واسو جآد va'su'ja'd	واسو ج va'su'j	واسو ج va'su'j
واشده va'södé	وارفتن، حل شدن	واشو va'sü	واشد va'söd	واش va's	واشه va'sê
واغلانده va'qalta'dé	غلطیدن	واغلنا va'qalta	واغلنا د va'qalta'd	واغلت va'qalt	واغله va'qalté
واکبه va'katé	وا افتادن، عقب افتادن	واک va'ka	واکت va'kāt	واک va'k	واکی va'kü
واگراده va'gera'dé	آتش شدن زغال	واگرا va'gerā	واگر آد va'gerā'd	واگر va'ger	واگر va'ger
واگلانده va'gola'dé	بر گشتن	واگلا va'gola	واگلآد va'gola'd	واگل va'gel	واگل va'gel
واگناده va'gena'dé	از خوردن چیزی وا خوردن	واگنا va'gena	واگنا د va'gena'd	واگنی va'gen	واگنی va'gen

مصدر	معنی	سوم شخص ماضی-مستفرد	اسم مفعول	بن مضارع	امر
والماده	لمیدن	والما	والمآد	والم	والم
va'lemā'dé		va'lemā	va'lemā'd	va'lam	va'lam
وامده	ماندن، واماندن	وامد	وامد	وامن	وامن
va'mp'dé		va'mp'd	va'mp'd	va'mon	va'mon
واوختاده	دو باره آتش شدن	واوختما	واوختآد	واوختش	واوختشه
va'vaxšā'dé	زغال	va'vāxšā	va'vaxšā'd	va'vaxš	va'vaxšō
واور اواده	روشن شدن، هیزم	واور اوا	واور اوآد	واورو	واورو
va'vêrowa'dé		va'vêrowā	va'vêrowā'd	va'vêrow	va'vêrow
واوساده	پارده شدن	واوسا	واوسآد	واوس	واوس
va'vesa'dé		va'vesā	va'vesā'd	va'ves	va'ves
ودشته	گذشتن، گذر	ودشت	ودشت	ودور	ودور
vēdāsté	کردن	vēdāst	vēdāst	vēder	vēder
ورته	فوار کردن	ورت	ورت	ودرج	ودرج
vērāté		vērāt	vērāt	vêrej	vêrej

مصدر	معنی	سوم شخص ماضی-مفرد	اسم مفعول	بن مضارع	امر
ورجاده	فرار کردن	ورجا	ورجآد	ورج	ورج
vêreja'dè		vêreja	vêreja'd	vêrej	vêrej
وشتابده	گرسنه شدن	وشتابو	وشتابد	وشتاب	وشتابی
vaša'bodé		vaša'bù	vaša'bōd	vaša'b	vaša'bü
وشتی بده	گرسنه بودن	وشتی بو	وشتی بد	وشتب	وشتی
vašbodé		vašbü	vašbōd	vašb	vašbü
ولاده	افتادن	ولا	ولآد	ولادب	ولادی
vala'dé		vala	volā'd	veladēb	vala'dēbü
ولیز گاده	نرم و سریع نشستن	ولیز گا	ولیز آد	ولیز گت	ولیز گه
velizga'dé		velizgā	vēlizgā'd	vēlizg	vēlizgē
هاچیتنه	نشستن	هاچیش	هاچیت	هاچین	هاچی
ha'čisté		ha'čis	hā'čistē	ha'čin	ha'či
هاخواتنه	خوابیدن	هاخوات	هاخوات	هاخواس	هاخواس
ha'xa'té		ha'xa't	ha'xā't	ha'xās	ha'xās

مصدر	معنی	سوم شخص ماضی - مفرد	اسم مفعول	بن مضارع	اُمَر
هاخو اساده	خوابیدن	هاخو اسا	هاخو اسآد	هاخواس	هاخواس
ha'xa'sa'dé		ha'xa'sā	ha'xa'sā'd	ha'xās	ha'xās
هارچاده	ریختن	هارچا	هارچآد	هارج	هارج
ha'reja'dé		ha'rejā	ha'rejā'd	ha'rej	ha'rej
هارساده	رسیدن، نور رسیدن	هارسا	هارسآد	هارس	هارس
ha'rasa'dé		ha'rasā	ha'rasā'd	ha'ras	ha'ras
هاکته	نان از تنور افتادن	هاک	هاکآت	هانک	هاکی
ha'katé		ha'ka	ha'kāt	ha'k	ha'kü
هاولیز گاده	نرم و سریع ،	هاولیز گا	هاولیز گآد	هاولیز گت	هاولیز گت
ha'vêlizgá'dé	خوردن اجازدن	ha'vêlizgā	ha'vêlizgā'd	ha'velizg	ha'velizgê
هسته	هستن، بودن	-	-	ه	-
hasté		-	-	h	-
هش بده	درست شدن	هش بو	هش بآد	هش ب	هش بی
hešbodé		hešbü	hešbōd	hešb	hešbü

مصدر	معنی	سوم شخص ماضی - مفرد	اسم مفعول	بن مضارع	امر
آبری رنه	آبرورد بختن	آبری رت	آبری رت	آبری رج	آبری رج
abərürətə		abərürət	abərürət	abərürəj	abərürəj
آجیدیه	سوزن سوزن	آجیدید	آجیدید	آجن	آجینه
a'jənidə	کردن	a'jənid	a'jənid	a'jən	a'jənə
آجیدیه	فرو بردن سوزن	آجیدیه	آجیدید	آجن	آجه
a'jidé	یاد رفتن	a'jid	a'jid	a'jən	a'jə
آخته	کشیدن نه شیر	آخت	آخت	آخته کر	آخته کر
āxté		āxt	āxtə	axtəkar	axtəkar
آراسته	آراستن	آراس	آر آست	آراو	آرا
ārāsté		ārās	ārāstə	arow	ārā
آبرو چناده	چیزی را برشته	آبرو چنا	آبرو چنآد	آبرو چن	آبرو چنه
ārbərejəna'dé	کردن	ārbərejənā	ārbərejənā'd	arbərejən	arbəjənə
آر بسته	بستن را بر دوزار یا پاهای،	آر بس	آر بست	آربد	آربی
ārbasté	ساختن و سرودن شعر	ārbas	ārbāstə	arbad	ārbay

مصدر	معنی	سوم شخص ماضی مضارع	اسم مفعول	بن مضارع	امر
آریانه	ورزدن یا دربر روی داشتن، زدن آمبول، گزیدن زنبور	آریات	آریات	آریو	آریو
arbêqâ'té		ârebêqât	arbêqâ't	arbêqow	arbêqow
آریاته	ورباشیدن غلات	آریات	آریات	آریاج	آریاج
ârpa'té	و جوبات	ârepât	arqâ't	arpâç	arpâç
آریاشیده	ورباشیدن	آریاشید	آریاشید	آریاش	آریاش
ârpa'sidé		ârepa'sid	ârpa'sid	ârpa's	ârpâš
آریا کیده	پنگانیدن تسبیح با	آریا کید	آریا کید	آریا کن	آریا کنه
ârpa'kidé	گردن بند	ârepa'kid	ârpa'kid	ârpa'kên	kêarea'kênè
آریا کناده	پنگانیدن تسبیح با	آریا کنا	آریا کنا	آریا کن	آریا کنه
ârpa'kênâ'dé	گردن بند	ârepa'kênâ	ârpa'kênâ'd	ârpa'kên	ârpa'kné
آریه	در پیچیدن، جمع کردن	آریت	آریت	آریج	آریج
ârpété	فروش و غیره	ârepet	ârpét	ârpeç	ârpeç
آریچناده	در پیچاندن دست	آریچنا	آریچناده	آریچن	آریچنه
ârpeçênâ'dé	و غیره	ârepeçênâ	ârpeçênâd	ârpeçên	ârpeçêné

مصدر	معنی	سوم شخص ماضی-مفرد	اسم مفعول	بن مضارع	امر
آرپسته	بر انداختن و	آرپس	آرپست	آرپس	آرپس
ärpesté	نابود کردن	äre pes	ärpēstē	ärpes	ärpes
آرپنگانده	دسته کردن بیل	آرپنگنا	آرپنگآد	آرپنگن	آرپنگه
ärpangēn'adé	و کنگه	äre pangōnā'	ärpangōnā'd	ärpangōn	ärpangōné
آرتو ناده	ورزاندن چیزی	آرتو نا	آرتو نآد	آرتون	آرتونه
ärtowēnā'dé		äretowēnā	ärtowēnā'd	ärtowēn	ärtowēné
آرتو پیده	نابانیدن دست	آرتو پید	آرتو پید	آرتون	آرتونه
ärtowidé		äretowid	artowīd	ärtowēn	ärtowēné
آرتو راشاده	پاک کردن شیشی ناپاک	آرتو راشا	آرتو راشآد	آرتو راش	آرتو راش
ärtēra'sa'dé	از جایی	äretēra'cā	ärtēra'sā'd	ärtēra's	ärtēra's
آرتو راشیده	نوراشیدن چیزی	آرتو راشید	آرتو راشید	آرتو راش	آرتو راش
ärtēra'sidé	از جایی	äretēra'sid	ärtēra'sīd	ärtēra's	ärtēra's
آرتو رخنده	گرداندن چیزی	آرتو رخنا	آرتو رخنآد	آرتو رخن	آرتو رخنه
ärčarxōnā'dé	به سرعت	ärečarxōnā	ärčarxōnā'd	ärčarxōn	ärčarxōné

امور	بن مضارع	اسم مفعول	سوم شخص ماضی مفرود	معنی	مصدر
آرچن arčon	آرچن arčon	آرچآد arčonā'd	آرچنا arčonā	نشستن عروس وار	آرچناده arčona'dé
آرچه arčé	آرچن arčén	آرچید arčíd	آرچید arčíd	جمع کردن، برچیدن	آرچیده arčidé
آرچمر arčemer	آرچمر arčemer	آرچمرد arčemerđé	آرچمرا arčemará	ورشکسته شدن	آرچمراده arčemardé
آرخشار arxšša'r	آرخشار arxšša'r	آرخشارد arxšša'rdé	آرخشارد arxššard	آب گرفتن از بارچه یا لباس	آرخشارده arxššardé
آرخشارنه arxšša'róné	آرخشارن arxšša'rén	آرخشارنآد arxšša'rēnā'd	آرخشارنا arxšša'rēnā	آب گرفتن از بارچه یا لباس	آرخشارناده arxšša'rēnā'dé
آرخو arxū	آرخور arxor	آرخورد arxārdé	آرخور ārexar	بامیدن، ورخوردن	آرخورده arxardé
آردرز ardēroz	آردرز ardēroz	آردرزآد ardērozā'd	آردرزا ardērozā	بریدن، ورچستن	آردرزاده ardēroza'dé

مصدر	معنی	سوم شخص ماضی - مطلق	اسم مفعول	بن مضارع	امر
آررتنه	فاش گفتن ، ورر پختن	آررت	آررت	آررج	آررج
ārreté		āreret	ārēt	ārrej	ārrej
آررونه	تعییز و کامل رو رفتن	آرروت	آرروت	آرروو	آررو
ārūté		ārerūt	ārūt	ārūv	ārū
آرسانه	ساختن شعر یا ساختن	آرسات	آرسات	آرراج	آرراج
ārša'té	چیزی به دروغ	āresa't	ārsāt	ārsāj	ārsāj
آرسوناده	ساییدن و تعییز	آرسونا	آرسوناد	آرسوون	آرسونه
ārsowēna'dé	کودن چیزی	ārsowēnā	ārsowēnā'd	ārsowēn	ārsowēnó
آرسویدنه	ساییدن و تعییز	آرسوید	آرسوید	آرسو	آرسی
ārsowidé	کودن چیزی	ārsowid	ārsowīd	ārsow	ārsow
آرسته	وزن کردن چیزی	آرست	آرست	آرستج	آرسی
ārsaté		ārsat	ārsāt	ārsôj	ārsay
آرستجاده	نوزن کردن چیزی	آرستجا	آرستجاد	آرستج	آرسی
ārsaja'dé		ārsēja	ārsējā'd	ārsej	ārsay

مصدر	معنی	بن‌ماضي	اسم‌مفعول	بن‌مضارع	اثر
آرسو چنا ده arsūjēna'dé	قیله بر کشیدن، ورسو زانیدن چراغ	آرسو چنا āresūjēnā	آرسو چنا د arsūjēnā'd	آرسو چن arsūjēn	آرسو چنا، چه jēarsūjēnē
آرشو شته āršūšté	تمییز شستن	آرشو ش ārešūš	آرشو شته āršūšté	آرشو ر āršūr	آرشو āršū
آر کر ده arkardé	کلاف بپچیدن و تپه رشته‌ها ز آرد	آر کر ārekar	آر کر د arkārdé	آر کر arkār	آر کر arkār
آر کسا ده arkaša'dé	بلند کردن و بر کشیدن	آر کسا ārekoša	آر کسا د arkaša'd	آر کش arkēs	آر کش arkēs
آر کلا عاده arkola'sa'dé	دندان زدن و کلاشیدن	آر کلا عا ārekola'sa	آر کلا عا د arkola'sa'd	آر کلاش arkolaš	آر کلاش arkolaš
آر کلا شیده arkola'sidé	دندان زدن	آر کلا شید ārekola'sid	آر کلا شید arkola'sid	آر کلاش arkolaš	آر کلاش arkolaš
آر کیده arkidé	کنده کاری، بر کندن	آر کید ārekid	آر کید arkid	آر کن arkôn	آر که arké

مصدر	معنی	بن‌ماضی	اسم‌مفعول	بن‌مضارع	اَهر
آر گته	برداشتن	آر گت	آر گت	آر گر	آر گت
argatê		ârega	ârgât	ârger	ârgc
آر گاناده	بر گردانیدن چیزی	آر گانا	آر گاناد	آر گان	آر گانه
ârgolônâ'dê		âregolônâ	ârgolônâ'd	ârgolôn	ârgolônê
آر لسته	تمامی خوردن و	آر لش	آر لشت	آر لس	آر لس
ârleštê	لیسیدن	âreleş	ârleštê	ârles	ârles
آر مالیده	مالیدن و تعییز	آر مالید	آر مالید	آر مال	آر مال
ârma'lidê	کردن ظرف	ârema'lid	ârma'lid	ârma'l	ârma'l
آر مشته	بر همه جا نفوذ	آر مش	آر مشته	آر مز	آر مز
ârmeštê	کردن	âremes	ârmeštê	ârmez	ârmez
آر مکاده	محکم کردن	آر مکا	آر مکاد	آر مک	آر مک
ârmoka'dê		âremoka	ârmokâ'd	ârmok	ârmok
آر مجاده	مکیدن چیزی	آر مجا	آر مجاد	آر مج	آر مج
ârmoja'dê		âremoja	ârmojâ'd	ârmoj	ârmoj

مصدر	معنی	بن‌ماضي	اسم‌مفعول	بن‌مضارع	امر
آرمکیدِه	محکم مکیدن، زنبور گریدگی	آرمکید	آرمک	آرمک	آرمک
armokidê		armokid	armok	armok	armok
آرواتِه	بی‌بروا و فاش گفتن	آروا	آروآت	آرواج	آروا
arvâ'tê		ârevâ	ârvâ't	atvâ'j	ârvâ
آرونِه	چیزی را از جایی کندن	آروت	آروت	آروج	آروج
ârvatê		ârevat	ârvât	ârvej	ârvej
آرورواده	برافروختن	آروروا	آرورواوآد	آرورو	آرورو
ârvêrowvâ'dê		ârevêrowvâ	ârvêrowvâ'd	ârvêrow	ârvêrow
آرورنه	فرار کردن	آرورت	آرورت	آروج	آروج
ârvêratê		ârevêrat	ârvêrât	ârêrej	ârêrej
آرورونه	ورورفتن	آروروت	آروروت	آرورو	آرورو
ârvêratê		ârevêrât	ârvêrât	ârvêrow	ârvêrow
آروسناده	پاره کردن نخی یا چیزی	آروسنا	آروسنآد	آروسن	آروسنه
ârvêsênâ'dê		ârevêsânâ	ârvêsênâ'd	ârvêsôn	ârvêsônê

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	امر
ārvčsətč	پاره کردن زنج	آروست	ārvčsāt	ārvčsəj	آروسی، آروسی vegš.ārvčsəj
ārvčyardč	بهم دریدن و پاره کردن	آرویر	ārvčyardč	ārvčyar	آرویر ārvčyar
ārhonidč	کندن و در آمدن	آرهنید	ārhonid	ārhon	آرهن ārhon
ārhovardč	کندن	آرهور	ārhovardč	ārha'r	آرهار ārār
āzmüdč	آزمودن	آزمید	āzmüd	āzmov	آزمو āzmov
ā'südč	آسودن	آسید	āsüd	āsüdb	آسیدبی āsüdbü
ā'qəštč	آغشتن	آغش	āqəštč	āqəštčər	آغشت کر āqəštčər

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	اثر
آفریده	آفریدن	آفرید	آفرید	آفرین	آفرین
aferüde		aferüd	aferüd	aferin	aferin
آکیده	آکیدن	آکید	آکید	آکن	آکه
a'kidé		a'kid	a'kid	a'kən	a'kú
آلیده	آلردن	آلید	آلید	آلو	آلو
a'lüde		a'lüd	a'lüd	a'lov	a'lov
آموخته	آموختن	آموخ	آموخت	آموز	آموز
āmūxté		āmūx	āmūxté	āmūz	āmūz
آمیخته	آمیختن	آمیخ	آمیخت	آمیز	آمیز
āmixté		āmix	āmīxté	āmiz	āmiz
آویخته	آویختن	آویخ	آویخت	آویز	آویز
āvixté		āvix	āvīxté	āviz	āviz
افراخته کرده	افروخته کردن	افراخته کرد	افراخته کرد	افراخته کرد	افراخته کرد
afraxləkərdé		afraxtəkar	afraxtəkārdé	afraxtəkor	afraxtəkor

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم فاعول	بن مضارع	اثر
افراشته کرده	افراشته کردن، برپا کردن	افراشته کر	افراشته کرد	افراشته کر	افراشته کر
afraštəkardē		afraštekar	afraštəkārdē	afraštəkər	afraštəkər
افروخته کرده	افروخته کردن	افروخته کر	افروخته کرد	افروخته کر	افروخته کر
afruxtəkardē		afruxtekar	afruxtəkārdē	afruxtəkər	afruxtəkər
افزوده کرده	زیاد کردن	افزوده کر	افزوده کرد	افزوده کر	افزوده کر
afzūdəkardē		afzūdekar	afzūdəkārdē	afzūdəkər	afzūdəkər
افشوده کرده	افشودن	افشوده کر	افشوده کرد	افشوده کر	افشوده کر
afšordəkardē		afšordekar	afšordəkārdē	afšordəkər	afšordəkər
انباشته کرده	انباشته کردن	انباشته کر	انباشته کرد	انباشته کر	انباشته کر
anbaštəkardē		anbaštekar	anbaštəkārdē	anbaštəkər	anbaštəkər
اندوخته کرده	اندوخته کردن	اندوخته کر	اندوخته کرد	اندوخته کر	اندوخته کر
anduxtəkardē		anduxtekar	anduxtəkārdē	anduxtəkər	anduxtəkər
اندو کرده	اندود کردن، کاهگل کردن	اندو کر	اندو کرد	اندو کر	اندو کر
andūkardē		andūvekar	andūkārdē	andūkər	andūkər

مصدر	معنی	بن‌واضعی	اسم‌مفعول	بن‌مضارع	اور
انگار کرده	باور کردن	انگار کر	انگار کرد	انگار کر	انگار کر angarkôr
angarkardé		angarkar	angarkârdé	angarkêr	angarkôr
انگیز آده	انگیزیدن	انگیز ا	انگیز آد	انگیز	انگیز angiz
angiza'dé		angizâ	angizâ'd	angiz	angiz
بر برده	بیرودن	بر برد	بر برد	بر بر	بر بر barbêr
barbardé		bare bar	darbârdé	barbôr	barbêr
بر بقاته	بیرودن زدن	بر بقات	بر بقات	بر بقر	بر بقر babêqow
barbêqa'té		barbêqât	barbêqâ't	barbêqow	babêqow
بر چناده	برشته کردن	بر چنا	بر چنآد	بر چن	بر چنه bêrejêné
bêrejêna'dé		bêrejêna	bêrejênâ'd	bêrejên	bêrejêné
بخشاده	بخشیدن	بخشا	بخشآد	بخش	بخشه baxše
baxša'dé		baxša	baxša'd	baxš	baxše
برده	بردن	بر	آرد	بر	بر bêr
bardé		bar	bârdé	bêr	bêr

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	امر
بر زنه barreté	بیرون ریختن	بررت bareret	بررت barrēt	بر رج barrej	بر رج barrej
بر رسانده barrasōnā'dé	بیرون رساندن	بر رسانا barerāsōnā	بر رساناد barrasōnā'd	بر رسن barrasōn	بر رسنه barrasōnc
بر کرده barkardé	بیرون کردن	بر کر barekar	بر کرد barkārdé	بر کر barker	بر کر barkêr
بر کناده bakošā'dé	بیرون کشیدن	بر کشا barekošā	بر کناد barkošā'd	بر کش barkoš	بر کش barkoš
بر ناده barna'dé	بیرون گذاردن	بر نا barenā	بر ناد barnā'd	برن barn	بر نه barné
بر هورده barhovardé	بیرون آوردن	بر هور barehovar	بر هورد barhovārdé	بر ار bērār	بر ار bērār
بریده beridé	بریدن	برید berid	برید berīd	برین berin	برین berin

مصدر	معنی	بن‌ماضي	اسم‌مفعول	بن‌مضارع	اخر
بِقَاتِه	زدن	بِقَات	بِقَات	بِقو	بِقو
bēqa'té		bēqat	bēqā't	bēqow	bēqow
بِلَاعِه	بامیدن	بِلَا	بِلَاد	بِلَع	بِلَاع
bala'dé		bala	balād	bala	balac
بِیَقَاتِه	پازدن	بِیَقَات	بِیَقَات	بِیَقو	بِیَقو
pa'bēqa'té		pa'bēqat	pa'bēqā't	pa'bēqow	pa'bēqow
پَاتِه	پختن، طبخ کردن	پَات	پَات	پَع	پَع
pa'té		pa't	pā't	pej	pej
پَادَرِچِدِه	پاچیدن	پَادَرِچِد	پَادَرِچِد	پَادَرِچَن	پَادَرِچَه
pa'darc'idé		pa'darc'id	qa'darc'id	pa'darc'en	pa'darc'è
پَاشِیدِه	پاشیدن	پَاشِید	پَاشِید	پَاش	پَاش
pa'sidé		pa'sid	pa'sid	paš	paš
پَاکَنَدِه	به‌سیخ کشیدن دانه‌های تسیخ یا گردن‌بند	پَاکَنَا	پَاکَنَاد	پَاکَن	پَاکَنَه
pa'kena'dé		pa'kena	pa'kenā'd	pa'ken	pa'kené

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	امر
پاکیده	به تیغ کشیدن دانه‌های	پاکید	پاکید	پاکن	پاکه
pa'kidé	تسبیح و گردن بند	pa'kid	pa'kid	pa'kên	pa'ké
پاگه	با گرفتن برف	پاگه	پاگت	پاگر	پاگه
pa'gaté		pāga	pa'gāt	pa'ger	pa'ge
پالیده	پا لودن	پالید	پالید	پالیدکر	پالیدکر
pa'lüdü		pa'lüd	pa'lüd	palüdkêr	pa'lüdkêr
پته	پیشیدن تیغ با کلاف	پت	پت	پج	پج
peté		pet	pēt	peč	peč
پچاده	پچتن چیزی را	پچنا	پچنآد	پچن	پچنه
pejêna'dé		pejênā	pejênā'd	pejên	pejêné
پچناده	چیزی را پیشیدن	پچنا	پچنآد	پچن	پچنه
pečêna'dé		pečênā	pečênā'd	pečên	pečêné
پدیرفته	پدیرفتن	پدیرفت	پدیرفت	پدیر	پدیر
pēzirofté		pēzirof	pēzirofté	pēzir	pēzir

صدر	هفتی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	امر
پرداخته	پرداختن	پرداخ	پرداخت	پرداز	پرداز
pardāxté		pardāx	pardāxté	pardāz	pardaz
پرساده	پرسیدن	پرسا	پرساد	پرس	پرسه
parsa'dè		parsa	parsā'd	pars	parsè
پرناده	پراندن	پرنا	پرناد	پرن	پرنه
parèna'dé		parèna	parènā'd	parèn	paréné
پرورده	پروردن	پرورد	پروراد	پرورد	پرورد
parvardé		parvar	parvārd	parvar	parvar
پسته	انداختن	پس	پست	پس	پس
pesté		pes	pēsté	pes	pes
پشته	کوبیدن	پش	پشت	پش	پش
pešté		poš	pēšté	peš	peš
پل گته	روی خود انداختن	پل گت	پل گت	پل گر	پل گه
palgaté		palga	palgāt	palger	palge

مصدر	هفتی	بن‌ماضي	اسم‌فعلول	بن‌بخارِع	امر
پوشانده	پوشاندن	پوشنا	پوشنا'd	پوشن	پوشنه pušôné
پنداشته	پنداشتن	پنداش	pendāštô	پندار	پندار pandâr
پنگاده	پنگاندن	پنگنا	pengênâ'd	پنگن	پنگنه pangêné
پیساده	پوساندن	پیسنا	püsênâ'd	پیشن	پیسنه püsôné
پیموده	پیمودن	پیمیل	peymûd	پیمور	پیمه peymê
پیوسته	پیوستن	پیوس	peyvâstô	پیون	پیوی peyvay
تاخته	تاختن	تاخ	tâxtô	تاز	تاز tâz

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	امر
تازیده	تازیدن، تاختن	تازید	تازید	تاز	تاز
tazidé		tazid	tazīd	taz	tāz
تافته	گداختن و سرخ کردن	تافت	تافت	تو	تو - تو
tafté		tāf	tāfte	tow	tow, towé
تو ناده	تاباندن	تو نا	تو نآد	نون	تونه
towēna'dé		towēnā	lowēnā'd	towēn	towēné
تویده	تا بیدن	توید	توید	تو	تو - تو
towidé		towid	towīd	tow	tow, lowé
تپاده	تپاندن، پد زور	تپا	تپآد	تپن	تپن
tēpona'dé		tēponā	tēponā'd	tēpon	tēpon
تراشاده	تراشیدن	تراشا	تراشآد	تراش	تراش
tēra'sa'dé		tēraša	tēraša'd	tēraš	tēraš
تراشیده	تراشیدن	تراشید	تراشید	تراش	تراش
tēra'sidé		tēra'sid	tēra'sid	tēraš	tēraš

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	اثر
تارناده tarēna'de	تاراندن	تارنا tarēna	تارنآد tarēnā'd	تارن tarēn	تارنه tarēne
جهناده jomēna'de	جهناندن	جهنا jomēna'	جهنآد jomēnā'd	جهن jomēn	جهنه jomēne
جویده jowide	جويدن	جويد jowid	جوید jowīd	جو jow	جو jow
جیده jidē	زدن، زو، زدن	جید jid	جید jīd	جن jēn	جه jē
جیناده jüyēna'de	گرداندن	جینا jüyēna	جینآد jüyēnā'd	جین jüyēn	جینه jüyēne
چرناده čarēna'de	چرانیدن	چرنا čarēna	چرنآد čarēnā'd	چرن čarēn	چرنه čarēne
چزناده čezēna'de	شیره یاروش گرفتن	چزنا čezēna	چزنآد čezēnā'd	چزن čezēn	چزنه čezēne

اسم	بن مضارع	اسم مفعول	بن ماضی	معنی	مصدر
چسبینه	چسبن	چسبناَد	چسبنا	چسبنا زدن	چسبنا ده
časbēnē	časbēn	časbēnā'd	časbēnā		časbēnā'dē
چشنه	چشن	چشناَد	چشنا	چشنا زدن	چشنا ده
česēnē	česēn	česēnā'd	česēnā		česēnā'dē
چکینه	چکن	چکناَد	چکنا	چکنا زدن	چکنا ده
čkēnē	čkēn	čkēnā'd	čkēnā		čkēnā'dē
چنه به	چنه به	چنه بَد	چنه بو	تورا بستن	چنه بده
conēbe	conēb	conēbōd	conēbu		conēbodē
چنه بقو	چنه بقو	چنه بقات	چنه بقات	چانه زدن	چنه بقاته
conēbēqow	conēbēqow	conēbēqā't	conēbēqāt		conēbēqā'tē
حمر	حمر	حمر د	حمر	شکستن چیزی را	حمر ده
hēmar	hēmar	hēmārdē	hēmar		hēmārdē
خار نه	خارن	خارناَد	خارنا	خارا زدن	خارنا ده
xa'rēnē	xa'rēn	xa'rēnā'd	xa'rēnā		xa'rēnā'dē

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	امر
خاریدہ	خاریدن	خارید	خارَید	خارن	خارنه
xa'ridé		xa'rid	xa'rid	xa'rén	xa'réné
خراشیده	خراشیدن	خراشید	خراشَید	خراشن	خراشنه
xêrâšîdê		xêrâšîd	xêrâšênâ'd	xêrâšen	xêrâšené
خراشیده	خراشیدن	خراشید	خراشَید	خراش	خراش، شنه
xêrâšîdê		xêrâšîd	xêrâ'sîd	xêrâš	šê, xêrâš
خشارده	فشاردن	خشارد	خشارَ د	خشار	خشار، ره
xôšârdê		xôšârd	xêžârdê	xêšâr	rê, xêšâr
خشارناوه	فشار دادن	خشارنا	خشارنَا د	خشارن	خشار نه
xêša'rênâ'dê		xêšârênâ	xêšârênâ'd	xêšârên	xêšârêné
خشکناوه	خشک اندن	خشکنا	خشکِنَا د	خشیکن	خشیکنه
xoškênâ'dê		xoškônâ	xoškênâ'd	xoškôn	xoškôné
خانواده	کج کردن	خانا	خانَا د	خان	خانِه
xalênâ'dê		xalênâ	xalênâ'd	xalên	xalêné

مصدر	همنوی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	امر
خندنا ده xandēna'dé	خنداندن	خندنا xandēnā	خندناَد xandēnā'd	خندن xandēn	خندنه xandēnέ
خورده xardé	خوردن	خور xar	خورَد xārdé	خور xor	خو Xū
خور اسنا ده xāsēna'dé	خورا با ندن	خور اسنا xāsēnā	خور اسناَد xāsēnā'd	خور اسن xāsēn	خور اسنه xāsēnέ
خیز نا ده xizēna'dé	خیز اندن	خیز نا xizēnā	خیز ناَد xizēnā'd	خیز ن xizēn	خیز نه xizēnέ
خیستنا ده xisēnā'dé	خیستاندن	خیستنا xisēnā	خیستناَد xisēnā'd	خیستن xisēn	خیستنه xisēnέ
داده da'dé	دادن	دا da	داَد dād	د d	ده dē
در بسته darbasté	بستن	در بس darebas	در بست darbasté	در بد darbed	در بی darbay

امور	بن مضارع	اسم مفعول	بن ماضی	معنی	مصدر
درپاش	درپاش	درپاشید	درپاشید	پاشیدن	درپاشیده
darpaš	darpaš	darpa'sid	darepa'sid		darpa'sidé
درپاکه	درپاکن	درپاکآد	درپاکنا	پنگاندن دانه‌های	درپاکاده
darpa'kné	darpa'kén	darpa'kenā'd	darepa'kēna	تسبیح	darpa'kēna'dé
درپاکه	درپاکد	درپاکید	درپاکید	پنگاندن دانه‌های	درپاکیده
darpa'ké	darpa'k	darpa'kid	darepa'kid	تسبیح	darpa'kidé
درپج	درپج	درپت	درپت	گل‌اره کردن/بخ‌با	درپجه
darpeč	darpeč	darpet	darepet	کلاف راپیچیدن	darpeté
درپچنه	درپچن	درپچآد	درپچنا	پیچاندن	درپچناده
darpečēné	darpečēn	darpečēnā'd	darepečēnā		darpečēnā'dé
درپش	درپش	درپشت	درپش	کویدن میخ	درپشته
darpeš	darPeš	darpe'stē	darepeš		darpešté
درپنگه	درپنگن	درپنگآد	درپنگنا	پنگاندن پیل و غیره	درپنگناوه
darpangēné	darpangēn	darpangēnā'd	darepangēnā		darpangēnā'dé

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	اثر
در پوشانده	پوشاندن	در پوشاندا	در پوشانده	در پوشش	در پوشیده
dar pūšna'dé		dare pūšnā	dar pūšnā'd	bar pūšn	dar pūšēnē
در پیچیده	پیچورتن	در پیچید	در پیچیده	در پیچ	در پیچیده
darpeymtūde		darepeymtūd	darpeymtūd	darpeym	darpeymc
در چرتاده	چرتاندن	در چرتا	در چرتاده	در چرتن	در چرتنه
darčezēnā'dé		dare čezēnā	darčezēnā'd	darčezēn	darčezēnc
در چید	چیدن	در چید	در چید	در چن	در چه
darčidé		darečid	darčid	darčēn	darčē
درده	داشتن	در	درد	دار	دار
darde		dar	dārdē	dar	dar
در زاده	جستن	درزا	در زاده	درز	درز
dəroza'dé		dəroza	dəroza'd	dəroz	dəroz
در کته	افتادن	در کت	در کت	درک	در کی
darkatē		darka	darkāt	dark	darkū

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	امر
درگراده	آتش گرفتن	درگرا	درگر آد	درگر	درگر
dagera'dé		dagerā	dagerā'd	dager	dager
در گزاده	بر گردانیدن	در گزنا	در گزنا د	در گزن	در گزانه
dargelēna'dé		daregelēna'	dargelēnā'd	dargelēn	dargelēné
درواشته	باختن	درواش	دروآشت	درواز	درواز
darvašté		darevāš	darvāšté	darvāz	darvāz
دروده	دریدن	دروود	دردود	درون	دروه
dērudé		dērūd	dērūd	drowēn	dērowé
درو کرده	درو کردن	درو کر	درو کرد	درو کر	درو کر
dērow kardé		dērowkar	dērowkārdé	dērowkēr	dērowkēr
درو داده	انداختن سرکه	درونا	درونا د	درون	دروه
darvēna'dé	با شراب	dērowēnā	darvēnā'd	darvén	darvé
دشته	دوختن	دش	دشت	درز	درزه
dāšté		dāš	dāšté	darz	derzé

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	اثر -
دماده	دمیدن	دما	دمآد	دم	دم
دما'dè		déma	dēmā'd	dēm	dam
دوبرسته	دورانداختن	دوبرس	دوبرست	دوبرس	دوبرس
dürpesté		dürepes	dürpesté	dürpes	dürpes
دیدم	دیدن	دید	دید	دین	دین
didè		did	dīd	vin	vin
ذاده	دانستن	ذا	ذآد	ذن	ذنا ده بی
zona'dé		zonā	zonā'd	zon	zona'débü
ریبده	رودن	ریبد	ریبد	ریو	ریو
rëbüdè		rëbüd	rëbüd	rëbüv	rëbü
رتنه	ریختن	رت	رت	رج	رج
reté		ret	rēt	rej	rej
رجاده	ریختن	رجا	رجآد	رج	رج
reja'dé		reja	reja'd	rej	rej

مصدر	معنی	بن‌ماضي	اسم‌مفعول	بن‌مضارع	امر
رسانده	رساندن	رسانا	رسانَد	رسان	رسانه
rasēna'dè		rasēna	rasēnā'd	rasēn	rasēnè
رشته	ریشیدن	ریش	ریشته	ریش	ریش
restè		reš	rēštè	res	res
رمانده	رماندن	رمانا	رمانَد	رمن	رمنه
rēmēna'dé		rēmēna	rēmēnā'd	rēmēn	rēmēnè
رنده	راندن	راند	رَند	رن	رن
rondé		rond	rōndè	ron	ron
رنجاده	رنجانبیدن	رنجنا	رنجَنَد	رنجن	رنجنه
ranjēna'dè		ranjēna	ranjēnā'd	raojēn	ranjēnè
روته	روفتن	روت	روت	روش	روش
rūtè		rūt	rūt	ruš	ruš
روونده	روپانیدن	روونا	روونَد	روون	روونه
rūvēna'dè		rūvēna	rūvēnā'd	rūvēn	rūvēnè

مصدر	معنی	بن‌ماضي	اسم‌فعلول	بن‌مضارع	امر
زودوده-زیدده zedüde-zêdädé	زودودن	زیدید	زیدید	زودی zêdü	زدی zêdü
زیرمو کرده zirêmokardé	ضربه کردن	زیرمو کرد	زیرمو کرد	زیرمو کر zirêmokêr	زیرمو کر zirêmokêr
ساته saté	ساختن	سات	سات	ساج sâj	ساج sâj
سویده sowidé	ساییدن	سویید	سویید	سو sow	سو، وه wê,sow
سپرده sêpardé	سپردن	سپرد	سپرد	سپار sêpâr	سپار sêpâr
مستوده setüdé	مستودن	مستود	مستود	مستاو štav	مستا setâ
سوربرده sarbardé	سوربردن	سوربر	سوربرد	سوربر sarbêr	سوربر sarbêr

امور	بن مضارع	اسم مفعول	بن ماضی	معنی	مصدر
سری	سربد	سربست	سرباس	سربستن	سربسته
sarbay	sarbed	sarbāst	sare bas		sarbastē
سربقر	سربقر	سربقات	سربقات	سرزدن	سربقانه
sarbêqow	sārbêqow	sarbêqāt	sarebêqāt		sarbêqa'tē
سرخاره	سرخار	سرخارید	سرخارید	سرخارااندن	سرخاریده
sarxarê	sarxār	sarxa' rīd	sarexa' rid		sarxa' ride
سرچمینه	سرچمن	سرچمنا	سرچمنا	سرچنبیدن	سرچمنا ده
sarjômênê	sarjômên	sarjômênâ'd	sarejômênâ		sarjômênâ'dē
سرچن	سرچن	سرچناد	سرچنا	سرچنابدن	سرچنا ده
sarçon	sarçon	sarçonâ'd	sarçonâ		sarçonâ'dē
سرچمر	سرچمر	سرچمرد	سرچمر	سرچمکشیدن	سرچمر ده
sarhêmar	sarhêmar	sarhêmârdē	sarehêmar		sarhêmardē
سرخو	سرخورد	سرخورد	سرخورد	سرخوردن	سرخورده
sarxū	sarxor	sarxârdē	sarexar		sarxardē

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	اثر
سرخو ما لیده	سرخاب ما لیدن	سرخو ما لید	سرخو ما لید	سرخو مال	سرخو مال
sorxowma'lidé		sorxowma'lid	sorxowma'lid	sorxowmāl	sorxowmāl
سر داده	سر دادن	سر دا	سر دآد	سر د	سر ده
sarda'dú		sareda'	sardā'd	sard	sardé
سر دشته	سر دختن	سر دش	سر دشت	سر دز	سر دزه
sardéšté		saredš	rardéšté	sardéřz	sardéřzé
سر رته	سر رفتن	سر رت	سر رت	سر رج	سر رج
sarreté		saretel	sarret	srrej	sarrej
سر رسانده	سر رساندن	سر سنا	سر سنا د	سر سن	سر سینه
sarrasêna'dé		sare rasêna	sarrašênā'd	sarrasên	sarrasêné
سر درد کرده	سر درد کردن	سر درد کر	سر درد کړد	سر درد کر	سر درد کر
sardardkardé		sardardekar	sardardkārdé	sardardkêr	sardardkêr
سر درد آورده	سر درد آوردن	سر درد آور	سر درد آور د	سر درد آور دار	سر درد آور دار
sardardhovardé		sardardhovar	sardardhovārdé	hār	sardardār abār

معادل	معنی	بن‌ماضي	اسم‌مفعول	بن‌مضارع	اخر
سرشته	سرشتن	سرش	سرشت	سرش	سرش
sêrêšîé		sêrêš	sêrêšîé	sêrêš	sêrêš
سرکشاده	سرکشیدن	سرکش	سرکشاد	سرکش	سرکش
sarkaša'dé		sarkaša	sarkaša'd	sarkoš	sakoš
سرگه	از سر گرفتن	سرگت	سرگت	سرگر	سرگه
sargatê		sarga	sargâtê	sarger	sarge
سرناده	سرنهادن	سرن	سرناد	سرن	سرنه
sarna'dé		sarna	sarnâ'd	sarn	sarnê
سروازناده	سروازدن، سروپیچیدن کردن	سروازنا	سروازنآد	سروازن	سروازنه
sarvâzêna'dé		sarvâzêna	sarvâzênâ'd	sarvâzên	sarvâzênê
سروده	سرویدن	سرو	سروود	سرواو	سرا
sêrûdé		sêrud	sêrûd	sêrav	sêrâ
سرباکرده	سرباکردن	سرباکر	سرباکرد	سرباکر	سرباکر
saryâkardé		saryâ'vêkar	saryâkârdé	saryâkêr	saryâkêr

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	امر
sêvâra'bodé	سوارشدن	سوارا بو	sôvâra'bôd	سواراب	سوارا بی
sôvâra'bodé	سوارشدن	سوارا بو	sôvâra'bôd	سواراب	سوارا بی
sowzâbodé	سبز شدن	سوزا بو	sowzâbôd	سوزاب	سوزا بی
seyâde	دوست داشتن	سیا	seyâ'd	سی	سه
seyâde	دوست داشتن	سیا	seyâ'd	سی	سه
sürâkardé	سیرا کرده	سیرا کر	sürâkârdé	سیرا کر	سیرا کر
sürâkardé	سیرا کرده	سیرا کر	sürâkârdé	سیرا کر	سیرا کر
sürejbarkardé	سرخ‌دل در آوردن	سیرج بو کرد	sürejbarkârdé	سیرج بو کر	سیرج بو کر
şelâfte	شناختن	شناخت	şelâfte	شتو	شتو
şelâfte	شناختن	شناخت	şelâfte	شتو	شتو
şetowade	شناختن	شتو و آد	şetowâ'd	شتو	شتو
şetowade	شناختن	شتو و آد	şetowâ'd	شتو	شتو

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	اثر
شتر ویده	شتر بیدن	شتر وید	شتر وید	شتر	شتر
šetowidé		šetowid	šetowid	šetow	šetow
شمرده	شمردن	شمر	شمرده	شمار	شمار
šemardé		šemar	šemārdé	šema'r	šemār
شنا سازه	شنا سازدن	شنا سا	شنا سآد	شناس	شناس
šônāsa'dé		šônāsa	šônāsā'd	šônās	šônās
شنفته	شنفتیدن	شنف	شنفت	شنو	شنو
šênofte		šénof	šênofte	šénow	šênow
شوشه	شوشتن	شوش	شوشت	شور	شور و
šūšte		šūš	šūšte	šūr	šūr , šū
غلنا ده	غلنا ندن	غلنا	غلنا د	غلن	غلته
qaltēna'dé		qaltēna	qaltēnā'd	qaltēn	qaltēnē
فرسیده	فرسودن	فرسید	فرسید	فرسو	فرسو
farsūde		farsūd	frsūd	farsow	farsow

مصدر	معنی	بن‌ماضي	اسم‌مفعول	بن‌مضارع	امر
فرمیده farmūde	فرمودن	فرمید	فرمید	فرمو	فرما farmā
فمیده famūde	فمودن	فمید	فمید	فم	فم fam
کاسینه kāšine	کاستن	کاس	کاست	کاه	کاه kāh
کشته kašte	کاشتن	کش	گشت	کار	کار kār
کاشته kāšte	کاشتن	کاش	کاشت	کار	کار kār
خاوبیده xowide	خاوبیدن	خاوبد	خاوبد	خاو	خاو xow
کاویده kowide	کاویدن	کاوید	کاوید	کاو	کاو kow

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	امر
کردہ	کردن	کر	کَرَد	کر	کر
kardé		kar	kārdē	kēr	kēr
کشادہ	کشیدن	کشا	کَشَاد	کش	کش
keṣā'dé		keṣā	keṣā'd	keṣ	keṣ
کشتہ	کشتن	کش	کَشَت	کش	کش
košté		koṣ	kōštē	koṣ	koṣ
کشادہ	کشاندن	کشنا	کَشَاد	کش	کش
keṣēnā'dé		keṣēnā	keṣēnā'd	keṣēn	keṣēné
کشادہ	کشیدن	کلاشا	کَلَشَاد	کلاش	کلاش
keḷāṣā'dé		keḷāṣā	keḷāṣā'd	keḷāṣ	keḷāṣ
کشیدہ	کشیدن	کشید	کَلَشِيد	کلاش	کلاش
keḷāṣidé		keḷāṣid	keḷāṣid	keḷāṣ	keḷāṣ
کارچادہ	کارچیدن	کارچا	کَارچَاد	کارچ	کارچ
keḷūčā'dé		keḷūčā	keḷūčā'd	keḷūč	keḷūč

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	اثر
کار چیده kēlāčide	کار چیدن	کار چید kēlāčid	کار چید kēlāčid	کارچ kēlāč	کارچ kēlāč
کیده kidé	کیدن	کید kid	کید kīd	کن kēn	که ke
کیناده kina'dé	فرستادن	کینا kina	کینا'd kinā'd	کین kin	کی ki
گاده ga'dé	خو استن	گا gā	گاد gā'd	گارب ga'dēb	گاده بی ga'dēbū
گینه gaté	گرفتن	گت ga	گت gāt	گر ger	گه ge
گداخته godāxté	گداختن	گداخ godax	گداخت godāxté	گداز godāz	گداز godāz
گدناوه gedēna'dé	گداندن	گدنا gedēnā	گدنا'd gedēnād	گدن gedan	گدنه gedēnē

مصدر	معنی	بن‌ماضي	اسم‌مفعول	بن‌مضارع	امر
گرونده	گروندان، رهن‌گذاران	گرونا	گروناَد	گرون	گرونه
gêrownâde		gêrowenâ	gêrownâ'd	gêrown	gêrownê
گنوده	گنودن	گنود	گنود	گنو	گما
gêšûde		gêšûd	gêšûd	gêšov	gêšâ
گناده	گردانیدن	گنا	گناَد	گان	گانه
gelênâde		gelênâ	gelênâ'd	gelên	gelênê
گماشته	گماشتن	گماش	گماشت	گمار	گمار
gomâštê		gomâš	gomâštê	gomâr	gomâr
گورنده	گوراندیدن	گورنا	گورناَد	گورن	گورنه
gurêna'dê		gurêna	gurêna'd	gurên	gurênê
لرزناده	لرزاندن	لرژنا	لرژناَد	لرزن	لرزنه
larzênâ'dê		larzêna	larzênâ'd	larzên	larzênê
لساده	لاییدن	لسا	لساَد	لس	لس
lesa'dê		lesa	lesa'd	les	les

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم فاعول	بن مضارع	امر
لشته lesté	لشیدن	لش leş	آلشت leşté	لس leş	لس leş
لقناده laqênâ'dé	لقانیدن، بکان دادن	لقا laqênâ	لقناده laqênâ'd	لقن laqên	لقنه laqêné
لهیده lehidé	لهیدن	لهید lehîd	لهید lehîd	له leh	له leh
مالاده ma'lênâdê	مالانیدن	مالا ma'lênâ	مالاناده ma'lênâ'd	مالن ma'lên	مالنه ma'lêné
مالیده ma'lîdê	مالیدن	مالید ma'lîd	مالید ma'lîd	مالن ma'lên	مالنه ma'lêné
مته moté	مکین	مت mot	مته môt	مچ moj	مچ moj
مکاده moka'dê	مکین	مکا moka	مکاده moka'd	مک mok	مک mok

معادل	معنی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	امر
مرگ بپا نه mɔrɣɛbɛqɑ'tɛ	گرمزدن	مرگ بپا ت mɔrɣɛbɛqɑt	مرگ بپا ت mɔrɣɛbɛqɑ't	مرگ بپو mɔrɣɛbɛqow	مرگ بپو mɔrɣɛbɛqow
نا ده na'dɛ	نهادن	نا nɑ	نا د nɑ'd	ن n	نه nɛ
نگاشنه nɛgɑʃtɛ	نگاشتن	نگاش nɛgɑʃ	نگاشت nɛgɑʃtɛ	نگار nɛgɑ'r	نگار nɛgɑr
نگر بپنه nɛgɛristɛ	نگر بستن	نگر بس nɛgɛris	نگر بپنه nɛgɛristɛ	نگر nɛgɛr	نگر nɛgɛr
نموده	نمودن، نشان دادن	نمود nɛmud	نمود nɛmud	نمو nɛmov	نما nɛmɑ
نمنا ده	نمائیدن	نمنا nɛmonɑ	نمنا د nɛmonɑ'd	نمن nɛmon	نمنه nɛmonɛ
نواخته nɛvɑxtɛ	نواختن	نواخ nɛvɑx	نواخت nɛvɑ'xtɛ	نواز nɛvɑz	نواز nɛvɑz

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	امر
نور دیده	نور دیدن	نور دیدید	نور دید	نور دید	نور دید
nêvardidê		nêvardid	nêvardîd	nêvard	nêvardê
نوشته	نوشتن	نوش	نوشته	نویس	نویس
nêvestê		nêvêš	nêvēštê	nêvis	nêvis
وا برده	حل کردن	وا بر	واترد	وا بر	وا بر
va'bardê		va'vebar	va'bârdê	va'bêr	va'bêr
وابسته	پیافه گرفتن، طی کردن فومست چیزی	وا بریس	وابست	وابد	وابی
va'bastê		va'vebas	va'bâstê	va'bed	va'bay
وابخته	وا زدن	وا بریات	وابخت	وابتو	وابتو
va'bêqatê		va'vebêqat	va'bêqât	va'bêqow	va'bêqow
واباشیده	باشیدن	وا برپاشید	واباشید	واباش	واباش
va'pa'sidê		va'vepa'sid	va'pa'sîd	va'pa's	va'paš
وابا کرده	به تیغ کشیدن دانه های	وا برپا کن	وابا کن	وابا کن	وابا کنه
va'pa'kenâ'dê	تسبیح و گردن بند	va'vepa'kenâ	va'pa'kenâ'd	va'pa'kên	va'pa'kenê

مصدر	معنی	بن‌ماضی	اسم‌مفعول	بن‌مضارع	امر
وابته	وابچیدن کلاف	واوبت	وابت	وابچ	وابچ
va'peté	با گلوله نبح	va'vepet	va'pēt	va'peč	va'peč
وابچناده	باز کردن	واوچنا	واچنآد	واچن	وابچنه
va'pečēna'dé		va'vepečēnā	va'pečēnā'd	va'pečēn	va'pečēné
وابرساده	برسیدن	واو برسا	وابرسآد	وابرس	وابرسه
va'parsa'dé		va'veparsā	vā'parsā'd	va'pars	va'parsê
وابسته	به تاخیر انداختن	واو پس	وابست	وابس	وابسی
va'pesté		va'vepes	va'pestê	va'pes	va'pes
وابچناده	پنگاندن، ردیف	واو پنگنا	وابچنآد	وابگن	وابگنه
va'pangēna'dé	کردن دانه‌های تسبیح	va'vepangēnā	va'pangēnā'd	va'pangēn	va'pangēné
وابچمیده	پیمودن	واو پیمید	وابچمید	وابیم	وابیمه
va'peymüdé		va'vepeymüd	va'peymüd	va'peym	va'peymê
واتو ناده	درفاندن با کسی	واو تو نا	واتو نآد	واتون	واتونه
va'towēna'dé		va'vetowēnā	va'towēnā'd	va'towēn	va'towēné

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم فاعول	بن مضارع	_____
وانو پده	وانا پیدن	واو تو پد	وانو پد	وانو	وانوه
va'towidé		va'vetowitzid	va'towid	va'tow	va'tow
وانیگا فته	شکا فتن چیزی را	واو نیگا ف	وانیگا فتن	وانیگو	وانیگو
va'tesgāfté		va'vetesgāf	va'tesgāfté	va'tesgow	va'tesgow
وانیگو اده	شکا فتن چیزی به	واو نیگو را	وانیگو آد	وانیگو	وانیگو
va'tesgowāde		va'vetesgowā	va'tesgowā'd	va'tesgow	va'tesgow
وانیپد	تپیدن	واو تپد	وانیپد	وانن	وانته
va'tēnidé		va'vetēnid	va'tēnid	va'tēn	va'tēné
وانه	گفتن	وا	وات	واج	وا
va'té		vā	vā't	va'j	vā
واجید	زدن پشم و پنبه	واو جید	واجید	واجن	واجه
va'jidé		va'vejid	va'jid	va'jēn	va'jē
واجیشاده	باغرو رو خود نما نی	واو چیشا	واچیشاد	واچیشن	واچیشنه
va'česōnā'dé		va'večesōnā	va'česōnā'd	va'česōn	va'česōné
	حرفی را گفتن				

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	امر
واچناده	نشان دادن درخت	واوچنا	واچنآد	واچن	واچن va'čon
واخارناده	بس و پیش کردن	واوچارنا	واخارنآد	واخارن	واخارنه va'xârêné
واخواسناده	خواباندن	واوخواسنا	واخواسنآد	واخواسن	واخواسینه va'xa'sêné
واخواسیده	زیر و رو کردن	واوخواشید	واخواسید	واخواسش	واخواسش va'xêraš
واخشارده	فشاد کردن یا رچه	واوخشار	واخشارآد	واخشار	واخشار vâxôšâr
واخوردده	نوشیدن مایعات	واوخور	واخورد	واخور	واخور va'xu
واخوردنده	واخوردن	واوخورن	واخوردند	واخورن	واخورن va'xon
واخوندده	واخوندن	واوخنون	واخوند	واخنون	واخنون va'xon

مصدر	معنی	اسم به فعل	بن مضارع	امر
واخیسناده	خیساندن	واخیسنآد	واخیسن	واخیسنه
va'xisēna'dé		va'xisēnā'd	va'xisēn	va'xisēnê
واداده	قیافه گرفتن، لم دادن	وادآد	واد	واده
va'da'dé		va'dād	va'd	va'dê
وادرده	ایستادن، ایستانییدن	وادرد	وادار	وادار
va'dardé		va'dārdê	va'dār	va'dâr
وادرزاده	واجستن	وادرزآد	وادرز	وادرز
va'dêrōza'dé		va'dêrōzā'd	va'dêrōz	va'dêrōz
وادزاده	دزدیدن، از بعل	وادزآد	وادز	وادز
va'dōza'dé		va'vedōzā	va'dōz	va'dōz
وادشته	دوختن	واآشت	وادرز	وادرز
va'dêstê		va'dêst	va'dêrz	va'dêrzê
وارناده	راندن چارپایان	وارنآد	وارن	وارن
va'ronadé		va'ronā'd	va'ron	va'ron

مصدر	معنی	بن‌ماضی	اسم‌مفعول	بن‌مضارع	امر
واکشته va'kašté	دو باره کاشتن، واکاری	واکش va'vekaš	واکشنت va'kašté	واکار va'kar	واکار va'kar
واکرده va'kardé	باز کردن	واو کر va'vekar	وا کرد va'kardô	وا کر va'kêr	وا کر va'kêr
واکشاده va'kesâ'dé	بر گرداندن، ضد کشیدن	واو کشا va'vekesâ	واکشآد va'kesâ'd	واکش va'kaš	واکش va'kaš
واکیده va'kidé	مماثل کردن، سنگی را با وزنه‌ای	واو کید va'vekid	واکشید va'kid	واکن va'kên	واکه va'ké
واگته va'gaté	باز گرفتن، بیکار کردن	واو گت va'vega	واگت va'gât	واگر va'ger	واگه va'ge
واگلانده va'golêna'dé	بر گرداندن	واو گلا va'vegolêna	واگلانآد va'golên'âd	واگلن va'gelên	واگانه va'gen'elêné
واگلانده va'gena'dé	از خوردن چیزی واخوردن	واگنا va'vegenâ	واگناآد va'genâ'd	واگن va'gen	واگن va'gen

دهدر	معنی	بن‌ماضی	اسم‌مفعول	مضارع	امر
واگورناده	گوریدن کلاف	واگورنا	واگورتآد	واگورن	واگورنه
va'gūrēna'dé		va'vegūrēn'a	va'gūrēnā'd	va'gūrēn	va'gūrēnē
واماسناده	ماساندن	واوماسنا	واماسنآد	واماسن	واماسنه
va'ma'sēna'dé		va'vema'sēna	va'ma'sēnā'd	va'ma'sēn	va'ma'sēnē
وامالیده	مالیدن	وامالید	وامالید	وامال	وامال
va'ma'līdē		va'vema'līd	va'ma'līd	va'ma'l	va'māl
والماده	لمیدن	والما	والمآد	والم	والم
va'lēma'dé		va'lēma	va'lēmā'd	va'lām	va'lām
وانموده	نمودن و نشان دادن	وانمود	وانمۆد	وانمن	وانمن
va'nēmūdē		va'venēmūd	va'nēmūd	va'nēmon	va'nēmonē
وانمادده	نشان دادن و نشیبه دانستن	وانمآد	وانمآد	وانمن	وانمن
va'nēmōnā'dé		va'venēmōnā	va'nēmōnā'd	va'nēmon	va'nēmonē
وانوشته	نوشتن	وانوش	وانوشیت	وانویس	وانویس
va'nēvēštē		va'venēvēš	va'nēvēštē	va'nēvis	va'nēvisē

مصدر	معنی	بن‌ماضي	اسم‌مفعول	مضارع	امر
واوَنه va'vetê	غیربال کردن، سرنبد کردن	واووت va'veet	واَوَت va'vêt	واوَج va'vej	واوَج va'vej
واورو واده va'verowa'dê	روشن شدن هیزم	واورو وَا va'vevêrowa	واورو وَاَد va'verowâ'd	واورو va'verow	واورو va'verow
واورته va'veratê	روشن شدن هیزم	واوورت va'vevêrat	واوَرَت va'verât	واورج va'verej	واورج va'verej
واوروتنه va'verutê	روفتن	واوروت va'vevêrut	واورَوَت va'verût	واوروج va'verûj	واوروج va'verûj
واوسناده va'vesêna'dê	پاره کردن	واوسنا va'vevesêna	واوسِنَاَد va'vesêna'd	واوسن va'vesên	واوسنه، سی say, va'vesêno
واونده va'vena'dê	گستردن، پهن کردن	واوونا va'vevêna	واوِنَاَد va'venâ'd	واون va'ven	واوه va've
واهنته va'haštê	گذااردن، جا گذاشتن	واوهش va'vehaš	واَهَشَت va'hâštê	واهرز va'harz	واهرز va'harzê

صدر	معنی	بن ماضی	اسم فاعول	بن مضارع	امر
واهورده	کندن چیزی از	واهور	واهورد	واهار	واهار
va'hovardè	روی چیزی	va'vehovar	va'hovārdè	va'ha'r	va'hār
واهیده	کندن چیزی از روی	واهنید	واهنید	واهن	واهن
va'honidè	چیزی دیگر	va'vehonid	va'honīd	va'hon	va'hon
وابوشته	داخل موهای سر را	وابوش	وابوشت	وابوز	وابوز
va'yūštè	گشتن	va'veyūš	vayūštè	va'yūz	va'yūz
وته	کندن با بیل یا	وت	وت	وج	وج
vātè	کنگه	vat	vāt	vej	vej
وخش گیه	خاکستر آتش را	وخش گت	وخش گت	وخش گر	وخش گه
vaxšēgātè	کنار زدن	vaxšēga	vaxšōgāt	vaxšēger	vaxšēge
ودرناده	گذران زندگی	ودرنا	ودرنآد	ودرن	ودرنه
vēderēna'dè		vēderēnā	vēderēnā'd	vēderēn	vēderēnè
ورچاده	فراری دادن،	ورچنا	ورچنآد	ورچن	ورچنه
vērejēna'dè	پنهان کردن	vērejēnā	vērejēnā'd	vērejēn	vērejēnè

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	اَمر
varxā'fē	به پهلارخواستن	varēxāt	varxā't	varxās	ورخواست
ورگه	پیش گرفتن	varēgāt	varēgāt	varēg	ورگر
varēgātē		varēga	varēgāt	varēg	varēg
ورزاده	پیش کردن، پیش گذاشتن	varēnā	varnā'd	varn	ورن
varnā'dē		varēnā	varēnā'd	varēn	varnē
وساده	پاره شدن، گسستن	vesēnā	vesēnā'd	vesan	vesēnē
وسته	پاره شدن	vēsāt	vēsāt	vēsan	vēsay
ویرآمده	پاد آمدن	virēmā	virēmād	virat	virēdhē
ویرده	پاره کردن	viyār	viyārdē	viyār	viyār

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	امر
ها بستَه	بستن	هاو بس	ها بست	ها بد	های
ha'basté		ha'vebas	ha'bāstō	ha'bad	ha'bay
ها پته	پیچیدن	هاو پت	ها پت	ها پچ	ها پچ
ha'peté		ha'vepet	ha'pēt	ha'peč	ha'peč
ها تناده	تنیدن	هاو تن	ها تناد	ها تن	ها تن
ha'tenā'dé		ha'vetōnā	ha'tenā'd	ha'tēn	ha'tēn
ها تنیده	تنیدن	هاو تنید	ها تنید	ها تن	ها تن
ha'tēnidé		ha'vetēnid	ha'tēnid	ha'tēm	ha'tēn
ها چاده	نشان زیدن	هاو چا	ها چاد	ها چن	ها چن
ha'čonā'dé		ha'večonā	ha'čonā'd	ha'čon	ha'čon
ها چیده	چیدن نان از تنور	هاو چید	ها چید	ها چن	ها چه
ha'čidé		ha'večid	ha'čid	ha'čēn	ha'čé
ها خو اسناده	خو را بنیدن	هاو خوا سنا	ها خوا سناد	ها خوا سن	ها خوا سنه
ha'xa'senā'dé		ha'vexa'senā	ha'xa'senā'd	ha'xa'sēn	ha'xa'senō

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	امر
ha'duté	دوشیدن شیر، از بستان حیوانات	ha'vedút	ha'dūt	ha'duš	ها دوش ha'duš
ha'reté	هارنه، وارپختن	ha'veret	هآرت	هارج	ها رج ha'rej
هارشته	ریشیدن	هاورش	هآرتیت	هارسی	هارسی ha'res
هاروته	جاروب کردن	هاوروت	هآرتیت	هارو	هارو ha'rū
ها سرشته	سرفتن، تبدیل آرد به خمیر	هاوسرش	هآسرتیت	ها سرش	ها سرش ha'serēs
ها کرده	بستن دراناق	هاوکر	هاگرد	ها کر	ها کر ha'kēr
ها گته	گر فتن	هاوگت	هاگت	ها گر	ها گه ha'ge
ha'gāté		ha'vega	ha'gāt	ha'ger	

مصدر	معنی	بن‌ماضی	اسم‌مفعول	بن‌مضارع	امر
هاناده	گذاشتن، به زمین	هانانا	هانآد	هان	هانِه
ha'na'dé	گذاردن	ha'venā	ha'nā'd	ha'n	ha'nê
هاوته	سرنزد کردن،	هاوت	هاوت	هاوج	هاوج
ha'veté	غریبال کردن	ha'vevet	ha'vêt	ha'vej	ha'vej
هاوده	گستردن، پهن کردن	هاودد	هاآد	هاون	هاوه
ha'vedê		ha'veved	ha'vâd	ha'vên	ha've
هاوناده	گستردن	هاونانا	هاونآد	هاون	هاون
ha'vena'dé		ha'vevenā	hvênā'd	ha'vên	ha'vên
هته	بودن	هت	هت	هج	هج
heté		het	hât	hej	hej
هچاناده	خلیدن، آچیدن	هچانا	هچانآد	هچن	هچنه
hajēna'dé	قطع کردن چیزی	hajēnā	hajēnā'd	hajēn	hajēné
هشته	گذاردن، گذاشتن	هشت، هش	هشت	هرز	هرزه، هه
hašté		hās	hāšté	harz	hacharzé

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	امر
هَنیدِه honidè	آوردن	هَنیدِ honid	هَنیدِ honid	هَن hon	هَن hon
هورِده hovardè	آوردن	هور hovar	هَوَرْدِ hovārdè	هار ha'r	هَارِ، اَبَار abar , har
یا رِده ya'bardè	جا بردن	یاوِر ya'vebar	یا تَرْدِ ya'bārdè	یاوِر ya'bēr	یاوِر ya'bēr
یا بستِه ya'bastè	به هم بستن	یاوِس ya'vebas	یا بَستِ ya'bāstè	یا بَدِ yā'bad	یا بی ya'bay
یا بقا تِه ya'bēqa'tè	بر هم زدن، با هم زد و خورد کردن	یاوِقاَت ya'vebēqāt	یا بَقَاتِ ya'bēqā't	یا بَقَوِ ya'bēqow	یا بَقَوِ ya'bēqow
یاوِر دا ختِه ya'parda'xtè	واپرداختن	یاوِر دا خِ ya'vepardāx	یاوِر دَا خَتِ ya'pardā'xtè	یاوِر دَزِ ya'pardāz	یاوِر دَزِ yāpardāz
یا پستِه ya'pestè	به هم انداختن	یاوِپِس ya'vepes	یا پَستِ ya'pēstè	یا پِسِ ya'pes	یا پِسِ ya'pes

امور	بن مضارع	اسم مفعول	بن ماضی	معنی	مصدر
پایش	پایش	پا'پشت	پا'پش	درهم کوفتن	پا'پشته
ya'peš	ya'peš	ya'pēštō	ya'vepeš		ya'peštē
پا'کنه	پا'کان	پا'کنا'd	پا'کانا	پنگانندن مهرهای تسبیح	پا'پا'کناده
ya'pa'kenē	ya'pa'kēn	ya'pa'kēnā'd	ya'vekenā	پیل و کلنگ را دسته کردن	ya'pa'kēnā'dē
پا'نگنه	پا'نگن	پا'نگنا'd	پا'نگنا	درهم پنگانندن	پا'پنگنا'dē
ya'pangōnē	ya'pangōn	ya'pangōnā'd	ya'vepangōnā		ya'pangēnā'dē
پا'نو	پا'نو	پا'نوی'd	پا'نوی'd	درهم تا'پیدن	پا'نوی'dē
ya'tow	ya'tow	ya'towī'd	ya'vetowī'd		ya'towī'dē
پا'جو	پا'جو	پا'جوی'd	پا'جوی'd	درهم جوی'dن	پا'جوی'dē
yajow	ya'jow	ya'jowī'd	ya'vejowī'd		ya'jowī'dē
پا'چه	پا'چن	پا'چید	پا'چید	به هم چیدن،	پا'چیده
ya'čē	ya'čēn	ya'čīd	ya'večīd	جمع و جور کردن	ya'čīdē
پا'حمر	پا'حمر	پا'حمر'd	پا'حمر	درهم شکستن	پا'حمر'dē
ya'hēmer	ya'hēmer	ya'hēmārdē	ya'vehēmar		ya'hēmardē

مصدر	معنی	بن‌ماضي	اسم‌مفعول	بن‌مضارع	امر
ya'déšté	به هم دوختن	یاوردش	یا‌دَشت	یا‌دَرز	یا‌دَرزِه
ya'véret	به هم ریختن	یاورت	یا‌رَعت	یا‌رَچ	یا‌رَچ
ya'rasênâ'dé	به هم رسانیدن	یا‌رَسَن	یا‌رَسَن‌آد	یا‌رَسَن	یا‌رَسَنِه
ya'rūté	به هم روغن	یا‌رُوت	یا‌رُوت	یا‌رُو	یا‌رُو
ya'rūšâ'dé	به هم فروختن	یا‌رُوشا	یا‌رُوش‌آد	یا‌رُوش	یا‌رُوش
ya'saté	با هم ساختن، تباخی کردن	یا‌وَسات	یا‌س‌آت	یا‌س‌اچ	یا‌س‌اچ
ya'sowidé	به هم ساییدن	یا‌وَسوید	یا‌سو‌آید	یا‌سو	یا‌سو

امر	بن مضارع	اسم مفعول	بن ماضی	معنی	مصدر
یا کر	یا کر	یا گت	یا وگ	به هم خوردن	یا گده ya'gaté
ya'ger	ya'gor	ya'gāt	ya'vega		
یا کر	یا کر	یا کرد	یا وکر	جا کردن	یا کرده ya'kardé
ya'kêr	yakôr	ya'kârdé	ya'vekar		
یا گن	یا گن	یا گتاد	یا وگتا	به هم خوردن	یا گتاده ya'gena'dé
ya'gen	ya'gen	ya'genâ'd	ya'vegena		
یا مال	یا مال	یا ماتید	یا و ماتید	به هم مالیدن	یا مالیده ya'ma'lidé
ya'mal	ya'mal	ya'ma'lid	ya'vema'lid		
یا نه	یا ن	یا نآد	یا ونا	جا گذاشتن، بستن کتاب و غیره	یا ناده ya'na'dé
ya'nê	ya'n	ya'na'd	ya'venâ		
یا نواز	یا نواز	یا نو آخت	یا و ناخ	به هم نواختن	یا نواخته ya'nêvaxté
ya'nêvaz	ya'nêvaz	ya'nêvâxté	ya'venêvax		
یا نویس	یا نویس	یا نوشت	یا و نوش	به هم نوشتن	یا نوشته ya'nêvesté
ya'nêvis	ya'nêvis	ya'nêvesté	ya'venêves		

مصدر	معنی	بن‌اضی	اسم‌مفعول	بن‌ضارع	اثر
ya'vəsətə	به هم پاره کردن، دریدن	یاوست	پارشت	پاوس	پاوسی، وس
		ya'vevəsət	ya'vəsāt	ya'ves	ves, ya'vəsay
یاوستاده	از هم گستن	یاوستا	یاوستاد	پاوسن	پاوسنه
ya'vəsəna'dé		ya'vevəsəna	ya'vəsənā'd	ya'vəsən	ya'vəsənə
پاوناده	جا انداختن	پاونتا	پاوناد	پاون	پاون، پاوه
ya'vena'dé		ya'vevenā	ya'venā'd	ya'ven	ya've, ya'ven
پاویرده	درهم دریدن	پاویر	پاویرد	پاویر	پاویر
ya'viyardé		ya'veviyar	ya'viyārdé	ya'viyar	ya'viyard
پاهنیده	به جای آوردن، شناختن	پاهنید	پاهنید	پاهن	پاهن
ya'honidé		ya'vehonid	ya'honid	ya'hon	ya'hon
پاهشته	جا گذاشتن، فراموش کردن	پاهش	پاهشت	پاهرز	پاهرزه
ya'hašté		ya'vehaš	ya'hašté	ya'harz	ya'haré

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	امر
یوشته yūšte	جستن، پیدا کردن	یوش yūš	یوشته yūšte	یوز yūz	یوز yūz
تورناده torēna'dé	غلانیدن گلرله باهرچیز گرد	تورنا torēna	تورنآد torēnād	تورن torēn	تورنه torēné
تورشاده toršēna'dé	تورشاندن	تورشنا toršēna	تورشنآد toršēnād	تورشن toršēn	تورشنه toršēné
پسداده pēsēda'dé	پس دادن	پسدا pēsēda	پسداآد pēsēdād	پسدا pēséd	پسی pēsay
پش گنه pašgaté	پس افتادن	پش گت pēšgāt	پش گت pašgāt	پش گر pašger	پش گه pašge
پویده povidé	پا بیدن	پوید povid	پوید povid	پو pov	پا pā
_____	_____	_____	_____	_____	_____

مصدر	معنی	بن ماضی	اسم مفعول	بن مضارع	امر -
رهانده	رهانیدن	رهنا	رهناد	رهن	رهن
rèhonadé	نجات دادن	rèhona	rèhonā' d	rèhon	rèhon
کپیج کرده	کوج کردن	کپیج کر	کپیج گرد	کپیج کر	کپیج کر
küçkardé		küçekar	küçkārde	küçkêr	küçkêr
لاسیده	لاسییدن	لاسید	لاسید	لاسی	لاسی
Lāsîde		Lāsîd	Lāsîd	Lās	Lās

*. برای توضیح کامل واژه‌ها به فرهنگ لغات درآخروهمین کتاب مراجعه فرمایید.

طریقه ساخت انواع ماضی لازم

اینک برای نمونه چند فعل لازم (ساده - پیشوندی - مرکب) را در شکل‌های مختلف صرف می‌کنیم .

طریقه ساخت ماضی مطلق = بای زینت + مصدر مرخم فعل مورد نظر + شناسه‌های لازم .

I. آمده = amêdé آمدن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
آمد	آمد	بم	مفرد
bamêdo	bamêde	bama	
آمدم	آمدی	آمد	
آمدیم	آمدی	آمدی	جمع
bamêdim	bamêdey	bamêday	
آمدیم	آمدید	آمدند	

II. هاچیشته = ha'čište نشستن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
ها چیش	ها چیش	ها چیش	مفرد
ha'čišto	ha'čište	ha'čiš	
نشستم	نشستی	نشست	
ها چیشتم	ها چیشتی	ها چیشتی	جمع
ha'čištim	ha'čištey	ha'čištay	
نشستیم	نشستید	نشستند	

III. سر شده saršode = سر رفتن

سر شد	سر شد	سر شو	مفرد
saršodo	saršode	saršū	
سر رفتم	سر رفتی	سر رفت	
سر شدیم	سر شدی	سر شدی	جمع
saršodim	saršodey	saršoday	
سر رفتیم	سر رفتید	سر رفتند	

نکته ۱ . به طوری که مشاهده شد در کلیه افعال ماضی مطلق ، چون شناسه سوم شخص مفرد در محاوره تلفظ نمی شود ، لذا حرف آخر مصدر مرخم ساکن می گردد . حال در افعالی که حرف قبل از حرف آخر ساکن است به علت التقای ساکنین حرف پایانی مصدر مرخم حذف می شود .

نکته ۲ . سوم شخص مفرد رفتن « بشد bešoda » پس از سکون حرف آخر به جای حذف « د » آن را به « وا » بدل می کنند و « بشو bēšū » به دست می آید .

نکته ۳ . چون برای زینت به فعل « آمد amado » اضافه شود . « بآمد beamēdo » حاصل می شود . در این حالت تلفظ همزه بعد از « با » مفتوح ثقیل است ، لذا همزه می افتد و کلمه « بآمد bamēdo » حاصل می شود .

ساخت ماضی نقلی لازم : در افعال لازم برای ساخت ماضی نقلی ، قاعده این است که هجای اول فعل ماضی مطلق را محدود کرده و کشیده بخوانیم ، ضمناً « دال » یا « تا » ی آخر سوم شخص مفرد نیز که در ماضی مطلق حذف می شد ، اکنون شناسه « = » گرفته مفتوح می شود و به جای خود می ماند . این مد ، در حقیقت همان

مد صفت مفعولی است که به هجای اول فعل منتقل شده است .
 فرمول ساخت ماضی نقلی لازم : مد روی هجای اول ماضی مطلق ، یا
 صفت مفعولی + رابطه استن .
 I. آمده = amēde آمدن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
آمده	آمده	آمده	مفرد
bāmēdo	bāmēde	bāmēda	
آمده ام	آمده ای	آمده است	
آمده ایم	آمده ی	آمده ی	جمع
bāmēdim	bāmēdey	bāmēday	
آمده ایم	آمده اید	آمده اند	

II. شده = šode رفتن

رفته	رفته	رفته	مفرد
bēšodo	bēšode	bēšoda	
رفته ام	رفته ای	رفته است	
رفته ایم	رفته ی	رفته ی	جمع
bēšodim	bēšodey	bēšoday	
رفته ایم	رفته اید	رفته اند	

III. و آتشاده = va'tešta'de ایستادن

و آتشاده	و آتشاده	و آتشاده	مفرد
vā'tešta'do	vā'tešta'de	vā'tešta'da	
ایستاده ام	ایستاده ای	ایستاده است	
و آتشاده ایم	و آتشاده ی	و آتشاده ی	جمع
vā'tešta'dim	vā'tešta'dey	vā'tešta'day	
ایستاده ایم	ایستاده اید	ایستاده اند	

IV. هآچیشه ha'čište = نشستن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
هآچیش	هآچیش	هآچیش	مفرد
hā'čišto	hā'čište	hā'čišta	
نشسته‌ام	نشسته‌ای	نشسته است	
هآچیشیم	هآچیشی	هآچیشی	جمع
hā'čištim	hā'čištey	hā'čištay	
نشسته‌ایم	نشسته‌اید	نشسته‌اند	

ساخت ماضی استمراری: ماضی استمراری به دو طریق ساخته می‌شود:

ماضی استمراری با پیشوند «ا».

ماضی استمراری با پیشوند «کما».

برای ساخت ماضی استمراری با پیشوند «ا» برای زینت ماضی مطابق را

برداشته، به جای آن همزه مفتوحی می‌گذاریم. این همزه مفتوح، هم در ماضی و هم در مضارع به جای «می» استمرار و اخبار فارسی به کار می‌رود.

ساخت ماضی استمراری با پیشوند «کما» نیز به این ترتیب است که کلمه

«کم kam» در مستقبل عیناً فعل معین خواستن به‌اشناخته‌های مضارع ترکیب می‌شود و صیغه‌های فعل معین «کم kemo، کم keme، کم kemey، کم kemim» می‌شود و صیغه‌های فعل معین خواسته بوده است، ولی کم این معنی را از دست داده است و اینک به جای «می» استمراری به کار می‌رود و پیش از ماضی ساده قرار می‌گیرد و ماضی استمراری می‌سازد. اینک فرمول هر دو نوع ماضی استمراری در ذیل ارائه می‌شود.

۱. ماضی استمراری با پیشوند (ا) = (ا) + ماضی مطلق بدون باء.

۲. ماضی استمراری با پیشوند (کما) = (کما) + ماضی مطلق بدون باء.

اینک صرف چند نمونه از هر دو فعل:

الف : با پیشوند «ا»

I. آمده = amêde آمدن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
اتمده	اتمده	اتم	مفرد
atamêdo	atamêde	atama	
می آمدم	می آمدی	می آمد	جمع
اتمدهیم	اتمدهی	اتمدهی	
atamêdim	atamêdey	atamêday	
می آمدهیم	می آمدهید	می آمدند	

II. و اشتهاده = va'têšta'dé ایستادن

واوشتاده	واوشتاده	واوشتا	مفرد
vovatešta'do	vovatešta'de	vovatešta'	
می ایستادم	می ایستادی	می ایستاد	جمع
واوشتادهیم	واوشتادی	واوشتادی	
vovatešta'dim	vovatešta'dey	vovatešta'day	
می ایستادیم	می ایستادید	می ایستادند	

III- هاچیشته = ha'čišté نشستن

هاوچیشته	هاوچیشته	هاوچیش	مفرد
hovačišto	hovačište	hovačiš	
می نشستم	می نشستی	می نشست	جمع
هاوچیشتهیم	هاوچیشتی	هاوچیشتی	
hovačištım	hovačištey	hovačištay	
می نشستیم	می نشستید	می نشستند	

ب: با پیشوند «کما»

I. آمده = amêdé آمدن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
کما آمد	کما آمد	کما ام	مفرد
kêma'amêdo	kêma'amêde	kêma'ama	
می آمدم	می آمدی	می آمد	
کما آمدیم	کما آمدی	کما آمدی	جمع
kêma'amêdim	kêma'amêdey	kêma'amêday	
می آمدیم	می آمدید	می آمدند	

II. واثتاده = va'tešta'dé ایستادن

واکما تشناده	واکما تشناده	واکما تشناده	مفرد
va'kêma'tešta'do	va'kêma'tešta'de	va'kêma'tešta	
می ایستادم	می ایستادی	می ایستاد	
واکما تشنادیم	واکما تشنادی	واکما تشنادی	جمع
va'kêma'tešta'dim	va'kêma'tešta'dey	va'kêma'tešta'day	
می ایستادیم	می ایستادید	می ایستادند	

III. هاکیشته = ha'čište نشستن

هاکما چیشته	هاکما چیشته	هاکما چیش	مفرد
ha'kêma'čišto	ha'kêma'čište	ha'kêma'čiš	
می نشستیم	می نشستی	می نشست	
هاکما چیشتم	هاکما چیشتی	هاکما چیشتی	جمع
ha'kêma'čištim	ha'kêma'čištey	ha'kêma'čištay	
می نشستیم	می نشستید	می نشستند	

نکته ۱ . به طوری که ملاحظه شد زمانی که همزه علامت استمرار بر سر فعل آمدن «آمده» در آید دو همزه مفتوح پشت سر هم قرار می گیرند . چون تلفظ هر دو ثقیل است لذا همزه اصلی به «ت» تبدیل می شود .

نکته ۲ . در افعال پیشوندی یا مرکب همزه علامت استمرار بین جزء اول و دوم فعل قرار می گیرد . اگر حرف آخر جزء اول چه پیشوند و چه غیر پیشوند مصوت «آ» باشد همزه استمرار به واو مفتوح بدل می شود .

طریقه ساخت ماضی التزامی لازم : برای ساخت ماضی التزامی لازم به صفت مفعولای و مضارع «بودن» نیاز است که قبلا صفت مفعولای به طور کامل بررسی شد و مضارع «بودن» در ذیل آورده می شود :

مضارع «بودن» : این مضارع مساوی است با «ب bo ، ب be ، ب be ، bim بی ، bey بی و bay بی» .

نکته . در صرف کلیه افعال مضارع دوم و سوم شخص مفرد دارای يك صیغه هستند که برای تشخیص باید از جمله های قبل یا بعد و یا معنی خود جمله دریافت که منظور دوم شخص یا سوم شخص است .

فرمول ماضی التزامی = بای زینت + اسم مفعول فعل مورد نظر + مضارع التزامی بودن .

I. آمده amêdê = آمدن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
بمدهب bamedêbo آمده باشم	بمدهب bamedêbe آمده باشی	بمدهب bamedêbe آمده باشد	مفرد
بمده بیم bamedêbim آمده باشیم	بمده بی bamedêbey آمده باشید	بمده بی bamedêbay آمده باشند	

II. وا تشاده = va'tešta'dé ایستادن

سوم شخص	دوم شخص	اول شخص	
وا تشاده ب	وا تشاده ب	وا تشاده ب	مفرد
va'tešta'débe	va'tešta'débe	va'tešta'débo	
ایستاده باشد	ایستاده باشی	ایستاده باشم	جمع
وا تشاده بی	وا تشاده بی	وا تشاده بیم	
va'tešta'débay	va'tešta'débey	va'tešta'débim	
ایستاده باشند	ایستاده باشید	ایستاده باشیم	

III. ها چیشه = ha'čisté نشستن

ها چیشه ب	ها چیشه ب	ها چیشه ب	مفرد
ha'čistébe	ha'čistébe	ha'čistébo	
نشسته باشد	نشسته باشی	نشسته باشم	جمع
ها چیشه بی	ها چیشه بی	ها چیشه بیم	
ha'čistébay	ha'čistébey	ha'čistébim	
نشسته باشند	نشسته باشید	نشسته باشیم	

نکته . به طوری که مشاهده شد در افعال ماضی التزامی ، بعید ، ابعید و بعضی از افعال «با»ی زینت را می پذیرند و بعضی بدون بای زینت صرف می شوند .
 فرمول ساخت ماضی بعید = بای زینت + اسم مفعول فعل مورد نظر + ماضی مطلق بودن .

I. آمده = amêdé آمدن

آمده بو	آمده بد	آمده بد	مفرد
bamêdebū	bamêdebode	bamêdebodo	
آمده بود	آمده بودی	آمده بودم	جمع
آمده بدی	آمده بدی	آمده بدیم	
bamêdeboday	bamêdebodey	bamêdebodim	
آمده بودند	آمده بودید	آمده بودیم	

II. واٲشتاده = va'tešta'de ایستادن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
واٲشتاده بد	واٲشتاده بد	واٲشتاده بو	مفرد
va'tešta'de~	va'tešta'de~	va'tešta'de~	
ایستاده بودم	ایستاده بودی	ایستاده بود	
واٲشتاده بدیم	واٲشتاده بدی	واٲشتاده بدی	جمع
va'tešta'de~	va'tešta'de~	va'tešta'de~	
ایستاده بودیم	ایستاده بودید	ایستاده بودند	

III. هاچیشه = ha'čištē نشستن

هاچیشه بد	هاچیشه بد	هاچیشه بو	مفرد
ha'čištē~	ha'čištē~	ha'čištē~	
نشسته بودم	نشسته بودی	نشسته بود	
هاچیشه بدیم	هاچیشه بدی	هاچیشه بدی	جمع
ha'čištē~	ha'čištē~	ha'čištē~	
نشسته بودیم	نشسته بودید	نشسته بودند	

ساخت ماضی ابعء لازم : ماضی ابعء لازم به دو طریق زیر ساخته می شود.

۰۱. بای زینت در پاره ای از افعال + صفت مفعولی فعل مورد نظر + صفت مفعولی بودن + ماضی مطلق بودن .

۰۲. بای زینت در پاره ای از افعال + صفت مفعولی فعل مورد نظر + صفت مفعولی بودن + مضارع التزامی بودن، صرف چند نمونه از هر دو نوع ماضی ابعء در صفحه بعد نشان داده شده است.

I. آمده = amêdê آمدن		
اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
آمده بده بد	آمده بده بد	آمده بده بو
bamêdê, bodêbodo	bamêdê, bodêbode	bamêdê, bodêbû
آمده بوده بودم	آمده بوده بودی	آمده بوده بود
آمده بده بدیم	آمده بده بدی	آمده بده بدی
bamêdê, bodêbodim	bamêdê, bodêbodey	bamêdê, bodêboday
آمده بوده بودیم	آمده بوده بودید	آمده بوده بودند
II. واتشاده = va'tešta'dê ایستادن		
واتشاده بده بد	واتشاده بده بد	واتشاده بده بو
va'tešta'dê~~	va'tešta'dê~~	va'tešta'dê~~
ایستاده بوده بودم	ایستاده بوده بودی	ایستاده بوده بود
واتشاده بده بدیم	واتشاده بده بدی	واتشاده بده بدی
va'tešta'dê~~	va'tešta'dê~~	va'tešta'dê~~
ایستاده بوده بودیم	ایستاده بوده بودید	ایستاده بوده بودند
III. هاچیشته = ha'čište نشستن		
هاچیشته بده بد	هاچیشته بده بد	هاچیشته بده بو
ha'čište~~	ha'čište~~	ha'čište~~
نشسته بوده بودم	نشسته بوده بودی	نشسته بوده بود
هاچیشته بده بدیم	هاچیشته بده بدی	هاچیشته بده بدی
ha'čište~~	ha'čište~~	ha'čište~~
نشسته بوده بودیم	نشسته بوده بودید	نشسته بوده بودند
IV. شده = šodê رفتن		
شده بده بد	شده بده بو	شده بده بو
bošdê~~	bošdê~~	bošdê~~
رفته بوده بودم	رفته بوده بودی	رفته بوده بود
شده بده بدیم	شده بده بودید	شده بده بدی
bošdê~~	bošdê~~	bošdê~~
رفته بوده بودیم	رفته بوده بودید	رفته بوده بودند

نکته ۱. فرمول بالا مورد استعمال چندانی ندارد و به ندرت بعضی افراد آن را به کار می‌برند.

نکته ۲. فعل اشتاده با پیشوند «وا» یا بدون پیشوند دارای يك معنی است لذا در ماضی بعید و بعد به هر دو صورت با معین بودن ترکیب می‌شود ولی گاهی بدون پیشوند و معین به صورت «اشتاده» به جای بعید اختصاری به کار می‌رود.

I. آمده amêdê = آمدن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
آمده بده ب	آمده بده ب	آمده بده ب	مفرد
bamêdê, bodêbo	bamêdê, bodêbe	bamêdê, bodêbe	
آمده بوده باشم	آمده بوده باشی	آمده بوده باشد	جمع
آمده بده بیم	آمده بده بی	آمده بده بی	
bamêdê, bodêbim	bamêdê, bodêbey	bamêdê, bodêbay	
آمده بوده باشیم	آمده بوده باشید	آمده بوده باشند	

II. واتشاده va'tešta'dê ایستادن

واتشاده بده ب	واتشاده بده ب	واتشاده بده ب	مفرد
va'tešta'dê	va'tešta'dê	va'tešta'dê	
ایستاده بوده باشم	ایستاده بوده باشی	ایستاده بوده باشد	جمع
واتشاده بده بیم	واتشاده بده بی	واتشاده بده بی	
va'tešta'dê	va'tešta'dê	va'tešta'dê	
ایستاده بوده باشیم	ایستاده بوده باشید	ایستاده بوده باشند	

III. هاچیشه ha'čištê نشستن

هاچیشه بده ب	هاچیشه بده ب	هاچیشه بده ب	مفرد
ha'čištê	ha'čištê	ha'čištê	
نشسته بوده باشم	نشسته بوده باشی	نشسته بوده باشد	جمع
هاچیشه بده بیم	هاچیشه بده بی	هاچیشه بده بی	
ha'čištê	ha'čištê	ha'čištê	
نشسته بوده باشیم	نشسته بوده باشید	نشسته بوده باشند	

اول شخص دوم شخص سوم شخص

IV . شده šodé = رفتن

بشده بده ب bošdê~~	بشده بده ب bošdê~~	بشده بده ب bošdê~~	} مفرد
رفته بوده باشد	رفته بوده باشی	رفته بوده باشم	
بشده بده بی bošdê~~	بشده بده بی bošdê~~	بشده بده بیم bošdê~~	} جمع
رفته بوده باشند	رفته بوده باشید	رفته بوده باشیم	

نکته : در این زبان ماضی نقلی در استمرار وجود ندارد ولی انواع دیگر ماضی وجود دارد که با یکی از دو نوع از ماضی خواستن «گاده» به علاوه ماضی و مضارع فعل مورد نظر ساخته می شود و در افعال لازم و متعدی کاربرد دارد.

فعل معین خواستن «گاده» و کاربرد آن در افعال ماضی و مضارع

این فعل، هم به عنوان فعل خاص و هم به عنوان فعل معین در ماضی و مضارع افعال کاربرد دارد. ماضی آن پس از حذف «ده» مصدر و ترکیب با شناسه های متعدی به صورت : امگا amga ، ادگا édga ، ایگا ega ، موگا movaga ، دوگا dovaga ، یوگا yovaga و خلاصه آن : مگا magā ، دگا dagā ، یگا yaga ، mogā ، dogā ، یگا yogā : صرف می شود که در ماضی کاربرد دارد و مضارع آن به صورت : مگک mage ، دگک dage ، یگک yage ، موگک movage ، دوگک dovage ، یوگک yovage و خلاصه آن : می mey . دی dey ، یی yey ، موی movey ، دوی dovey ، یوی yovey هم به صورت فعل خاص و هم معین به کار می رود .

در زیر صرف چند نمونه از افعال مرکب اعم از ماضی مرکب لازم التزامی، استمراری و بعید آورده می شود و نمونه های ماضی متعدی و مضارع آن در جای خود آورده خواهد شد .

۱- استمرار در مضارع التزام = ماضی استمراری گاده + مضارع التزامی
فعل مورد نظر .

۲- استمرار در ماضی التزام = ماضی استمراری گاده + ماضی التزامی
فعل مورد نظر .

در دو جدول زیر صرف هر دو نمونه آورده شد.

استمرار در مضارع التزام

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
I. آمده amêdê = آمدن		
مگا به	دگا به	یگا به
magā, bêho	dagā, bêhe	yagā, bêhe
میخواستم بیایم	میخواستی بیایی	میخواست بیاید
موگا بهیم	دوگا بهی	یوگا بهی
movgā, bêhim	dovagā, bêhey	yovagā, bêhay
میخواستیم بیاییم	میخواستید بیایید	میخواستند بیایند

II. وانشته va'tešta'dê ایستادن

مگا وانشت	دگا وانشت	یگا وانشت
~va'tešto	~va'tešte	~va'tešte
میخواستم بایستم	میخواستی بایستی	میخواست بایستد
موگا وانشتیم	دوگا وانشتی	یوگا وانشتی
~va'teštim	~va'teštey	~va'teštay
میخواستیم بایستیم	میخواستید بایستید	میخواستند بایستند

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
III. ها چیشته ha'čišté = نشستن		
مگاهاچین	دگاهاچین	یگاهاچین
~ha'čino	~ha'čine	~ha'čine
میخواستم بنشینم	میخواستی بنشینی	میخواست بنشیند
موگاهاچینیم	دوگاهاچینی	یوگاهاچینی
~ha'činim	~ha'čincy	~ha'činay
میخواستیم بنشینیم	میخواستید بنشینید	میخواستند بنشینند

IV شده šodé = رفتن

مگا بش	دگا بش	یگا بش
~bešo	~bôše	~bêše
میخواستم بروم	میخواستی بروی	میخواست برود
موگا بشیم	دوگا بشی	یوگا بشی
~bešim	~bešey	~bešay
میخواستیم برویم	میخواستید بروید	میخواستند بروند

استمرار در ماضی التزام :

I. آمده amêdê = آمدن

مگا بده ب	دگا بده ب	یگا بده ب
magā, bamêdê, bo	dagā, bamêdê, be	yagā, bamêdê, be
میخواستم آمده باشم	میخواستی آمده باشی	میخواست آمده باشد
موگا بده بیم	دوگا بده بی	یوگا بده بی
movagā, bamê	dovagā, bamê	yovagā, bamê
dê, bim	dê' bey	dê, bay
میخواستیم آمده باشیم	میخواستید آمده باشید	میخواستند آمده باشند

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
II. وا تشاده = va'tešta'dé = ایستادن			
مگا وا تشاده ب	د گا وا تشاده ب	یگا وا تشاده ب	مفرد
~va'tešta'dé~	~va'tešta'dé~	~va'tešta'dé~	
میخواستم ایستاده باشم	میخواستی ایستاده باشی	میخواست ایستاده باشد	
مو گا وا تشاده بیم	دو گا وا تشاده بی	یو گا وا تشاده بی	جمع
~va'tešta'dé~	~va't tešta'dé~	~va'tešta'dé~	
میخواستیم ایستاده باشیم	میخواستید ایستاده باشید	میخواستند ایستاده باشند	

III. ها چیشه = ha'čišťe = نشستن

مگا ها چیشه ب	د گا ها چیشه ب	یگا ها چیشه ب	مفرد
~ha'čišťe~	~ha'čišťe~	~ha'čišťe~	
میخواستم نشسته باشم	میخواستی نشسته باشی	میخواست نشسته باشد	
مو گا ها چیشه بیم	دو گا ها چیشه بی	یو گا ها چیشه بی	جمع
~ha'čišťe~	~ha'čišťe~	~ha'čišťe~	
میخواستیم نشسته باشیم	میخواستید نشسته باشید	میخواستند نشسته باشند	

IV. شده = sodé = رفتن

مگا شده ب	د گا شده ب	یگا شده ب	مفرد
~bošdē~	~bošdē~	~bošdē~	
میخواستم رفته باشم	میخواستی رفته باشی	میخواست رفته باشد	
مو گا شده بیم	دو گا شده بی	یو گا شده بی	جمع
~bošdē~	~bošdē~	~bošdē~	
میخواستیم رفته باشیم	میخواستید رفته باشید	میخواستند رفته باشند	

۱. استمراری در بعید = ماضی استمراری گاده + ماضی بعید فعل مورد نظر.
 ۲. استمرار بعید در مضارع التزام = ماضی بعید استمراری گاده + مضارع التزامی فعل مورد نظر.
 در دو جدول زیر هر دو نمونه فعل به ترتیب آورده شد.

استمراری در بعید

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
I. آمده amêdê = آمدن			
مگا بملده بد	دگا بملده بد	یگا بملده بو	مفرد
magâ, bamê	daga' bamê	yaga, bamê	
dê, bode	dê, bode	dê, bû	
میخواستم آمده بودم	میخواستی آمده بودی	میخواست است آمده باشد	
موگا بملده بدیم	دوگا بملده بدی	یوگا بملده بدی	جمع
movaga, bamê	dovaga, bamê	yovaga, bamê	
dê, bodim	dê, bodey	dê, boday	
میخواستیم آمده بودیم	میخواستید آمده بودید	میخواستند آمده باشند	

II. واتشاده va'têšta'dê = ایستادن

مگا واتشاده بد	دگا واتشاده بد	یگا واتشاده بو	مفرد
~va'têšta'dê~	~va'têšta'dê~	~va'têšta'dê~	
میخواستم ایستاده بودم	میخواستی ایستاده بودی	میخواست است ایستاده باشد	
موگا واتشاده بدیم	دوگا واتشاده بدی	یوگا واتشاده بدی	جمع
~va'têšta'dê~	~va'têšta'dê~	~va'têšta'dê~	
میخواستیم ایستاده باشیم	میخواستید ایستاده باشید	میخواستند ایستاده باشند	

سوم شخص

دوم شخص

اول شخص

III. ها چیشته ha'čište = نشستن

یگاها چیشته بو ~ha'čište~ میخو است نشسته بود	د گاها چیشته بد ~ha'čište~ میخو استی نشسته بودی	مگاها چیشته بد ~ha'čište~ میخو استم نشسته بودم	} مفرد
یو گاها چیشته بدی ~ha'čište~ میخو استند نشسته باشند	دو گاها چیشته بدی ~ha'čište~ میخو استید نشسته بودید	مو گاها چیشته بدیم ~ha'čište~ میخو استیم نشسته بودیم	

شده šode = رفتن

یگا بشده بو ~bošdê~ میخو است رفته باشد	د گا بشده بد ~bošdê~ میخو استی رفته بودی	مگا بشده بد ~bošdê~ میخو استم رفته بودم	} مفرد
یو گا بشده بدی ~bošdê~ میخو استند رفته باشند	دو گا بشده بدی ~bošdê~ میخو استید رفته باشید	مو گا بشده بدیم ~bošdê~ میخو استیم رفته باشیم	

استمرار بعید در مضارع التزام

I. آمده amedê = آمدن

ا گاده بو به ega'dê, bûbêhe میخو استه بود بیا ید	اد گاده بو به édga'dê, bûbêhe میخو استه بودی بیا یی	ام گاده بو به amga'dê, bûbêho میخو استه بودم بیا یم	} مفرد
یو گاده بو بهی yoga'dê, bûbêhay میخو استه بر دند بیا یند	دو گاده بو بهی dóga'dê, bûbêhey میخو استه بودید بیا یید	مو گاده بو بهیم moga'dê, bûbêhim میخو استه بودیم بیا یوم	

سوم شخص

دوم شخص

اول شخص

II. وا'تشتاده = va'téšta'dé = ایستادن

امگاده بو واتشت	اد گاده بو واتشت	ا گاده بو واتشت	} مفرد
~~va'tešto	~~va'tešte	~~va'téšte	
میخو استه بودم با یستم	میخو استه بودی با یستی	میخو استه بود با یستند	
مو گاده بو واتشتیم	دو گاده بو واتشتی	یو گاده بو واتشتی	} جمع
~~va'teštīm	~~va'teštey	~~va'teštay	
میخو استه بودیم با یستیم	میخو استه بودید با یستید	میخو استه بودند با یستند	

III. ها چیشه = ha'čište = نشستن

امگاده بو ها چین	اد گاده بو ها چین	ا گاده بو ها چین	} مفرد
~~ha'čino	~~ha'čine	~~ha'činé	
میخو استه بودم بنشینم	میخو استه بودی بنشینی	میخو استه بود بنشینند	
مو گاده بو ها چینیم	دو گاده بو ها چینی	یو گاده بو ها چینی	} جمع
~~ha'činīm	~~ha'činey	~~ha'činay	
میخو استه بودیم بنشینیم	میخو استه بودید بنشینید	میخو استه بودند بنشینند	

IV. شده šodé رفتن

امگاده بو بش	اد گاده بو بش	ا گاده بو بش	} مفرد
~~bēšo	~~bēše	~~bēše	
میخو استه بودم بیایم	میخو استه بودی بیایی	میخو استه بود بیایند	
مو گاده بو بشیم	دو گاده بو بشی	یو گاده بو بشی	} جمع
~~bēšīm	~~bēšey	~~bēšay	
میخو استه بودیم بیاییم	میخو استه بودید بیایید	میخو استه بودند بیایند	

ساخت ماضی ملموس یا ماضی مستمر افعال لازم :
 ماضی ملموس لازم = ماضی مطلق داشتن + ماضی استمراری فعل مورد نظر.
 صرف چهار نمونه از افعال برای مثال :

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
I. آمده amêdê = آمدن			
امدرا تم	اددرا تم	ادرا تم	مفرد
amdar, atamêdo	éddâr, atamêde	edar, atama	
داشتم می آمدم	داشتی می آمدی	داشت می آمد	جمع
مدر اتمدیم	ددر اتمدی	یدرا تمدی	
módar, atamêdim	dodar, atamêdey	yodar, atamêday	
داشتیم می آمدیم	داشتید می آمدید	داشتند می آمدند	

II. واتشاده va'teštâde = ایستادن

امدرو واتشاد	اددرو واتشاد	ادرو واتشنا	مفرد
~vovateštado	~vovatešta'de	~vovateštâ	
داشتم می ایستادم	داشتی می ایستادی	داشت می ایستاد	جمع
مدر و واتشادیم	ددر و واتشادی	یدرو واتشادی	
~vovatešta'dim	~vovatešta'dey	~vovatešta'day	
داشتیم می ایستادیم	داشتید می ایستادید	داشتند می ایستادند	

III. هاچیشه ha'čištê = نشستن

امدرها وچیش	اددرها وچیش	ادرها وچیش	مفرد
~hovačišto	~hovačište	~hovačiš	
داشتم می نشستم	داشتی می نشستی	داشت می نشست	جمع
مدرها وچیشتم	ددرها وچیشتی	یدرها وچیشتی	
~hovačištım	~hovačištey	~hovačištay	
داشتیم می نشستیم	داشتید می نشستید	داشتند می نشستند	

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
IV. شده šodé = رفتن		
امدراشد	اددراشد	ادراشو
~ašodo	~ašode	~ašū
داشتیم می رفتیم	داشتی می رفتی	داشت می رفت
مدراشدیم	ددراشدی	یدراشدی
~ašodim	~ašodey	~ašoday
داشتیم میرفتیم	داشتید می رفتید	داشتند می رفتند

مفرد

جمع

ساخت انواع افعال متعدی

چون برای ساخت افعال متعدی در ماضی به شناسه‌های متعدی نیاز است لذا به معرفی آنها می‌پردازیم .

شناسه‌های متعدی :

این شناسه‌ها برعکس شناسه‌های لازم پیش یا بعد از بای زینت و قبل از بن فعل می‌آیند و وجه تمایز افعال لازم از متعدی هستند . این شناسه‌ها عبارتند از :
م ، د ، ی ، مو ، دو ، یو .

نکته ۱. چنانکه ملاحظه شد در افعال متعدی سه شناسه اصلی برای سه شخص مفرد وجود دارد که عبارتند از : م ، د ، ی ؛ و برای به دست آمدن سه شناسه جمع به هریک از این شناسه‌ها «واو» علامت جمع اضافه می‌شود و بدین طریق سه شناسه دیگر که عبارتند از : مو ، دو ، یو ؛ به دست می‌آیند .

نکته ۲. شناسه دوم شخص مفرد «دال» نزد برخی افراد تلفظ نمی‌شود، یعنی به جای «بدخور *bédxar* ، بدگ *bédga* ، بدیوش *bédūš* ، بدکینا *bédkina*» می‌گویند : بخور *béxar* ، بگ *béga* ، بیوش *béyūš* ، بکینا *békina* .

همچنین شناسه سوم شخص مفرد یعنی «ی» نیز بطور کلی در تمام افعال و در نزد عموم غیر ملفوظ است، لذا برای تشخیص دوم شخص از سوم شخص مفرد باید به

حرکت «با»ی زینت که در دوم شخص تلفظی بین فتحه و کسره (بیشتر متمایل به فتحه) و در سوم شخص تلفظی کاملاً مکسور دارد توجه کرد. و از روی تلفظ بای زینت به دوم شخص یا سوم شخص بودن فعل پی برد. اما برای اینکه بین این دو صیغه اشتباهی رخ ندهد شناسه را در همه افعال طبق قانون خود فعل مملووظ گرفته و صورت صحیح آن را نوشتیم.

نکته ۳. شناسه‌های دوم شخص و سوم شخص مهرد هنگامی که واو جمع به آنها افزوده شد کاملاً مملووظ و مشهود می‌شوند و تلفظ می‌گردد.

ساخت ماضی مطابق افعال متعدی = بای زینت + شناسه متعدی + بن ماضی فعل مورد نظر.

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
I. خرده xardé = خوردن			
بم‌خر	بدوخر	بخر	مفرد
bamxar	bédxar	bexar	
خوردم	خوردی	خورد	جمع
بموخر	بدوخر	بیوخر	
bémoxar	bédoxar	béyoxar	
خوردیم	خوردید	خوردند	

II. گته gaté = گرفتن

بم‌گ	بدوگ	بگ	مفرد
bamga	bédga	bega	
گرفتم	گرفتی	گرفت	جمع
بموگ	بدوگ	بیوگ	
mobêga	dobêga	yobêga	
گرفتیم	گرفتید	گرفتند	

اول شخص دوم شخص سوم شخص

III. یوشته yūšté = جستن

بم یوش bamyūš جستم	بد یوش bēdyūš جستی	بیوش beyūš جست	} مفرد
بمویوش bēmoyūš جستیم	بدویوش bēdoyūš جستید	بیویوش bēyoyūš جستند	

IV. کیناده kina'dé فرستادن

بم کینا bamkina فرستادم	بد کینا bēdkina فرستادی	بکینا bekina فرستاد	} مفرد
بمویکینا bēmokina فرستادیم	بدویکینا bēdokina فرستادید	بیویکینا bēyokina فرستادند	

نکته بسیار مهم درباره شناسه های متعدی :

اگر در جمله مفعول صریح باشد خواه مفعول اسم ظاهر و خواه ضمیر منفصل، ابتدا مفعول می آید، بعد هم می تواند شناسه فاعلی متعدی بیاید و بعد «بای» زینت، سپس فعل بیاید، و هم می تواند بعد از مفعول «بای» زینت، بعد شناسه فاعلی و بعد فعل بیاید. اما اگر مفعول ضمیر متصل باشد ابتدا «بای» زینت سپس ضمیر متصل مفعولی بعد ضمیر متصل فاعلی و بعد فعل اصلی می آید.

به مثالهای زیر توجه کنید :

۱. مثال برای مفعول اسم ظاهر :

حسن را فرستادم = حسنم بکینا = مفعول + شناسهٔ فاعلی + ب + فعل اصلی .

حسن را فرستادم = حسن بم کینا = مفعول + ب + شناسهٔ فاعلی + فعل اصلی .

۲. مثال برای مفعول ضمیر منفصل :

تورا فرستادم = تم بکینا = مفعول + شناسهٔ فاعلی + ب + فعل اصلی

تورا فرستادم = ته بم کینا = مفعول + ب + شناسهٔ فاعلی + فعل اصلی

۳. دو مثال برای مفعول ضمیر متصل :

فرستادم = بدم کینا = ب + مفعول + شناسهٔ فاعلی + فعل اصلی

فرستادیش = بید کینا = ب + مفعول + شناسهٔ فاعلی + فعل اصلی

نکتهٔ ۲. افعال دووجهی لازم یا متعدی اگر در جمله مفعول وجود داشته باشد

فعل جمله به صورت صرفی متعدی خواهد آمد و در صورتی که مفعول در جمله نباشد

فعل به صورت لازم خواهد بود .

مثال : او برجا = آب ریخت ، لازم . اوم برت = آب را ریختم ، متعدی

ساخت ماضی نقلی افعال متعدی :

ماضی نقلی متعدی = ماضی مطلق افعال متعدی + فتحه .

اینک صرف چهارنمونه فعل برای مثال :

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
I. خورده = xardé خوردن		
مفرد	مفرد	مفرد
بم خورد bamxarda خورده ام	بد خورد bédxarda خورده ای	بخورد bexarda خورده است
جمع	جمع	جمع
بم و خورد bêmoxarda خورده ایم	بد و خورد bêdoxarda خورده اید	بیو خورد beyoxarda خورده اند

II. گته = gaté گرفتن

مفرد	مفرد	مفرد
بم گت bamgata گرفته ام	بد گت bédgata گرفته ای	بگت begata گرفته است
جمع	جمع	جمع
بم و گت bêmogata گرفته ایم	بد و گت bêdogata گرفته اید	بیو گت beyogata گرفته اند

III. یوشته = yūšté جستن

مفرد	مفرد	مفرد
بم یوشته bamyūšta جسته ام	بد یوشته bēdyūšta جسته ای	بیوشته beyūšta جسته است
جمع	جمع	جمع
بم و یوشته bēmoyūšta جسته ایم	بد و یوشته bēdoyūšta جسته اید	بیو یوشته bēyoyūšta جسته اند

اول شخص دوم شخص سوم شخص

IV. کیناده = kina'dè = فرستادن

بم کیناد bamkina'da فرستاده‌ام	بد کیناد bédkina'da فرستاده‌ای	بکیناد bekina'da فرستاده‌است	} مفرد
بمو کیناد bēmókina'da فرستاده‌ایم	بدو کیناد bēdokina'da فرستاده‌اید	بیو کیناد bēyokina'da فرستاده‌اند	

نکته : در ماضی نقلی چنانکه قبلاً نیز اشاره شد به علت افزودن فتحه به حرف آخر مصدر مرخم «دال» یا «تا» که در ماضی مطلق بر اثر التقای ساکنین حذف می‌شد اکنون به جای خود می‌ماند .

ساخت ماضی استمراری افعال متعددی :

چنانکه قبلاً در ماضی استمراری لازم گفته شد ماضی استمراری در این زبان بر دو نوع است :

۱. ساخت نوع اول :

برای ساخت نوع اول شناسه‌های متعدی را مفتوح کرده در جلو بن ماضی فعل مورد نظر قرار می‌دهیم .

در این نوع ماضی استمراری گاهی در سه شخص مفرد به جای مفتوح کردن شناسه‌ها ، همزه مفتوحی قبل از شناسه قرار داده و بعد بن ماضی فعل می‌آید. این طریق ساخت به قرینه ماضی استمراری افعال لازم است که استعمال چندانی ندارد در جدول صرف افعال هر دو صورت ضبط شد .

فرمول ساخت ماضی استمراری افعال متعدی = شناسه‌های متعدی + فتحه

+ بن ماضی افعال

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
I. خرده xardé = خوردن		
امخر ، مخر maxar, amxar میخوردم	ادخر ، دخر daxar, édgar میخوردی	اخر ، یخر yaxar, exar میخورد
موخر (مو) movaxar(mo) میخوردم	دوخر (دو) dovaxar(do) میخوردید	یوخر (یو) yovaxar(yo) میخوردند

II. گته gatē = گرفتن

امگ ، مگ maga, amga میگرفتم	ادگ ، دگ daga, édga میگرفتی	اگ ، یگ yaga, ega میگرفت
موگ مو movaga(mo) میگرفتیم	دوگ دو dovaga(do) میگرفتید	یوگ یو yovaga(yo) میگرفتند

III. یوشته yūšté = جشن

امیوش ، میوش mayūš'amyūš میجستم	ادیوش ، دیوش dayūš, édyūš میجستی	ایوش ، بیوش yayūš, eyūš میجست
مویوش (مو) movayūš(mo) میجستیم	دویوش (دو) dovayūš(do) میجستید	یویوش (یو) yovayūš(yo) میجستند

۲. ساخت نوع دوم:

ماضی استمراری با پیشوند «کما»: این ماضی با پیشوند «کم» به علاوه «ا» الف ماضی نما ساخته می‌شود و بر نوعی التزام شکلی دلالت دارد. یعنی تفاوت این فعل با استمراری قبل در این است که این فعل را باید استمراری التزامی بدانیم، زیرا همیشه شبه فعلهای «شاید» و «باید» و «اگر» را همراه دارد. مثال (شاید کماشد، باید کما آمد)، (شاید می‌رفتم، باید می‌آمدم). ما این فعل را استمرار شکلی نام نهاده‌ایم.

ساخت ماضی استمراری با پیشوند کما

استمراری با پیشوند کما = همزه استمرار در سه شخص مفرد + شناسه متعدی

+ کما + بن فعل اصلی برای مثال صرف چند نمونه.

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
I. خرده = xardè خوردن		
ام کما خر	اد کما خر	اکما خر
amkêma'xar	edkêma'xar	ekêma'xar
می‌خوردم	می‌خوردی	می‌خورد
مو کما خر	دو کما خر	یو کما خر
mokêma'xar	dokêma'xar	yokêma'xar
می‌خوردیم	می‌خوردید	می‌خوردند

II. کیناده = kina'dé فرستادن

ام کما کینا	اد کما کینا	اکما کینا
amkêma'kina	edkêma'kina	ekêma'kina
می‌فرستادم	می‌فرستادی	می‌فرستاد
مو کما کینا	دو کما کینا	یو کما کینا
mokêma'kina	dokêma'kina	yokêma'kina
می‌فرستادیم	می‌فرستادید	می‌فرستادند

III. یوشته yūšté = جستن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
ام کما یوش amkêma'yūš	اد کما یوش édkêma'yūš	اکما یوش ekêma'yūš	مفرد
می جستم	می جستی	می جست	
مو کما یوش mokêma'ayūš	دو کما یوش dokêma'yūš	یو کما یوش yokêma'yūš	جمع
می جستیم	می جستید	می جستند	

IV گته galé = گرفتن

ام کما گ amkêma'ga	اد کما گ édkêma'ga	اکما گ ekêma'ga	مفرد
گرفتم	می گرفتم	می گرفتی	
مو کما گ mokêma'ga	دو کما گ yokêma'ga	یو کما گ yokêma'ga	جمع
می گرفتیم	می گرفتید	می گرفتند	

نکته ۱: در کلیه افعال مرکب - اعم از پیشوندی، مرکب، مرکب پیشوندی و گروهی - پیشوند «کما» بعد از عناصر فرعی و قبل از بن فعل اصلی می آید. به مثالهای زیر توجه کنید!

پیشوندی = بر کما شد barkêma'sodo.

مرکب = فرار مو کما کر fêrarmokêma'kar.

مرکب پیشوندی = دس بریو کما هور das, baryokêma'hovar.

گروهی = پاد ای کوش مو کما کر Pa'da, I, Kowšêmokêma'kar.

نکته ۲: چون واژه «کما» به معنی «می خواستم» است شاید این افعال چنین

معنی می‌داده است : می‌خواستم گرفت . می‌خواستم فرستاد . می‌خواستم جست .
می‌خواستم خورد ؛ که اکنون در تداول عام و در محاوره ، معنی : می‌فرستادم ،
می‌خواستم ، می‌گرفتم و می‌خوردم می‌دهد.

نکته ۳: به‌طوری که استنباط می‌شود شاید همزه علامت استمرار در سه شخص
جمع بر اثر ثقل تلفظ از بین رفته باشد و در اصل «امو» amo ، ادو ado ، ایو
ayo بوده است که در محاوره اصل شناسه‌ها بجایمانده است.

ساخت ماضی التزامی متعدی

ماضی التزامی متعدی = بای زینت + شناسه‌های متعدی + صفت مفعولی

فعل مورد نظر + مضارع ساده بودن

نکته ۱ : «ب» در دنبال این افعال، معنی «باشد» می‌دهد.

نکته ۲: در سه شخص جمع ماضی التزامی و بعید و ابعد بای زینت هم می‌تواند
قبل از شناسه‌ها بیاید و هم بعد از شناسه‌ها، یعنی هر دو صورت آن صحیح و مورد
استعمال دارد. ما در جدول صرف افعال از هر کدام دو فعل صرف کردیم.

برای مثال :

صرف چند نمونه فعل ماضی التزامی

I. خرده xarde = خوردن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
بم خرده‌ب	بدخرده‌ب	بخرده‌ب	فرد
bamxardêbe	bédxardêbe	bexardêbe	
خورده باشم	خورده باشی	خورده باشد	
بموخرده‌ب	بدوخرده‌ب	بیوخرده‌ب	جمع
bemoxardêbe	bêdioxardêbe	bêyoxardêbe	
خورده باشیم	خورده باشید	خورده باشند	

II. گته gaté = گرفتن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
بم گته ب bamgatê~	بد گته ب bédgatê~	بگته ب begatê~	مفرد
گرفته باشم	گرفته باشی	گرفته باشد	
بمو گته ب bêmogatê~	بدو گته ب bêdogatê~	بیو گته ب beyogatê~	جمع
گرفته باشیم	گرفته باشید	گرفته باشند	

III. یوشته yūšte = جستن

بم یوشته ب bamyūštê~	بد یوشته ب bedyūštê~	بیو یوشته ب beyūštê~	مفرد
جسته باشم	جسته باشی	جسته باشد	
مو بیو یوشته ب mobeyūštê~	دو بیو یوشته ب dobeyūštê~	یو بیو یوشته ب yobeyūštê~	جمع
جسته باشیم	جسته باشید	جسته باشند	

IV. کیناده kina'de = فرستادن

بم کیناده ب bamkina'dê~	بد کیناده ب bédkina'dê~	بکیناده ب bekina'dê~	مفرد
فرستاده باشم	فرستاده باشی	فرستاده باشد	
مو بکیناده ب mobèkina'dê~	دو بکیناده ب dobèkina'dê~	بو بکیناده ب yobèkina'dê~	جمع
فرستاده باشیم	فرستاده باشید	فرستاده باشند	

ساخت ماضی بعید افعال متعدی

ماضی بعید افعال متعدی = (باء زینت + شناسه‌های متعدی در سه شخص جمع) یا (شناسه‌های متعدی + باء زینت در سه شخص جمع + صفت مفعولی فعل مورد نظر + بن ماضی بودن).

اینک صرف چند نمونه برای مثال :

I. خرده xardé = خوردن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
بم خرده بو	بد خرده بو	بخرده بود	مفرد
bamxardêbū	bêdxardêbū	bexardêbū	
خورده بودم	خورده بودی	خورده بود	
بمو خرده بو	بدو خرده بو	بیو خرده بو	جمع
bêmoxardêbū	bêdoxardêbū	beyoxardêbū	
خورده بودیم	خورده بودید	خورده بودند	

II. گته gaté = گرفتن

بم گته بو	بد گته بو	بگته بو	مفرد
bamgatê~	be'dgatê~	begatê~	
گرفته بودم	گرفته بودی	گرفته بود	
بمو گته بو	بدو گته بو	بیو گته بو	جمع
bêmogatê~	bêdogatê~	beyogatê~	
گرفته بودیم	گرفته بودید	گرفته بودند	

III. یو شته = yūšté = جستن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
بم یو شته بو bamyūštē~ جسته بودم	بد یو شته بو béyūštē~ جسته بودی	بیو شته بو beyštē~ جسته بود	مفرد
مو بیو شته بو mobeyūštē~ جسته بودم	دو بیو شته بو dobeyūštē~ جسته بودید	یو بیو شته بو yobeyūštē~ جسته بودند	
			جمع

IV. کیناده = kina'dé = فرستان

بم کیناده بو bamkina'dē~ فرستاده بودم	بد کیناده بو bédkina'dē~ فرستاده بودی	بکیناده بو bekina dē~ فرستاده بود	مفرد
مو بکیناده بو mobekina'dē~ فرستاده بودیم	دو بکیناده بو dobekina'dē~ فرستاده بودید	یو بکیناده بو yobekina'dē~ فرستاده بودند	
			جمع

ساخت ماضی ابعاد افعال متعدی

افعال متعدی نیز مانند افعال لازم دارای دو نوع ماضی ابعاد هستند. به فرمول
و صرف هر دو نوع در زیر توجه کنید:

فرمول ۱ = ب + شناسه های متعدی در سه شخص جمع + صفت مفعولی
فعل مورد نظر + صفت مفعولی بودن + سوم شخص مضارع بودن.

I. خورده = xardé خوردن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
بم خورده بدهب	بد خورده بدهب	بیو خورده بدهب	مفرد
bamxardêbodêbe	bxardêbodêbe	bexardêbodêbe	
خورده بوده باشم	خورده بوده باشی	خورده بوده باشی	
بمو خورده بدهب	بدو خورده بدهب	بیو خورده بدهب	جمع
bêmoxardêbodêbe	bêdoxardêbodêbe	beyoxardêbodêbe	
خورده بوده باشیم	خورده بوده باشید	خورده بوده باشند	

II. گته = gaté گرفتن

بم گته بدهب	بد گته بدهب	بیو گته بدهب	مفرد
bamgatê~~	bêdgatê~~	begatê~~	
گرفته بوده باشم	گرفته بوده باشی	گرفته بوده باشی	
بمو گته بدهب	بدو گته بدهب	بیو گته بدهب	جمع
bêmogatê~~	bêdogatê~~	beyogatê~~	
گرفته بوده باشیم	گرفته بوده باشید	گرفته بوده باشند	

III. یو شته = yūšté جستن

بم یو شته بدهب	بد یو شته بدهب	بیو شته بدهب	مفرد
bamyūštê~~	bêdyūštê~~	beyūštê~~	
جسته بوده باشم	جسته بوده باشی	جسته بوده باشی	
مو بیو شته بدهب	دو بیو شته بدهب	یو بیو شته بدهب	جمع
mobêyūštê~~	dobêyūštê~~	yobêyūštê~~	
جسته بوده باشیم	جسته بوده باشید	جسته بوده باشند	

IV. کیناده kina'dé = فرستادن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
بم کیناده بدهب	بد کیناده بدهب	بکیناده بدهب	مفرد
bamkina'dé~~~	bédkina'dé~~~	bekina'dé~~~	
فرستاده بوده باشم	فرستاده بوده باشی	فرستاده بوده باشد	جمع
مو بکیناده بدهب	دو بکیناده بدهب	یو بکیناده بدهب	
mobekina'dé~~~	dobekina'dé~~~	yobekina'dé~~~	
فرستاده بوده باشیم	فرستاده بوده باشید	فرستاده بوده باشند	

فرمول ۲ = ب + شناسه‌های متعدی (در سه شخص جمع) + صفت مفعولی
 فعل مورد نظر + صفت مفعولی بودن + سوم شخص یا بن ماضی بودن

I. خرده xardé = خوردن

بم خرده بدهبو	بد خرده بدهبو	بخرده بدهبو	مفرد
bamxardêbodêbū	bédxardêbodêbū	bexardêbodêbū	
خورده بوده بودم	خورده بوده بودی	خورده بوده بود	جمع
بمو خرده بدهبو	بدو خرده بدهبو	بیو خرده بدهبو	
bēmoxardêbodêbū	bêdoxardêbodêbū	beyoxardêbodêbū	
خورده بوده بودیم	خورده بوده بودید	خورده بوده بودند	

II. گته gaté = گرفتن

بم گته بدهبو	بد گته بدهبو	بگته بدهبو	مفرد
bamgatê~~~	bédgatê~~~	begatê~~~	
گرفته بوده بودم	گرفته بوده بودی	گرفته بوده بود	جمع
بمو گته بدهبو	بدو گته بدهبو	بیو گته بدهبو	
bēmogatê~~~	bêdogatê~~~	beyogatê~~~	
گرفته بوده بودیم	گرفته بوده بودید	گرفته بوده بودند	

III. یو شته yūšté = جستن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
بم یو شته بده بو bamyūštê~~~	بد یو شته بده بو bédyūštê~~~	بیو شته بده بو beyūštê~~~	مفرد
جسته بوده بودم	جسته بوده بودی	جسته بوده بود	
مو بیو شته بده بو mobeyūštê~~~	دو بیو شته بده بو dobeyūštê~~~	یو بیو شته بده بو yobeyūštê~~~	جمع
جسته بوده بودیم	جسته بوده بودید	جسته بوده بودند	

IV. کیناده kina'dé = فرستادن

بم کیناده بده بو bamkina'dê~~~	بد کیناده بده بو bédkina'dé~~~	بکیناده بده بو bekina'dê~~~	مفرد
فرستاده بوده بودم	فرستاده بوده بودی	فرستاده بوده بود	
مو بکیناده بده بو mobekina'dê~~~	دو بکیناده بده بو dobekina'de~~~	یو بکیناده بده بو yobekina'dê~~~	جمع
فرستاده بوده بودیم	فرستاده بوده بودید	فرستاده بوده بودند	

نکته: چنانکه در ماضی لازم گفته شد این نوع ماضی بسیار کم استعمال است.

ساخت ماضی مرکب متعدی

۱. استمرار در مضارع التزام = ماضی استمراری گاده + مضارع التزامی

فعل مورد نظر.

صرف چند نمونه برای مثال :

I. دیده دیدن = *didé*

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
مگا بوین	دگا بوین	یگا بوین	مفرد
<i>magā, bēvino</i>	<i>dagā, bēvine</i>	<i>yagā, bēvine</i>	
میخواستم ببینم	میخواستی ببینی	میخواست است ببیند	
موگا بوینیم	دوگا بوینی	یوگا بوینی	جمع
<i>movagā, bēvinim</i>	<i>dovāgabeviney</i>	<i>yovayabēvinay</i>	
میخواستیم ببینیم	میخواستید ببینید	میخواستند ببینند	

II. گته گرفتن = *gaté*

مگا بگر	دگا بگر	یگا بگر	مفرد
<i>~bêgero</i>	<i>~bêgere</i>	<i>~bêgere</i>	
میخواستم بگیرم	میخواستی بگیری	میخواست است بگیرد	
موگا بگیریم	دوگا بگری	یوگا بگری	جمع
<i>~bêgerim</i>	<i>~bêgerey</i>	<i>~bêgeray</i>	
میخواستیم بگیریم	میخواستید بگیرید	میخواستند بگیرند	

III. یوشته یوستن = *yūšté*

مگا بیوز	دگا بیوز	یگا بیوز	مفرد
<i>~bēyūzo</i>	<i>~bēyūze</i>	<i>~bēyūze</i>	
میخواستم بجویم	میخواستی بجویی	میخواست است بجوید	
موگا بیوزیم	دوگا بیوزی	یوگا بیوزی	جمع
<i>~bēyūzim</i>	<i>~bēyūzey</i>	<i>~bēyūzay</i>	
میخواستیم بجویم	میخواستید بجوید	میخواستند بجویند	

IV. کیناده = kina'dé = فرستادن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
مگا بکین	د گا بکین	یگا بکین	مفرد
~békino	~békine	~békine	
میخواستم بفرستم	میخواستی بفرستی	میخواست بفرستد	
مو گا بکینیم	دو گا بکینی	یو گا بکینی	جمع
~bëkinim	~bëkiney	~bëkinay	
میخواستیم بفرستیم	میخواستید بفرستید	میخواستند بفرستند	

۲. استمرار در ماضی التزام = ماضی استمراری گاده + ماضی التزامی فعل
مورد نظر .

صرف چند نمونه برای مثال :

I. دیده = didé

مگا بمدیده	د گا بدیده	یگا بدیده	مفرد
magābāmdidēbe	dagābēddidēbe	yagābedidēbe	
میخواستم دیده باشم	میخواستی دیده باشی	میخواست دیده باشد	
مو گامو بدیده	دو گادو بدیده	یو گایو بدیده	جمع
movagāmo	dovagādo	yovagāyo	
bēdidēbe	bēdidēbe	bēdidēbe	
میخواستیم دیده باشیم	میخواستید دیده باشید	میخواستند دیده باشند	

II. گته gaté = گرفتن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
مگا بم گتهب ~bamgatêbe میخواستم گرفته باشم	دگا بد گتهب ~bédgatêbe میخواستی گرفته باشی	یگا بگتهب ~begatêbe میخواست گرفته باشد	مفرد
مو گامو بگتهب ~mobêgatêbe میخواستیم گرفته باشیم	دو گادو بگتهب ~dobêgatêbe میخواستید گرفته باشید	یو گایو بگتهب ~yobêgatêbe میخواستند گرفته باشند	

III. یوشته yūšté = جستن

مگا بم یوشتهب ~bamyūtêbe میخواستم جسته باشم	دگا بد یوشتهب ~bédyūštêbe میخواستی جسته باشی	یگا بیوشتهب ~beyūštêbe میخواست جسته باشد	مفرد
مو گامو بیوشتهب ~mobêyūštêbe میخواستیم جسته باشیم	دو گادو بیوشتهب ~dobêyūštêbe میخواستید جسته باشید	یو گایو بیوشتهب ~yobêyūštêbe میخواستند جسته باشند	

IV. هورده hovar dé = آوردن

مگا بم هوردهب ~bamhovar débe میخواستم آورده باشم	دگا بد هوردهب ~bédhovar débe میخواستی آورده باشی	یگا بهوردهب ~behovar débe میخواست آورده باشد	مفرد
مو گامو بهوردهب ~mobêhovar débe میخواستیم آورده باشیم	دو گادو بهوردهب ~dobêhovar débe میخواستید آورده باشید	یو گایو بهوردهب ~yobêhovar débe میخواستند آورده باشند	

۱. استمراری در بعید = ماضی استمراری گاده + ماضی بعید فعل مورد نظر.
صرف چند فعل برای مثال :

I. دیده دیدن = *didé*

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
مگا بدمه بو	دگا بد دیده بو	یگا بد دیده بو	
<i>magābam didēbū</i>	<i>dagabéd didēbū</i>	<i>yagābe~</i>	مفرد
میخواستم دیده بودم	میخواستی دیده بودی	میخواست دیده بود	
مو گامو بدیده بو	دو گادو بدیده بو	یو گایو بدیده بو	
<i>movagāmo~</i>	<i>dovagādo~</i>	<i>yovagayo~</i>	جمع
میخواستیم دیده بودیم	میخواستید دیده بودید	میخواستند دیده بودند	

II. گته گرفتن = *gaté*

مگا بگته بو	دگا بد گته بو	یگا بگته بو	
<i>~bamgatē~</i>	<i>~bédgatē~</i>	<i>~begatē~</i>	مفرد
میخواستم گرفته باشم	میخواستی گرفته باشی	میخواست گرفته باشد	
مو گامو بگته بو	دو گادو بگته بو	یو گایو بگته بو	
<i>~mobēgatē~</i>	<i>~dobēgatē~</i>	<i>~yobēgatē~</i>	جمع
میخواستیم گرفته باشیم	میخواستید گرفته باشید	میخواستند گرفته باشند	

III. یو شته یوستن = *yūšté*

مگا بمیو شته بو	دگا بد یو شته بو	یگا بیو شته بو	
<i>~bamyūštē~</i>	<i>~bédyūštē~</i>	<i>~beyūštē~</i>	مفرد
میخواستم یو شته باشم	میخواستی یو شته باشی	میخواست یو شته باشد	
مو گامو بیو شته بو	دو گادو بیو شته بو	یو گایو بیو شته بو	
<i>~mobēūštē~</i>	<i>~dobēūštē~</i>	<i>~yobēūštē~</i>	جمع
میخواستیم یو شته باشیم	میخواستید یو شته باشید	میخواستند یو شته باشند	

IV. هورده hvarde = آوردن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
مگا بهورده بو ~bamhvardê~ میخواستم آورده باشم	د گا بد هورده بو ~bédhvardê~ میخواستی آورده باشی	یگا بهورده بو ~behovardê~ میخواست آورده باشد	مفرد
مو گامو بهورده بو ~mobêhvardê~ میخواستیم آورده باشیم	دو گادو بهورده بو ~dobêhvardê~ میخواستید آورده باشید	یو گایو بهورده بو ~yobêhvardê~ میخواستند آورده باشند	

۲. استمراری بعید در مضارع التزام = ماضی بعید استمراری گاده + مضارع التزامی فعل مورد نظر.

صرف چند فعل برای مثال .

I. دیده didé = دیدن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
امگاده بو بوین amga'dêbubêvino میخواسته بودم ببینم	اد گاده بو بوین édga'dêbubêvine میخواست بودی ببینی	ا گاده بو بوین ega'dêbubêvine میخواست بوده ببیند	مفرد
مو گاده بو بوینم moga'dêbubêvinim میخواستیم بودیم ببینیم	دو گاده بو بوینی doga'dêbubêviney میخواست بودید ببینید	یو گاده بو بوینی yoga'dêbubêvinay میخواست بودند ببینند	

II. گته = gaté = گرفتن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
امگاده بو بگر	اگاده بو بگر	اگاده بو بگر	مفرد
~~bêgero	~~bêgere	~~bêgere	
میخواسته بودم بگیرم	میخواسته بودی بگیری	میخواسته بود بگیرد	
موگاده بو بگریم	دوگاده بو بگری	یوگاده بو بگری	جمع
~~bêgerim	~~bêgerey	~~bêgeray	
میخواسته بودیم بگیریم	میخواسته بودید بگیرید	میخواسته بودند بگیرند	

III. یوشته = yüsté = جستن

امگاده بو بیوز	ادگاده بو بیوز	اگاده بو بیوز	مفرد
~~bêūzo	~~bêūze	~~bêūze	
میخواسته بودم بجویم	میخواسته بودی بجویی	میخواسته بود بجوید	
موگاده بو بیوزیم	دوگاده بو بیوری	یوگاده بو بیوری	جمع
~~bêūzim	~~bêūzey	~~bêūzay	
میخواسته بودیم بجویم	میخواسته بودید بجوید	میخواسته بودند بجویند	

IV. هورده = hovardé = آوردن

امگاده بو بهار	ادگاده بو بهار	اگاده بو بهار	مفرد
~~bêha'ro	~~bêha're	~~bêha're	
میخواسته بودم بیاورم	میخواسته بودی بیاوری	میخواسته بود بیاورد	
موگاده بو بهاریم	دوگاده بو بهاری	یوگاده بو بهاری	جمع
~~bêha'rim	~~bêha'rey	~~bêha'ray	
میخواسته بودیم بیاوریم	میخواسته بودید بیاورید	میخواسته بودند بیاورند	

توجه : صرف نمونه‌های مضارع و چگونگی ترکیب آن با افعال مضارع و مرکب در بخش مضارع‌ها آورده خواهد شد.

نکته : در این زبان نوعی فعل مرکب وجود دارد که چون صرف آن در افعال لازم و متعدی یکسان است اکنون بدان اشاره می‌شود. این فعل با ماضی استمراری شکلی (گاده) و مضارع التزامی فعل مورد نظر ساخته می‌شود. ما این فعل مرکب را استمرار در التزام شکلی نام نهادیم .

ساخت استمرار در التزام شکلی

استمرار در التزام شکلی = ماضی استمراری شکلی (گاده) + مضارع التزامی فعل مورد نظر.

اینک صرف چند نمونه از افعال لازم و متعدی این فعل مرکب . این فعل همیشه با شاید همراه است .

I. شده šodé = رفتن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
ام‌کما گابش	اد‌کما گابش	اکما گابش	مفرد
amkêma'gā,bêšo	édkêma'gābêše	ekêma'gābêše	
میخواستم بروم	میخواستی بروی	میخواست برود	
مو‌کما گابشیم	دو‌کما گابشی	یو‌کما گابشی	جمع
mokêma'gābêšim	dokêma'gābêšey	yokêma'gābêšay	
میخواستیم برویم	میخواستید بروید	میخواستند بروند	

II. وا تشاده = va'teštā'dé ایستادن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
ام کما گاواتشت	اد کما گاواتشت	اکما گاواتشت	مفرد
~va'tešto	~va'tešte	~va'tešte	
میخواستم با یستم	میخواستی با یستی	میخواست با یستند	
مو کما گاواتشتیم	دو کما گاواتشتی	یو کما گاواتشتی	جمع
~va'teštīm	~va'teštey	~va'teštay	
میخواستیم با یستیم	میخواستید با یستید	میخواستند با یستند	

III. پابده = pa'bodé بلندشدن

ام کما گا پاب	اد کما گا پاب	اکما گا پاب	مفرد
~pa'bo	~pa'be	~pa'be	
میخواستم بلندشوم	میخواستی بلندشوی	میخواست بلندشود	
مو کما گا پابیم	دو کما گا پابی	یو کما گا پابی	جمع
~pa'bīm	~pa'bey	~pa'bay	
میخواستیم بلندشویم	میخواستید بلندشوید	میخواستند بلندشوند	

IV. خواته = xa'té حوا بیدن

ام کما گا، هاخواس	اد کما گا، هاخواس	اکما گا، هاخواس	مفرد
~ha'xāso	~ha'xāse	~ha'xāse	
میخواستیم بخوابم	میخواستی بخوابی	میخواست بخوابد	
مو کما گا، هاخواسیم	دو کما گا، هاخواسی	یو کما گا، هاخواسی	جمع
~ha'xāsim	~ha'xāsey	~ha'xāsay	
میخواستیم بخوابیم	میخواستید بخوابید	میخواستند بخوابند	

V. واته va'té = گفتن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
ام کما گا بواج ~bêva'jo میخواستم بگویم	اد کما گا بواج ~bêva'je میخواستی بگویی	اکما گا بواج ~bêva'je میخواست بگوید	} مفرد
مو کما گا بواجیم ~bêva'jim میخواستیم بگوییم	دو کما گا بواجی ~bêva'jey میخواستید بگویید	یو کما گا بواجی ~bêva'jay میخواستند بگویند	

VI. هنیده honidé = آوردن

ام کما گا بهن ~bêhono میخواستم بیاورم	اد کما گا بهن ~bêhone میخواستی بیاوری	اکما گا بهن ~bêhone میخواست بیاورد	} مفرد
مو کما گا بهنیم ~bêhonim میخواستیم بیاوریم	دو کما گا بهنی ~bêhoney میخواستید بیاورید	یو کما گا بهنی ~bêhonay میخواستند بیاورند	

VII. برته bêraté = گریستن

ام کما گا بیرم ~bêbêrəmo میخواستم بگریم	اد کما گا بیرم ~bêbêrəme میخواستی بگری	اکما گا بیرم ~bêbêrəme میخواست بگرید	} مفرد
مو کما گا بیرمیم ~bêbêrənim میخواستیم بگرییم	دو کما گا بیرمی ~bêbêrəmey میخواستید بگریید	یو کما گا بیرمی ~bêbêrəmay میخواستند بگریند	

VIII. تنجاده - تته - teja'de - tatê = دیدن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
ام کما گا بتج ~betêjo میخواستم بدوم	اد کما گا بتج ~betêje میخواستی بدوی	اکما گا بتج ~betêje میخواست بدود	} مفرد
مو کما گا بتجیم ~betêjim میخواستیم بدویم	دو کما گا بتجی ~betêjey میخواستید بدوید	یو کما گا بتجی ~betêjay میخواستند بدوند	

نکته : به طوریکه مشاهده شد در این نوع فعل ماضی نیز افعال مرکب یا پیشوندی لازم باء زینت را نمی گیرند و با جزء اول شروع می شوند.

ساخت افعال مضارع

برای ساختن افعال مضارع نیز مانند ماضی به بن و شناسه نیاز است. اینك به معرفی هريك می‌پردازیم.

بن مضارع : برای یافتن بن مضارع چون قاعده کلی وشمولی وجود ندارد لذا در جدول نمودار مصدر بن مضارع از تمام افعال آورده شد.

شناسه‌های مضارع : در این لهجه برخلاف زبان فارسی که تعداد شناسه‌های ماضی ۵ تا هستند، شناسه‌های مضارع بیش از پنج تا نیستند زیرا دوم شخص و سوم شخص مفرد هر دو دارای يك شناسه میباشند. بنابراین برای تشخیص دوم شخص از سوم شخص باید به معنی جمله توجه کرد. این شناسه‌ها عبارتند از (^۱، ^۲، ^۳) ، ایم ، ای ، اِی یا ان) (an , ây , ey , im e , e , o)

نکته ۱: در مضارع، لازم و متعدی بودن مطرح نیست زیرا هر دو فعل طبق یک قانون ساخته میشوند.

نکته ۲: برای ساخت مضارع اخباری همزه مفتوحی که به معنی «می» میباشد

قبل از بن مضارع فعل آورده سپس شناسه‌های مضارع را بدان می‌افزاییم.

مضارع اخباری = همزه مفتوح (أ) + بن مضارع فعل مورد نظر + شناسه های مضارع .

اینک صرف سه نمونه از هر کدام برای مثال.

آمده = amêdé آمدن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
ات	ات	ات	مفرد
ato	ate	ate	
می آیم	می آیی	می آید	
اتیم	اتی	اتی	جمع
atim	atey	atay	
می آییم	می آیید	می آیند	

واشتاده = va'tešta'dé ایستادن

واوتشت	واوتشت	واوتشت	مفرد
va'vatešto	va'vatešte	va'vatešte	
می ایستم	می ایستی	می ایستند	
واوتشتیم	واوتشتی	واوتشتی	جمع
va'vateštim	va'vateštey	va'vateštay	
می ایستیم	می ایستید	می ایستند	

III. هاجیشته = ha'čišté نشستن

هاوچینیم	هاوچینی	هاوچینی	جمع
hovačinim	hovačiney	hovačinay	
می نشینیم	می نشینید	می نشینند	
هاوچین	هاوچین	هاوچین	مفرد
hovačino	hovačine	hovačine	
می نشینم	می نشینی	می نشیند	

سوم شخص

دوم شخص

اول شخص

IV. دیده دیدن = دیدن

اوین avine می بیند	اوین avine می بیند	اوین avino می بینم	} مفرد
اوینی avinay می بینند	اوینی aviney می بینند	اوینیم avinim می بینیم	

V. هورده آوردن = آوردن

اھار ، اتار atare,ahere می آورد	اھار ، اتار ata're,aha're می آوری	اھار ، اتار ata'ro,aha'ro می آورم	} مفرد
اھاری ، اتاری ata'ray,aha'~ می آورند	اھاری ، اتاری ata'rey,aha'~ می آورید	اھاریم ، اتاریم ata'rim,aha'~ می آوریم	

VI. خورده خوردن = خوردن

اخر axore می خورد	اخر axore می خوری	اخر axoro می خورم	} مفرد
اخری axoray می خورند	اخری axorey می خورید	اخریم axorim می خوریم	

نکته ۱: در افعال پیشوندی یا مرکب هرگاه حرف آخر جزء اول الف و حرف اول جزء دوم فعل همزه باشد، همزه قسمت دوم به «واو» تبدیل می‌شود. ضمناً همزه علامت استمرار در افعال پیشوندی و مرکب بعد از جزء اول و قبل از جزء دوم فعل می‌آید. به این مثالها توجه کنید!

واجن = va'ajêno و اوجن vo'vajêno ، سرباگل sarya'agêlo =
 سرباوگل saryovagêlo ، پی یا اتیم peyyáá'tim = پی یاو تیم peyyovatim
 پلی یا امنا paliyāamna = پلی یاو منا paliyovamna .

نکته ۲: برای بن مضارع از مصدر «آمده» amêde فقط «ا = a» می‌ماند که با «ا» به معنی «می» و شناسه‌های مضارع ترکیب شده مضارع اخباری (أ، اُ، اِ، اَ، e = اُ، e = اِ، a = اَ، o = اِ، e = اُ) را می‌سازد. سپس همزه اصلی فعل به تاء تبدیل شده، مضارع اخباری (ات ato ، ات ate) حاصل می‌شود. بعضی افراد ، به جای «ا» علامت اخبار «با» ی مفتوحی به بن مضارع می‌افزایند و مضارع اخباری «بت bato ، بت bate ، بت bate» می‌سازند.

نکته ۳: چنانکه بعداً در مضارع التزامی «آمده» مشاهده خواهد شد، این همزه اصلی بن مضارع به «ها» بدل خواهد شد و پس از ترکیب با «یاء» زینت و شناسه‌های مضارع ، فعل مضارع التزامی «به bêho ، به bêhe ، به bêhe» به دست خواهد آمد. از آن جهت این فعل برای مثال انتخاب شد تا در حالات مختلف صرفی توضیح کافی و مناسب داده شود.

نکته ۴: بن مضارع مصدر «هورده» hovarêde ، هار har است که صیغه‌های مضارع اخباری آن «اهار aha'ro ، اهار aha're ، اهار aha're ، اهاریم aha'rim ، اهار اهار aha'ray ، اهار اهار aha'ray» می‌باشد، اما در محاوره «ها» به «تاء» تبدیل شده، «اتار ata'ro ، اتار ata're...» صرف می‌شود.

ساخت مضارع التزامی

نکته : مضارع التزامی فقط در افعال مرکب و پیشوندی لازم باء زینت نمی پذیرد ولی در تمام افعال دیگر باء زینت را می پذیرد. برای روشن شدن مطلب به جدول صرف مثالهای نمونه در ذیل توجه نمایند.

مضارع التزامی = «باء» زینت در بیشتر افعال + بن مضارع فعل مورد نظر + شناسه های مضارع .

صرف چند نمونه از لازم و متعدی برای مثال :

I. آمده = amêdé آمدن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
به	به	به	مفرد
bêho	bêhe	bêhe	
بیایم	بیایی	بیاید	
بهیم	بهی	بهی	جمع
bêhim	bêhey	bêhay	
بیاییم	بیایید	بیایند	

II. واشتاده = va'tešta'dé ایستادن

واشت	واشت	واشت	مفرد
va'tešto	va'tešte	va'tešte	
با یستم	با یستی	با یستد	
واشتیم	واشتی	واشتی	جمع
va'teštīm	va'testey	vā'teštay	
با یستیم	با یستید	با یستند	

سوم شخص

دوم شخص

اول شخص

III. هاچیشه = ha'čisté = نشستن

هاچین ha'čine بنشینند	هاچین ha'čine بنشینید	هاچین ha'čino بنشینم	} مفرد
هاچینی ha'činay بنشینند	هاچینی ha'činey بنشینید	هاچینیم ha'činim بنشینم	

IV. دیده = didé = دیدن

بوین bêvine ببینند	بوین bêvine ببینید	بوین bêvino ببینم	} مفرد
بوینی bêvinay ببینند	بوینی bêviney ببینید	بوینیم bêvinim ببینم	

V. هورده = hovardé = آوردن

بهار، بار ba're, bêha're بیاورد	بهار، بار ba're, bêhare بیاوردی	بهار، بار ba'ro, bêha'ro بیاورم	} مفرد
بهاری، باری ba'ray, bêha'ray بیاورند	بهاری، باری ba'rey, bêha'rey بیاورید	بهاریم، باریم ba'rim, bêha'rim بیاوریم	

سوم شخص

دوم شخص

اول شخص

VI. خورده = xarde خوردن

بخور bêxore بخورد	بخور bêxore بخوری	بخور bêxoro بخورم	} مفرد
بخری bêxoray بخورند	بخری bêxorey بخورید	بخوریم bêxorim بخوریم	

نکته: چنانکه مشاهده شد فعل «خورده» در مضارع التزامی به دو صورت «بهار» و مخفف آن «بار» صرف می‌شود.

فعل معین گاده:

معین گاده و صرف آن در مضارع: مضارع این فعل به صورت: مگ mage، دگ dage، یگ yage، موگ movage، دوگ dovage، یوگ yovage؛ یا به صورت: می mey، دی dey، یی yey، موی movey، دوی dovey، یوی yovey می‌باشد که فعلی است مضارع اخباری. این فعل در مضارع نیز به صورت فعل خاص و معین کاربرد دارد که ترکیبهای مضارع آن به صورتهای زیر می‌باشد:

۱. اخباری گاده در التزام مورد نظر = مضارع اخباری گاده + مضارع التزامی فعل مورد نظر.

اینک صرف دو نمونه لازم و دو نمونه متعدی از این فعل مرکب برای مثال:

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
I. آمده = آمدن		
مگ، مئی به mage·mēy·bêho	دگ، دی به dage·dēy·behe	یگ، یتی به yage·yēy·behe
میخواهم بیایم	میخواهی بیایی	میخواهد بیاید
مگ، موی بهم movage·movēy	دوگ، دوی بهی dovage·dovēy	یوگ، یوی بهی yovage·yovēy
میخواهیم بیایم	میخواهید بیایید	میخواهند بیایند
behim	bēhey	behay
جمع		

II. واتشاده = ایستادن

مگ، می واتشت mage·mēy·	دگ، دی واتشت dage·dēy·	یگ، یتی واتشت yage·yēy·
میخواهم ایستم	میخواهی ایستی	میخواهد ایستد
va' tešto	va' tešte	vatešte
مفرد		
مگ، موی واتشیم movage·movēy·	دوگ، دوی واتشینی dovage·dovēy·	یوگ، یوی واتشینی yovage·yovēy·
میخواهیم ایستیم	میخواهید ایستید	میخواهند ایستند
va' teštīm	va' teštey	va' teštay
جمع		

III. دیده = دیدن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
مگ، مَی بوین mage·mēy·bēvino میخواهم ببینم	دگ، دَی بوین dage·dēy·bēvine میخواهی ببینی	یگ، یَی بوین yahe·yēy·bēvine میخواهد ببیند	مفرد
موگ، مَوی بوینیم movage·movēy· bēvinim میخواهیم ببینیم	دوگ، دَوی بوینی dovage·dovēy· bēviney میخواهید ببینید	یوگ، یَوی بوینی yovage·yovēy· bēvinay میخواهند ببینند	

IV. هورده = آوردن

مگ، مَی بهار، بار mage·mēy· bêho//ba'ro میخواهم بیاورم	دگ، دَی بهار، بار dage·dēy· behe/ba're میخواهی بیاوری	یگ، یَی بهار، بار yage·yēy· bêhe/ba're میخواهد بیاورد	مفرد
موگ، مَوی بهاریم movage·movēy· bêha'rim میخواهیم بیاوریم	دوگ، دَوی بهاری dovage·dovēy· bêha'rey میخواهید بیاورید	یوگ، یَوی بهاری yovage·yovēy· bêharay میخواهند بیاورند	

نکته : چنانکه مشاهده شد این فعل مرکب با هر دو نوع مضارع گاده صرف میشود. ضمناً فعل «هورده» نیز به دو صورت سالم و مخفف صرف میشود.

۲. ماضی التزامی گاده در مضارع التزامی فعل موردنظر = ماضی التزامی گاده + مضارع التزامی فعل موردنظر.

I. آمده = آمدن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
امگادهب به	ادگادهب به	اگادهب به	مفرد
amga'dê·be·bêho	édga'dê·be·bêhe	ega'dê·be·bêhe	
خو استه باشم بیا یم	خو استه باشی بیا یی	خو استه باشد بیا ید	
موگادهب بهیم	دوگادهب بهی	یوگادهب بهی	جمع
moga'dê·be·bêhim	doga'dê·be·bêhey	yoga'dê·be·bêhay	
خو استه باشیم بیا یم	خو استه باشید بیا ید	خو استه باشند بیا یند	

II. واتشاده = ایستادن

امگادهب واتشت	ادگادهب واتشت	اگادهب واتشت	مفرد
amga'dê·be·	édga'dê·be·	ega'dê·be·	
va'tešto	va'tešte	va'tešte	
خو استه باشم با یستم	خو استه باشی با یستی	خو استه باشد با یستند	جمع
موگادهب واتشتیم	دوگادهب واتشتی	یوگادهب واتشتی	
moga'dê·be·	doga'dê·be·	yoga'dê·be·	
va'teštım	va'teštey	va'teštay	جمع
خو استه باشیم با یستوم	خو استه باشید با یستید	خو استه باشند با یستند	

III. دیده = دیدن

امگادهب بوین	ادگادهب بوین	اگادهب بوین	مفرد
amga'dê·be·	édga'dê·be·	ega'dê·be·	
bêvino	bêvine	bêvine	
خو استه باشم بیا یم	خو استه باشی بیا یی	خو استه باشد بیا ید	

III. دیده = دیدن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
مو گادهب بوینیم	دو گادهب بوینی	یو گادهب بوینی
moga'dê'be'	doga'dê'be'	yoga'dê'be'
bêvinim	bêviney	bêvinay
خو استه باشیم بیا ییم	خو استه باشید بیا یید	خو استه باشند بیا یند

جمع

IV. هورده = آوردن

ام گادهب بهار	اد گادهب بهار	ا گادهب بهار
amga'dê'be'	édga'dê'be'	ega'dê'be'
bêharo	bêhare	bêhare
خو استه باشم بیاورم	خو استه باشی بیاوری	خو استه باشد بیاورد

مفرد

مو گادهب بهاریم	دو گادهب بهاری	یو گادهب بهاری
moga'dê'be'	doga'dê'be'	yoga'dê'be'
bêharim	bêha'rey	bêharay
خو استه باشیم بیاوریم	خو استه باشید بیاورید	خو استه باشند بیاورند

جمع

ساخت مضارع ملموس :

چون برای مضارع ملموس سه مضارع ساده «درده = dardê» نیاز است
 به صرف مضارع این فعل می پردازیم :
 مضارع ساده داشتن «درده» عبارت است از : «دار da'ro ، دار da're ،
 داریم da'rim ، داری da'rey ، داری da'ray».

مضارع ملموس = مضارع ساده داشتن + مضارع اخباری فعل مورد نظر.
اینک صرف دو نمونه از لازم و دو نمونه از متعدی برای مثال:

I. آمده = آمدن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
دارات	دارات	دارات	مفرد
da'ro'ato	da're'ate	da're'ate	
دارم می آیم	داری می آیی	دارد می آید	جمع
داریم اتیم	دارای اتی	دارای اتی	
da'rim'atim	da'rey'atey	da'ray'atay	
داریم می آییم	دارید می آیید	دارند می آیند	

II. واثتاده = ایستادن

دارواوتشت	دارواوتشت	دارواوتشت	مفرد
da'ro'vovatešto	da're'vovatešte	da're'vovatešte	
دارم می ایستم	داری می ایستی	دارد می ایستد	جمع
داریم واوتشتیم	دارای واوتشتی	دارای واوتشتی	
da'rim'vovateštım	da'rey'vovateštey	da'ray'vovateštay	
داریم می ایستیم	دارید می ایستید	دارند می ایستند	

III. د بده = د بدن

داراوین	داراوین	داراوین	مفرد
da'ro'avino	da're'avine	da're'avine	
دارم می بینم	داری می بینی	دارد می بیند	جمع
داریم اوینیم	دارای اوینی	دارای اوینی	
da'rim'avinim	da'rey'aviney	da'ray'avinay	
داریم می بینیم	دارید می بینید	دارند می بینند	

IV. هورده = آوردن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
دارا تار	دارا تار	دارا تار
da'ro:ata'ro	da're:ata're	da're:ata're
دار می آورم	داری می آوری	دار می آورد
} مفرد		
داریم اتاریم	داری اتاری	داری اتاری
da'rim:atarim	da'rey:ata'rey	da'ray:ata'ray
داریم می آوریم	دارید می آورید	دارند می آورند
} جمع		

ساختن فعل امر :

فعل امر = باء تأکید + بن مضارع فعل مورد نظر + شناسه های مضارع

اینک صرف دو نمونه از افعال لازم و دو نمونه متعدی برای مثال :

I. آمده = آمدن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
به	ابو، ابور، بهو	به
bêho	abû.abûrê.bêhû	bêhe
بیایم	بیا	بیاید
} مفرد		
بهیم	ابوری، بهی	بهی
bêhim	aburey.bêhey	bêhay
بیاییم	بیایید	بیایند
} جمع		

II. واژگانه = ایستادن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
واژگانه	واژگانه	واژگانه	مفرد
va'tešto	va'teš	va'tešte	
با ایستیم	با ایست	با ایستند	
واژگانه	واژگانه	واژگانه	جمع
va'teštīm	va'teštey	va'teštay	
با ایستیم	با ایستید	با ایستند	

III. دیده = دیدن

بوی	بوی	بوی	مفرد
bēvino	bēvi	bēvine	
بینم	بین	بیند	
بوی	بوی	بوی	جمع
bēvinīm	bēviney	bēvinay	
بینیم	بینید	بینند	

IV. هورده = آوردن

بهار، بار	بهار، ابار	بهار، بار	مفرد
bēha'ro·ba'ro	bēhar·abar	bēhare·ba're	
بیاورم	بیاور	بیاورد	
بهاریم، باریم	بهار، باری	بهار، باری	جمع
bēharīm·ba'rim	bēharey·ba'rey	bēharay·ba'ray	
بیاوریم	بیاورید	بیاورند	

ذکته: چنانکه قبلا نیز اشاره شده افعال مرکب (پیشوندی یا غیر پیشوندی) باء زینت را نمی پذیرند و فعل با همان جزء اول شروع می شود. در امر نیز این افعال بدون باء زینت با همان جزء اول شروع میشوند. به جدول صرف افعال امر و مضارع التزامی نگاه کنید.

ساخت فعل نفی

فعل نفی = ن + بن مضارع فعل مورد نظر + شناسه های مضارع.

I. آمده = آمدن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
نه	نهو، نهور	نه	مفرد
nêho	nêhūrê·nêhū	nêhe	
نیا یم	نیا	نیا ید	
نهیم	نهی، نهوری	نهی	جمع
nênim	nêhūrey·nêhey	nêhay	
نیا یم	نیا یید	نیا یند	

II. وانشتاده = ایستادن

وانشت	وانش	وانشت	مفرد
va'nêštešto	va'nêteš	va'nêštešte	
نایستم	نایست	نایستند	
وانشتیم	وانشتی	وانشتی	جمع
va'nêšteštim	va'nêštešey	va'nêšteštay	
نایستیم	نایستید	نایستند	

III. دیده = دیدن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
نوین nêvino	نوی nêvi	نوین nêvine	مفرد
نبینم	نبین	نبیند	
نوینیم nevinim	نوینی nêviney	نوینی nêvinay	جمع
نبینیم	نبینید	نابینند	

IV. هورده = آوردن

نهار nêha're	نهار nêha'r	نهار nêha'ro	مفرد
نیاورد	نیاور	نیاورم	
نهاری nêha'ray	نهاری nêha'rey	نهاریم nêha'rim	جمع
نیاورند	نیاورید	نیاوریم	

ساخت فعل نهی

فعل نهی = م + بن مضارع فعل مورد نظر + شناسه های مضارع.

صرف چند نمونه :

I. آمده = آمدن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
مه	مهو ، مهور	مه	} مفرد
mêho	mêhūrê, mêhū	mêhe	
میا یم	میا	میا ید	} جمع
mêhim	mêhurey, mêhey	mêhay	
میا یم	میا یمید	میا یند	

II. واتشاده = ایستادن

وامتش	وامتش	وامتش	} مفرد
va' mêtešto	va' mêteš	va' mêtešte	
ما یستم	ما یست	ما یستد	} جمع
وامتشیم	وامتشی	وامتشی	
va' mêteštīm	va' mêteštey	va' mêteštay	
ما یستیم	ما یستید	ما یستند	

III. دیده = دیدن

موی	موی	موی	} مفرد
mêvino	mêvi	mêvine	
مبینم	مبین	مبیند	} جمع
mêvinim	mêviev	mêvinay	
مبینم	مبینید	مبینند	

IV. هورده = آوردن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
مهار mêha'ro میاورم	مهار mêhâr میاور	مهار mêha're میاورد
مهاریم mêha'rim میاوریم	مهای mêha'rey میاورید	مهای mêha'ray میاورند

نکته: چنانکه در ماضی استمراری لازم و متعدی اشاره شد، در این زبان، کلمه‌ای وجود دارد به نام «کم kam» که الف ماضی نما می‌گردد و پیشوندی می‌سازد به نام «کما kēma». این پیشوند در ماضی به جای «می» استمرار، کاربرد دارد و نوعی فعل معین یا شبه معین در معنی مضارع مطلق خواستن می‌سازد که عبارتند از: «کم kēmo، کم kēme، کم kēme، کمیم kēmim، کمی kēmey کسی kēmay». هر چند در این زبان، فعل حقیقی «گاده» در ماضی و مضارع به صورت فعل معین نیز کاربرد دارد، ولی در مستقبل به جای آن فعل حقیقی منحصرأ از این شبه معین استفاده می‌شود.

ساخت فعل مستقبل

فعل مستقبل = مضارع مطلق شبه معین (کم) + بن ماضی فعل مورد نظر.
نکته: چنانکه در جدول صرف افعال در ذیل مشاهده خواهد شد در تمام افعال مرکب اعم از (پیشوندی و غیر پیشوندی) مضارع (کم) همیشه بعد از جزء اول و قبل از بن ماضی فعل اصلی می‌آید.

اینک صرف چند نمونه از افعال ساده و مرکب.

I. آمده = آمدن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
کم اَم	کم اَم	کم اَم	مفرد
kêmo·ama	kême·ama	kême·ama	
خواهم آمد	خواهی آمد	خواهد آمد	
کمیم اَم	کم می اَم	کم می اَم	جمع
kênim·ama	kêmey·ama	kêmay·ama	
خواهیم آمد	خواهید آمد	خواهند آمد	

II. هاروته = رفتن

ها کم روت	ها کم روت	ها کم روت	مفرد
ha'·kêmo·rût	ha'·kême·rût	ha·kême·rût	
خواهم روفت	خواهی روفت	خواهد روفت	
ها کمیم روت	ها کم می روت	ها کم می روت	جمع
ha'·kênim·rût	ha'·kêmey·rût	ha'·kêmay·rût	
خواهیم روفت	خواهید روفت	خواهند روفت	

III. بیدار و ابده = بیدار شدن

بیدار و اکم بو	بیدار و اکم بو	بیدار و اکم بو	مفرد
bidar·va'·	bidar·va'·	bidar·va'·	
kêmo·bû	kême·bû	kême·bû	
بیدار خواهم شد	بیدار خواهی شد	بیدار خواهد شد	
بیدار و اکم می بو	بیدار و اکم می بو	بیدار و اکم می بو	جمع
bidar·va'·	bidar·va'·	bidar·va'·	
kênim·bû	kêmey·bû	kêmay·bû	
بیدار خواهیم شد	بیدار خواهید شد	بیدار خواهند شد	

IV. خندنا ده = خندا نیدن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
کم خندنا kêmo·xandêna	کم خندنا kême·xandêna	کم خندنا keme·xandêna	مفرد
خواهم خندا نید	خواهی خندا نید	خواهد خندا نید	
کمیم خندنا kêmim·xandêna	کمى خندنا kêmey·xandêna	کمى خندنا kêmay·xandêna	جمع
خواهیم خندا نید	خواهید خندا نید	خواهند خندا نید	

V. بره ورده = بیرون آوردن

بر کم هور bar·kêmo·hovar	بر کم هور dar·kême·hovar	بر کم هور bar·kême·hovar	مفرد
بیرون خواهم آورد	بیرون خواهی آورد	بیرون خواهد آورد	
بر کمیم هور bar·kêmim·hovar	بر کمى هور bar·kêmey·hovar	بر کمى هور bar·kêmay·hovar	جمع
بیرون خواهیم آورد	بیرون خواهید آورد	بیرون خواهند آورد	

VI. پادر چیده = پای چیدن

پادر کم چید pa'·dar·kêmo·čid	پادر کم چید pa'·dar·kême·čid	پادر کم چید pa'·dar·kêmo·čid	مفرد
پاخواهم چید	پاخواهی چید	پاخواهد چید	
پادر کمیم چید pa'·dar·kêmim·čid	پادر کمى چید pe'·dar·kêmey·čie	پادر کمى چید pa'·dar·kêmay·čid	جمع
پاخواهیم چید	پاخواهید چید	پاخواهند چید	

نکته : چنانکه در ماضی و مضارع بارها اشاره شد، در این زبان پیشوندی به نام « کم kam » وجود دارد که به معنی و چگونگی ترکیب آن با افعال اشاره شد. همین پیشوند برای مستقبل مرکب نیز با شناسه سوم شخص مفرد ترکیب شده، شبه معین « کم keme » را می سازد که در تمام صیغه ها با شناسه متعدی همان صیغه و بن ماضی « گاده » و مضارع التزامی فعل مورد نظر، مستقبل مرکبی می سازد که اگر بخواهیم به طور دقیق این فعل را معنی کنیم چنین معنی خواهد داد : « ام کم گابه ، amkêmegā, bêho = من خواهم خواست بیایم » ، « اد کم گابه ، éd kêmegā, bêhe = تو خواهی خواست بیایی » ، « اکم گابه ، ekêmegā, bêhe = او خواهد خواست بیاید » ، « مو کم گابهیم ، yokêmegā, bêhim = خواهیم خواست بیاییم » ، « یو کم گابهی ، dokêmegā, bêhey = خواهند خواست بیایند » ، « دو کم گابهی ، dokêmegā, bêhey = خواهیم خواست بیایید » .

اما در جدول صرف افعال دو نمونه را آورده و معنی مورد نظر هر فعل را نیز ذیل آن ضبط کرده ایم .

فرمول مستقبل مرکب

مستقبل مرکب = مستقبل گاده با پیشوند شبه معین « کم » + مضارع التزامی فعل مورد نظر .

I. آمده = آمدن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
ام کم گابه	اد کم گابه	اکم گابه	
amkêmegā, bêho	éd kêmegā, bêhe	ekêmegā, bêhe	مفرد
خواهم خواست بیایم	خواهی خواست بیایی	خواهد خواست بیاید	
مو کم گابهیم	دو کم گابهی	یو کم گابهی	جمع
mokêmegā, bêhim	dokêmegā, bêhey	yokêmegā, bêhay	
خواهیم خواست بیاییم	خواهید خواست بیایید	خواهند خواست بیایند	

II. هاروته = روften

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
ام کم گاهاروو amkêmegâ, ha'rûvo	اد کم گاهاروو édkêmegâ, ha'rûve	اکم گاهاروو ekêmegâ, ha'rûve	مفرد
خواهم خواست بروم	خواهی خواست بروی	خواهدخواست بروید	
مو کم گاهارویم mokêmegâ, ha'rûvim	دو کم گاهارووی dokêmegâ, ha'rûvey	یو کم گاهارووی yokêmegâ, ha'rûvay	جمع
خواهیم خواست برویم	خواهیدخواست بروید	خواهندخواست بروند	

III. بیداروابده = بیدار شدن

ام کم گابیدارواب amkêmegâ, bidâr, va'bo	اد کم گابیدارواب édkêmegâ, bidâr, va'be	اکم گابیدارواب ekêmegâ, bidâr, va'be	مفرد
خواهم خواست بیدار شوم	خواهی خواست بیدار شوی	خواهدخواست بیدار شود	
مو کم گابیداروابیم mokêmegâ, bidâr, va'bim	دو کم گابیداروابی dokêmegâ, bidâr, va'bey	یو کم گابیداروابی yokêmegâ, bidâr, va'bay	جمع
خواهیم خواست بیدار شویم	خواهیدخواست بیدار شوید	خواهندخواست بیدار شوند	

VI. خندنا ده = خندانیدن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
ام کم گا بخندن	اد کم گا بخندن	اکم گا بخندن	مفرد
amkêmegâ,	édkêmegâ,	ekêmegâ,	
bêxandêno	bêxandêne	bêxandêne	
خواهم خواست بخندانم	خواهی خواست بخندانی	خواهد خواست بخنداند	
مو کم گا بخندنیم	دو کم گا بخندنیم	یو کم گا بخندنی	جمع
mokêmegâ,	dokêmegâ'	yokêmegâ,	
bêxandênim	bêxandêney	bêxandênay	
خواهیم خواست بخندانیم	خواهید خواست بخندانید	خواهند خواست بخندانند	

V. بره ورده = بیرون آوردن

ام کم گا برار	اد کم گا برار	اکم گا برار	مفرد
amkêmegâ,	édkêmegâ,	ekêmegâ,	
bêra'ro	bêra're	bêra're	
خواهم خواست بیرون	خواهی خواست بیرون	خواهد خواست بیرون	
بیاورم	بیاوری	بیاورد	
مو کم گا براریم	دو کم گا براری	یو کم گا براری	جمع
mokêmegâ	dokêmegâ,	yokêmegâ,	
bêra'rim	bêra'rey	bêra'ray	
خواهیم خواست بیرون	خواهید خواست بیرون	خواهند خواست بیرون	
بیاوریم	بیاورید	بیاورند	

پادر چیده = پاچیدن

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
ام کم گا پادر چن	اد کم گا پادر چن	اکم گا پادر چن	مفرد
amkêmegā,	édkêmega	ekêmegā,	
pa',dar,čêno	pa',dar,čene	pa',dar,čene	
خواهم خواست پا بچینم	خواهی خواست پا بچینی	خواهد خواست پا بچیند	
مو کم گا پادر چنیم	دو کم گا پادر چنی	یو کم گا پادر چینی	جمع
mokêmegā,	dokêmega,	yokêmegā,	
pa',dar,čênim	pa',dar,čêney	pa',dar,čênay	
خواهیم خواست پا بچینیم	خواهید خواست پا بچینید	خواهند خواست پا بچینند	

ساخت افعال مجهول

چون ذکر فرمول برای ساخت هریک از انواع افعال باعث اطاله و اطناب کلام می‌شد لذا در اینجا و اختصار کوشیده در ذیل از هر نوع فعلی یک مثال بدون فرمول آورده شد. امید است با دقت و توجه در نمونه‌ها به چگونگی ساخت افعال مجهول آشنایی و آگاهی کافی حاصل آید.

۱. ماضی مطلق

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
بدیتد ببند	بدیتد ببند	بدیتد ببند	} مفرد
bēdīd, bēbodo	~bēbode	~bēbū	
دیده شدم	دیده شدی	دیده شد	
بدیتد ببندیم	بدیتد ببندی	بدیتد ببندد	} جمع
~bēbodim	~bēbodey	~bēboday	
دیده شدیم	دیده شدید	دیده شدند	

۲. ماضی نقلی

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
بدید بید bēdīd, bēbōdo دیده شده ام	بدید بید ~bēbōde دیده شده ای	بدید بید ~bēbōde دیده شده است
بدید بیدیم ~bēbōdim دیده شده ایم	بدید بیدی ~bēbōdey دیده شده اید	بدید بیدی ~bēbōday دیده شده اند

۳. ماضی استمراری

بدید اید bēdid, abodo دیده می شدم	بدید اید ~abode دیده می شدی	بدید اید ~abodū دیده می شد
بدید ایدیم ~abodim دیده می شدیم	بدید ایدی ~abodey دیده می شدید	بدید ایدی ~aboday دیده می شدند

۴. استمراری کما

بدید کما بد bēdid, kēma, bodo دیده می شدم	بدید کما بد ~bode دیده می شدی	بدید کما بو ~bū دیده می شد
بدید کما بدیم ~bodim دیده می شدیم	بدید کما بدی ~bodey دیده می شدید	بدید کما بدی ~boday دیده می شدند

۵. ماضی التزامی

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
بد ید بیدب	بد ید بیدب	بد ید بیدب
bêdid' bêbodêbo	~ ~ be	~ ~ be
دیده شده باشم	دیده شده باشی	دیده شده باشد
بد ید بید بیم	بد ید بید بی	بد ید بید بی
~ ~ bim	~ ~ bey	~ ~ bay
دیده شده باشیم	دیده شده باشید	دیده شده باشند

۶. ماضی بعید

بد ید بید بد	بد ید بید بد	بد ید بید بو
~ ~ bode	~ ~ bode	~ ~ bu
دیده شده بودم	دیده شده بودی	دیده شده بود
بد ید بید بد یم	بد ید بید بد ی	بد ید بید بد ی
~ ~ bodim	~ ~ bodey	~ ~ boday
دیده شده بودیم	دیده شده بودید	دیده شده بودند

۷. ماضی ابعد

بد ید بید بدهب	بد ید بید بدهب	بد ید بید بدهب
~ ~ bodêbo	~ ~ bodêbe	~ ~ bodêbe
دیده شده بوده باشم	دیده شده بوده باشی	دیده شده بوده باشد
بد ید بید بده بیم	بد ید بید بده بی	بد ید بید بده بی
~ ~ bim	~ ~ bey	~ ~ bay
دیده شده بوده باشیم	دیده شده بوده باشید	دیده شده بوده باشند

۸. ماضی ابعاد

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
بد ید بید بده بد	بد ید بید بده بد	بد ید بید بده بو	
~~~~	~~~~	~~~~	
bēdid, bēbodē,	~~~~	bū	فرد
bodē, bodo	~~~~	~~~~	
~~~~	~~~~	~~~~	
دیده شده بوده بودم	دیده شده بوده بودی	دیده شده بوده بود	
بد ید بید بده بدیم	بد ید بید بده بدی	بد ید بید بده بدی	
~~~~	~~~~	~~~~	
bodim	bodey	boday	جمع
~~~~	~~~~	~~~~	
دیده شده بوده بودیم	دیده شده بوده بودید	دیده شده بوده بودند	

۹. استمرار در مضارع

مگا بد ید بب	دگا بد ید بب	یگا بد ید بب	
maga, bēdid	daga, bēdid	yaga, bēdid	
bēbo	bēbe	bēbe	فرد
~~~~	~~~~	~~~~	
میخواستم دیده شوم	میخواستی دیده شوی	میخواست دیده شود	
مو گا بد ید ببیم	دو گا بد ید ببی	یو گا بد ید ببی	
movaga, bēdid	dovaga, bēdid	yovbga, bēdid	
bēbim	bēbey	bēbay	جمع
~~~~	~~~~	~~~~	
میخواستیم دیده شویم	میخواستید دیده شوید	میخواستند دیده شوند	

۱۰- استمرار در ماضی التزامی

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
مگا بدید بیدب	دگا بدید بیدب	یگا بدید بیدب	مفرد
maga, dēdid	dagā~	yagā~	
bēbodē, bo	be	be	
میخواستم دیده شده باشم	میخواستی دیده شده باشی	میخواست دیده شده باشد	
موگا بدید بیدب	دوگا بدید بیدبی	یوگا بدید بیدب	جمع
movagā	dovagā~	yovagā~	
~bim	~bey	~bay	
میخواستیم دیده شده باشیم	میخواستید دیده شده باشید	میخواستند دیده شده باشند	

۱۱- استمرار در بعید

مگا بدیده بیدب	دگا بدید بیدب	یگا بدیده بیدبو	مفرد
maga, bēdid	dagā~	yagā~	
bēbodē, bodo	~bode	~bū	
میخواستم دیده شده بودم	میخواستی دیده شده بودی	میخواست دیده شده بودند	
موگا بدید بیدبیم	دوگا بدید بیدبدی	یوگا بدید بیدبدی	جمع
movagā~	dovagā~	yovagā~	
~bodim	~bodey	~boday	
میخواستیم دیده شده بودیم	میخواستید دیده شده بودید	میخواستند دیده شده بودند	

۱۲. استمراری بعید در مضارع التزام

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
امگا د بو بدید بب amga'dê, bû bêdid, bêbo	اد گا د بود بدید بب édga'dê~ ~bêbe	اگا د بو بدید بب ega'dadê~ ~bêbe	مفرد
میخواسته بودم دیده شوم	میخواسته بودی دیده شوی	میخواسته بودند دیده شوند	
مو گا د بو بدید ببیم movagâdê ~bêbim	دو گا د بو بدید ببی dovagâdê ~bêbey	یو گا د بو بدید ببی yovagâdê ~bêbay	جمع
میخواسته بودیم دیده شویم	میخواسته بودید دیده شوید	میخواسته بودند دیده شوند	

۱۳. ماضی مرکب شکلی

امکما گا بدید بب amkêma',gâ bêdid, bêbo	ادکما گا بدید بب edkema',gâ ~bebe	اکما گا بدید بب ekêma',gâ ~bebe	مفرد
میخواستیم دیده شوم	میخواستی دیده شوی	میخواست دیده شود	
موکما گا بدید ببیم mokêma',gâ ~bêbim	دوکما گا بدید ببی dokêma',gâ ~bêbey	یوکما گا بدید ببی yokêma',gâ ~bêbay	جمع
میخواستیم دیده شویم	میخواستید دیده شوید	میخواستند دیده شوند	

۱۴. ماضی مملوس

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
امدر بدیدا بد	اددر بدیدا بد	ادر بدیدا بو
amdar, bēdid	eddar~	ēdar~
abodo	abode	~abū
داشتم دیده میشدم	داشتی دیده میشدی	داشت دیده میشد
مودر بدیدا بدیم	دودر بدیدا بدی	یودر بدیدا بدی
modar	dodar	yodar
~abodim	~abodey	~aboday
داشتیم دیده میشدیم	داشتید دیده میشدید	داشتند دیده میشدند

۱۵. مضارع اخباری

بیداب	بیداب	بیداب
bēdidabo	~abe	~abe
دیده می شوم	دیده می شوی	دیده می شود
بیداییم	بیدای بی	بیدای بی
~abim	~abey	~abay
دیده می شویم	دیده می شوید	دیده می شوند

۱۶. مضارع التزامی

بیدبب	بیدبب	بیدبب
bēdid, bēbo	~bēbe	~bēbe
دیده بشوم	دیده بشوی	دیده بشود
بیدببیم	بیدبب بی	بیدبب بی
~birn	~bēbey	~bēbay
دیده بشویم	دیده بشوید	دیده بشوند

۱۷. مرکب اخباری در التزامی

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
مگک بدید بپ	دگک بدید بپ	یگک بدید بپ	مفرد
mage, bēdid	dage~	yage~	
bēbo	bēbe	bēbe	
میخواهم دیده شوم	میخواهی دیده شوی	میخواهد دیده شود	
موگک بدید بیم	دوگک بدید ببی	یوگک بدید ببی	جمع
movage~	dovage~	yovage~	
bēbim	bēbey	bebay	
میخواهیم دیده شویم	میخواهید دیده شوید	میخواهند دیده شوند	

۱۸. ماضی التزامی در مضارع التزامی

امگادب بدید بپ	ادگادب بدید بپ	اگادب بدید بپ	مفرد
amga'de, be	édga'dê ~	ega'dê ~	
bēdid, bēbo	bēbe	bēbe	
خواسته باشم دیده شوم	خواسته باشی دیده شوی	خواسته باشند دیده شود	
موگادب بدید بیم	دوگادب بدید ببی	یوگادب بدید ببی	جمع
moga'dê ~	doga'dê ~	yoga'dê ~	
bēbim	bēbey	bebay	
خواسته باشیم دیده شویم	خواسته باشید دیده شوید	خواسته باشند دیده باشند	

۱۹. مضارع مملوس

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
دار بدیداب	دار بدیداب	دار بدیداب	مفرد
da'ro, bēdid	da're~	da're~	
abo	abe	abe	
دارم دیده می‌شوم	داری دیده می‌شوی	دارد دیده می‌شود	جمع
داریم بدیداییم	داری بدیدایی	داری بدیدایی	
darim	da'rey~	da'rey~	
~abim	abey	abay	
داریم دیده می‌شویم	دارید دیده می‌شوید	دارند دیده می‌شوند	

۲۰. امر مجهول

بدید بب	بدید ببی	بدید بب	مفرد
bēdid, bēbo	bēbid, bēbū	~bēbe	
دیده شو	دیده شو	دیده شود	
بدید ببیم	بدید ببی	بدید ببی	جمع
~bēbim	~bēbey	~bēbay	
دیده شویم	دیده شوید	دیده شوند	

۲۱. نفی مجهول

بدید نب	بدید نبی	بدید نب	مفرد
bēbid, nēbo	~nēbū	~nēbe	
دیده نشو	دیده نشو	دیده نشود	
بدید نبیم	بدید نبی	بدید نبی	جمع
~nēbim	~nēbey	~nēbay	
دیده نشویم	دیده نشوید	دیده نشوند	

۲۲. نهی مجهول

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
بدیدمب bēbid, mēbo	بدیدمبی ~mēbū	بدیدمب ~mēbe	مفرد
دیده مشوم	دیده مشو	دیده مشود	
بدیدمبیم ~mēbim	بدیدمبی ~mēbey	بدیدمبی ~mēbay	جمع
دیده مشویم	دیده مشوید	دیده مشوند	

۲۳. مستقبل مجهول

بدیدکم بو bēbid, kēmo, bū	بدیدکم بو ~kēme, bū	بدیدکم بو ~kēme, bū	مفرد
دیده خواهم شد	دیده خواهی شد	دیده خواهد شد	
بدیدکمیم بو ~kēmim, bū	بدیدکمی بو ~kēmey, bū	بدیدکمی بو ~kēmay, bū	جمع
دیده خواهیم شد	دیده خواهید شد	دیده خواهند شد	

۲۴. مستقبل مرکب مجهول

ام کم گا بدیدب amkēmegā	اد کم گا بدیدب édkēmegā	اکم گا بدیدب ekēmegā	مفرد
خواهم خواست دیده شوم	خواهی خواست دیده شوی	خواهد خواست دیده شود	
bēdid, bēbo	~bēbe	~bēbe	

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
مو کم گا بد ید بیم	دو کم گا بد ید بی	یو کم گا بد ید بی
mokêmegā	dokêmegā	yokêmegā
~bêbim	~bêbey	~bêbay
خواهیم خواست دیده شو یم خواهیید خواست دیده شو ید خواهند خواست دیده شوند		

جمع

افعال عام، افعال ناقص

در این زبان سه فعل عام و دو شبه فعل یا دقیقتر شبه معین وجود دارد که عبارتند از ۱. «بده، bodé، بودن» ۲. «استه، asté، استن»، ۳. «هسته، hasté، هستن» ۴. «کم، kam، خواه»، ۵. «مس، mas، توان».

۱. بده :

این فعل که فعلی است تام یعنی تمام شقوق و صیغه‌های صرفی را دارد پرکارترین فعل عام این زبان است. ساده‌این فعل در معنی بودن و با پیشوند «وا» یا «آ»، «ب» در معنی شدن، گشتن و گردیدن کاربرد دارد. در بخش افعال و انطباق کاربرد آن را به صورت معین به همراه افعال در جداول صرفی نشان دادیم. اینک برای آشنایی بیشتر به انواع کاربرد آن (خاص، معین، ربطی) جدول صرفی موجزی آورده می‌شود.

۱. ماضی مطلق

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
بد	بد	بو	مفرد
bodo	bode	bū	
بودم	بودی	بود	
بدیم	بدی	بدی	جمع
bodim	bodey	boday	
بودیم	بودید	بودند	

۲. ماضی استمرار با ا

ابد	ابد	ا بو	مفرد
abodo	abode	abū	
می بودم	می بودی	می بود	
ابدیم	ابدی	ابدی	جمع
abodim	abodey	aboday	
می بودیم	می بودید	می بودند	

۳. ماضی استمراری با کما

کما بد	کما بد	کما بو	مفرد
kēma'bodo	kēma'bode	kēm'bū	
می بودم	می بودی	می بود	
کما بدیم	کما بدی	کما بدی	جمع
kēma'bodim	kēma'bodey	kēma'boday	
می بودیم	می بودید	می بودند	

۴. ماضی نقلی

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
بَد bōdo بوده ام	بَد bōde بوده ای	بَد bōda بوده است
بَدِیم bōdim بوده ایم	بَدِی bōdey بوده اید	بَدِی bōday بوده اند

۵. ماضی التزامی

بَدَه ب bodēbo بوده باشم	بَدَه ب bodēbe بوده باشی	بَدَه ب bodēbe بوده باشد
بَدَه بِیم bodēbim بوده باشیم	بَدَه بِی dodēbey بوده باشید	بَدَه بِی bodēbay بوده باشند

۶. ماضی بعید

بَدَه بُد bodēbodo بوده بودم	بَدَه بُد bodēbode بوده بودی	بَدَه بُد bodēbu بوده بود
بَدَه بُدِیم bodēbodim بوده بودیم	بَدَه بُدِی bodēbodey بوده بودید	بَدَه بُدِی dodēboday بوده بودند

۷. ماضی ملموس

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
امدرا بید	د در ا بید	ادر ا بو	مفرد
amdarabodo	éddarabode	edarabū	
داشتم می بودم	داشتی می بودی	داشت می بود	
مودرا بیدیم	دودرا بیدی	بودرا بیدی	جمع
modarabodim	dodarabodey	yodaraboday	
داشتیم می بودیم	داشتید می بودید	داشتند می بودند	

جدول صرفی با پیشوند «وا، va'»، «آ، a'»، «ب، bē»، در معنی شدن، گشتن، گردیدن در افعال ماضی و در معنی باشیدن و شدن در مضارع :

۱. ماضی مطلق

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
وا، آ، بید	وا، آ، ببید	وا، آ، بو	مفرد
va', a', bēbodo	~ bēbode	bēbū ~	
شدم، گشتم، گردیدم	شدی	شد	
وا، آ، بیدیم	وا، آ، ببیدی	وا، آ، ببیدی	جمع
~ bēbodim	~ bēbodey	~ beboday	
شدیم	شدید	شدند	

۲. ماضی استمرار با پیشوند «ا»

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
وا ا بید	وا ا بید	وا ا بو	مفرد
va'abodo	va'abode	va'abū	
می شدم، می گشتم	می گشتی	می گردید	
وا ا بیدیم	وا ا بیدی	وا ا بیدی	جمع
va'abodim	va'abodey	vaaboday	
می شدیم	می شدید	می شدند	

۳. استمراری با پیشوند «کما»

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
واکما بد va'kēma'bodo می شدم	واکما بد va kēma bode می شدی	واکما بو va'kēma'bū می شد	مفرد
واکما بدیم va'kēma'bodim می شدیم	واکما بدی v'akēma'bodey می شدید	واکما بدی va'kēma'boday می شدند	

۴. ماضی نقلی

وابد va'bodo شده ام	وابد va'bode شده ای	وابد va'boda شده است	مفرد
وابدیم va'bodim شده ایم	وابدی va'bodey شده اید	وابدی va'boday شده اند	

۵. ماضی التزامی

وابدهب va'bodēbo شده باشم	وابدهب va'bodēbe شده باشی	وابدهب va'bodēbe شده باشد	مفرد
وابدهبیم va'bodēbim شده باشیم	وابدهبی va'bodēbey شده باشید	وابدهبی va'bodēbay شده باشند	

۶. ماضی بعید

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص	
وا بده بد va'bodêbodo	وا بده بد va'bodêbode	وا بده بو va'bodêbū	مفرد
شده بودم	شده بودی	شده بود	
وا بده بدیم va'bodêbodim	وا بده بدی va'bodêbodey	وا بده بدی va'bodêboday	جمع
شده بودیم	شده بودید	شده بودند	

۷. ماضی ملموس

امدر وا ابد amdarva'abodo	اددر وا ابد éddarva'abode	ادر وا ابو edarva'abū	مفرد
داشتم می شدم	داشتی می شدی	داشت می شد	
مودروا ابدیم modarva'abodim	دودروا ابدی dodarva'abodey	یودروا ابدی yodarva'aboday	جمع
داشتیم میشدیم	داشتید میشدید	داشتند میشدند	

۸. مضارع مطلق

ب bo	ب be	بی bim	مفرد
باشم	باشی	باشید	
بیم bim	بیم bey	بیم bay	جمع
باشیم	باشید	باشند	

۹. مضارع التزامی

اول شخص	دوم شخص	سوم شخص
بب bêbo باشوم	بب bêbe باشوی	بب bêbe باشود
بییم bêbim باشویم	بیی bêbey باشوید	بیی bêbay باشوند

۱۰. مضارع اخباری

أب abo می شوم	أب abe می شوی	أب abe می شود
أبییم abim می شویم	أبی abey می شوید	أبی abay می شوند

۱۱. مستقبل

کمو بو kêmobū خواهم بود	کم بو kêmebū خواهی بود	کم بو kêmebū خواهد بود
کمیم بو kêminbū خواهیم بود	کمی بو kêmeybū خواهید بود	کمی بو kêmaybū خواهند بود

نکته ۱: سوم شخص مفرد ماضی مطلق این فعل به طوریکه در بخش انطباق افعال لازم بدان اشاره کافی شد بجای «بد، boda»، «بو، bû»، استعمال دارد.
 نکته ۲: فرق ماضی نقلی و مطلق فقط مدی است که بر روی هجای اول ماضی نقلی می آید و نیز سوم شخص مفرد ماضی نقلی با شناسه اصلی بدون هیچ تغییری به صورت «بد، boda»، استعمال دارد.

نکته ۳: چنانکه قبلاً اشاره شد در جدول بالانیر مشاهده شد این فعل با پیشوند «وا» یا «آ» یا «ب» در همه افعال ماضی در حالت ربطی یا معین به معنی «شدن»، گشتن، گردیدن کاربرد دارد ولی در حالت خاص، از فعل خاص و مخصوص هر کدام جدا استفاده می شود. مثالهای زیر این مطلب را بهتر روشن می کنند.

دیده شدم = دیدید، bedid bebodo

مشاهده گردید = مشاهده ببو، mošahcd bebû

رازشان عیان گشت = رازیو عبونا بو، rāzêyo ayona'bû

هوا آفتابی شد = هوا آفتوی وابو، hava aftowi va'bû

مثال برای حالت خاص این افعال

با دیدن او رنگش گشت = خوج دیدن نه رگک بگلا

xoj didenê nê rage begela

یک هفته بیکار گردیدند و حقوق گرفتند = ای هفته وه کار بجیادی و حقوق یوهاگ

i haftê vekar bejüya'day o heqûqyo ha'ga

این فعل بدون پیشوند مضارع مطلق یا امر است که معنی باشیدن می دهد البته در امر دوم شخص مفرد به صورت «بی bü» تلفظ می شود ولی سایر صیغه های هردو یکسان است. اما با پیشوند «ب» مضارع التزامی و با پیشوند «أ» مضارع اخباری می سازد که هردو در معنی شدن بکار می روند. مثالهای زیر موضوع را بهتر روشن می کنند.

گرسنه باشی = وشب، vaš be ؛ گرسنه باش = وش بی، vaš bü

تشنه شوم = تش بب، taš bebo .

خوب می‌شوید = نچ ووا ابی nač vovábey .
در مستقبل این فعل در حالت ربطی یا معین به جای (بودن، شدن، و به جای
گشتن، گردیدن کاربرد دارد. به مثالهای زیر توجه کنید.

شما با هم مهربان خواهید بود = شم وایا مهر بو کمی بو ،
šêm va'yā mehrêbo kêmeybū
او پسرخوبی خواهد شد = نه پیرنج واکم بو ،
nêpür nače va'kêmebū
هوا بزودی سرد خواهد گشت = هوا بزجی سرداکم بو ،
havā bēzūji sarda' kêmebū

خانه در آینده رو براه خواهد گردید = سرادر آینه ری براکم بو ،
sērā dar āyandē rūberā kêmebū
نکته ۴: پیشوند «وا» یا «آ» در ماضی استمراری یا مضارع اخباری که با «أ»
شروع می‌شوند، چون تلفظ این دو آوا بطور متوالی ثقیل است لذا «وا» به صورت
«و، vo» و «أ» به صورت «و، va» تغییر کرده هر دو با هم به صورت «وو، vova»
تلفظ می‌شوند. به مثالهای زیر توجه کنید:

کننده می‌شد = وواتما ، vovatama .
در اتاق باز می‌شود = برک ووب ، bar ke vovabe
نکته ۵: پیشوند «وا» گاهی به معنی «پ» مثل «پرس = واپرس ، va'parsē»
و گاهی به معنی «باز» مثل «بازکن = واکر ، va'ker» و گاهی بی معنی است و
برای زینت بر سر بعضی افعال می‌آید. بنابراین ممکن است با فعل ترکیبی خود دو
معنی را برساند. برای مثال به «ووبد = vovabodo» در دو مثال زیر که دارای دو
معنی است توجه کنید:

از خجالت سرخ میشدم = خجالت دسیرو وید ، xêjalatda sūr vovabodo
داشتم از قولم باز می‌شدم = امدر قولم دو وید ،
amdar qowlam davovabodo

۴. آسته

صرف این فعل عام و ناقص در این زبان به اندازه‌ای خلاصه شده است که به

صورت همان شناسه‌های لازم صرف می‌شود و شش صیغه آن عبارتست از «o» ، e ، a ، ایم ، ای ، ای یا ان» که مضارع مطلق است . این فعل در شکلهای شناسه ، معین ، ربطی ، خاص به کار می‌رود. برای شناخت بیشتر به نکات زیر توجه کنید .
۱. زمانی شناسه محسوب می‌شود که به دنبال افعال ماضی لازم یا به دنبال افعال مضارع (اعم از لازم یا متعدی) به کار رود.

۲. هنگامی فعل معین محسوب می‌شود که به دنبال افعال ماضی نقلی (اعم از متعدی یا لازم) بیاید .

۳. هنگامی فعل ربطی است که به دنبال کلمه‌ای غیر از فعل (اعم از، اسم، صفت، ضمیر، قید) بیاید.

۴. زمانی فعل خاص محسوب می‌شود که «وجود دارد» یا «یافت می‌شود» معنی بدهد.

اینک برای هر يك از نمونه‌های بالا به شاهد مثالهای زیر توجه کنید:

۱. آمدم = bamado ، بمد ؛ می‌آیم = ato ، ات ؛

رفتی = bošde ، بشد ؛ آشه = می‌روی ، aše ؛

بستی = doidend ، dōtatay ؛ آنجی = می‌دوند ، atējay ؛

۲. حسین خوابیده است = حسى‌ها خوات hosay ha'xa'ta ؛

من غذا را خورده‌ام = مه غذاوم بخرد ، mē qēzovam bēxarda

شما آنها را دیده‌اید. = شَم نوهو دودیدید ، šēm nūhūdōbēdida ؛

این بچه‌ها گریه کرده‌اند = نم یورو بَرم یوبکرد ،

nēm yūro bērēm yo bēkarda

۳. او پسر خوبی است = نه پیرنجی ، nē pūr načeya ؛

رنگ پیراهن من آبی است = ری‌شوی مه آبی ، ray švi mé a'biya

دولا بچه صندوقخانه کوچک است = بدَنجه صندوقخَوَن وجیع ،

bēdōnjē sandūqxōn vējija

وقت فروش هاو رنگ سنگی روی خانه است = وخت روتَه یَوَن دیم سرادر ،

vaxtē ruté yōn dūm sēra' dēra

۴. قاشق مسی توی کاسه است = چَمچه مسی روجم در،
 čamčê məsi rû jom dera
 کاسه پنچ سیری کجاست؟ = چَمچه ویس پچی کیوو؟
 jômjê visêpəji kiyova
 کون پهنه زیر بنچار است = کناپنی جر بچادر،
 kênāpēni jer bəčār dera
 چرخمال درهمان جا است = وتَنجه همونتی ،
 vênēnjê hēmo nēnōya

۳- هسته

این فعل همان هستن فارسی است که به صورت «ha ه ، he ه ، ho ه ، him ، هی hey ، هی hay» کاربرد دارد. تفاوت‌های آن با استن در موارد زیر است.
 ۱. به صورت شناسه و معین بکار نمی رود و بصورت فعل ربطی کاربردی کم دارد.

۲. در سوم شخص مفرد بیشتر به جای «ha ه» از «hasê هسته» استفاده می شود.
 ۳. اکثر در معنی فعل خاص «وجود دارد» یا «یافت می شود» استعمال می شود.
 ۴. با نون نفی ترکیب می شود و معنی نیست می دهد در صورتیکه استن بطور کلی چنین ترکیبی ندارد.

صرف نهی این فعل چنین است «heho نه ، nêhe نه ، nêha نه / nêhim صرف نهی ، nêhey نهی ، nêhay» به مثالهای زیر توجه کنید:

می اندیشم پس هستم = اندیش اکر پس ه ، andîš akêro pas ho ه
 هر جا گل هست خار هم هست = هر یا گل ه خار ه ،

har ya' gol ha xa'ram ha

تا ریشه در آب است امید ثمری هست = تاریش رواودر امید ثمره ،

ta riš rû ū dera omidê sêmêre ha

گل بی خار نیست = گل وه خار نه ، gol vè xâr nêha

آنجا که تو نیستی کجا خواهد بود = ننه که ته نه کیا کم بو ،

nênō kê tē nêhe kiya' kême bû

هرجا پیری نیست نوری نیست = هریا پیر نه نیر نه ،

har ya' pire nêha nûre nêha

نکته ۱: ساختمان هر دو فعل استه و هسته ماضی مطلق است ولی هر دو معنی مضارع میدهند.

نکته ۲: صیغه‌های منفی هسته یعنی «نه nêho ، نه nêhe ،...» عیناً مانند فعل

مضارع التزامی و امر منفی است.

یعنی «نه nêhe» هم به معنی «نیستی» و هم به معنی «نیایی» است . بنابراین

از معنی جمله باید به معنی فعل پی برد.

به مثالهای زیر توجه کنید :

چون روی تو ماه زیبا نیست = چون دیم ته ماه زیبا نه

čun dümê tê mah ziba nêha

شما که نیستید احساس غم میکنم = شم که نهی احساس غم اکر،

šēm kê nêhey ehsāsê qam akêro

هرجا میوه نیست چغندر سالار است = هریا میونه چخدر سالار،

har ya mīv nêha čexōdar salāra

هر کجا تو نیستی غم بر جای تو است = هریا که ته نه غم یا ته در،

har ya' kê nêhe qam yā tê dēra

تا من نگویم نیایی = تا مه نوا جو نه ،

tā mē nēva'jo nêhe ، تا از شما دعوت نشود نیایید = تا شم دعوت نبه نهی،

ta šēm da daavat nêbe nêhey

ممکن است آنها فردا به مدرسه نیایند = ممکن نوهو هیا بمدرس نهی ،

momkena nūhū heyā bemadrēs nēhay

چون تو می روی او دیگر نیاید = چون ته اشه نو بی نه ،

čun tê aše nū bi nêhe

نکته ۳: «ha» که صیغه سوم شخص مفرد فعل «هسته haste» است به معنی

«حالا» نیز به کار می رود که در آن صورت ، قید زمان است. بنابراین معنی این

صیغه را باید از معنی و مفهوم جمله دریافت. گاهی برای نزدیکتر نشان دادن زمان

انجام فعل این قید را به صورت «haha» به معنی همین الان به کار می برند .

به مثالهای زیر توجه کنید :

sēbā tā ha vāšo صبح تا حالا گرسنه ام = صبا تا ه وشو ،
nūhū ha ha ašay آنان همین الان میروند = نو هو ه اشی

۴- کم kam

بطوریکه در بخش افعال و انطباق، توضیح مبسوط داده شد، این فعل شبه معینی است در معنی «خواه» که در ماضی برای هرشش شخص فقط يك صیغه دارد و آن عبارت است از «کم» به علاوه «الف» ماضی نما که بر روی هم «کما» به دست می آید و معنی «خواست» می داده است. مثال : کما شد kēma šodo = خواستم رفت» و «کما آمد kēma' amēde = خواستی آمد» معنی می داده است ولی کم کم این شبه معین در تداول عام معنی «می» استمرار گرفته و امروزه به جای «می» همراه با شک و تردید به کار می رود. مثال :

«بلکا کما شد balka' kēma' šodo = بلکه می رفتم» و «شاید کما آمد = šayad kēma' amēde = شاید می آمدی».

برای منفی شدن فعل، نون نفی بر سر کما می آید و «نکما» به دست می آید و بعد با فعل اصلی ترکیب می گردد. مثال :

بلکا نکما شد، balka' nekēma' šodo = بلکه نمی رفتم .

بلکا نکما آمد balka' nekēma' amēde = بلکه نمی آمدی.

این شبه معین در مضارع اصلاً کار برد ندارد، ولی در مستقبل با شناسه ها مستقیماً ترکیب می شود و به صورت فعل صرف می شود و هر شخص صیغه ای جداگانه دارد و صیغه های «کم kēmo»، «کم kēme»، «کم kēme»، «کمیم kēmim»، «کمی kēmey»، «کمی kēmay» حاصل می شود که در جلوبن ماضی افعال می آید و مستقبل را می سازد. اما در مستقبل معنی اصلی خود را حفظ کرده به همان معنی «خواه» کار برد دارد. مثال :

اگر يك باد می وزید همه را خراب میکرد = اگه ای واد کما و زاپا خراب کما کر

aga i vād kēma' vēzā pake xerāb kēma' kar

اگر آنها نمی رفتند خیلی بد می شد = اگ نوهونکما شدی خیل ودابو

aga nūhū nēkēma' šoday xeyle vadabū

اگر برف و باران نمی بارید چشمه ها می خشکیدند = اگ وفر و وارو نکما

بارا پاک چشمو بخشکادی ،

aga vafr o va'ro nēkēma' barā pak čašmo baxoškaday

از دست تو پیراهن به خود خواهم درید = دس ته دشوی دخام کم ویر ،

das tē da šēvi daxām kēmo viyar

به او خواهم گفت که دوستش دارم = د شه کم واکه مه یمسهی ،

da še kēmova'kē mé yamseye

اگر بیایی او را خواهی دید = اگ به نه کم دید ،

aga bēhe nē kēme did

نکته : در جمله ای که «خواستن» معنی «اراده کردن» بدهد از «کم» استفاده

نمی شود ، بلکه از فعل اصلی و خاص «گاده = ga'dé = خواستن» استفاده می شود .

مثال : اگر می خواهی بروی زودتر برو و الا دیر می شود = اگ دگ بشه

زی تر بش اگ نی درابه ،

aga dage bēše zūtar bēše aga ney derabe

اگر می خواهید کامروا باشید سحر خیز باشید = اگ دوگ کامروایی سحر خیز بی

aga dovage kamrēvā bey sēharxez bey

اگر نمی خواهند بیایند اجباری نیست = اگ نیووگ بهی مجبور نهی

aga nēyovage bēhay mājbur nēhay

اگر نمی خواست گل بچیند رنج خار نمی دید = اگ نیگاگل بچن رنج خار ندید ،

aga neyagā gol bēčēne rājē xāre nadid

۵- مس mas

مس ، شبه فعلی است که با «ا» یا «ب» ترکیب می شود و الف ماضی نمایی گیرد

و «امسا» 'amsa' یا «بمسا» به معنی توانستن را می سازد. این شبه فعل در جلو افعال اصلی می آید و بعد شناسه ها می آیند. اما زمانی که در جلو افعال متعدی قرار می گیرد بین شناسه و ماده فعل می آید. توضیح اینکه شناسه های متعدی گاهی عیناً پیش از «امسا» می آیند و زمانی به علت سلاست و روانی جمله در محاوره به قرینه ضمایر منفصل فاعلی از جمله حذف می شوند.

به دو فرمول زیر توجه کنید :

الف: فعل ماضی لازم با «امسا» = امسا، یا، بمسا + بن فعل + شناسه های لازم

ب: فعل ماضی متعدی با «امسا» } شناسه های متعدی + امسا + ماده فعل
شناسه به قرینه ضمیر فاعلی محذوف، امسا + ماده فعل

مثال برای افعال لازم :

۱. هم از بمسا آمدیم اما ابرو نمیسیم ام = ما دیروز می توانستیم بیاییم ولی امروز نمی توانیم آمد.

hēm ozēr bamsa' amēdim ēma irū namsim ama

۲. ته پَر امسا شد اما چپی نمس شو = تو پریروز می توانستی بروی اما نمی توانی رفت.

tē pēr amsa' šode ēma čēbi namse šū

۳. مه نه ادین امساجیاد اما نه ادین نمس جیا = من آن جمعه می توانستم بیکار بگردم ولی این جمعه نمی توانم بیکار گشت،

mé nē ēdīn amsa' jūya'do ēma né ēdīn namso jūya

۴. نوهو شو و دشته بمساخاتی اما اشو نمسی خات = آنها شب گذشته می توانستند بخوابند اما امشب نمی توانند خوابید.

nūhū šow vēdāštē bamsa' xa'tay ēma ešow namsay xa't

۵. شَم عوض نه نهم برته ای رَز بمسا خندانندی = شما به جای آن همه گریستن می توانستید کمی بخندید،

šēm avēzē né nēhām bērate irēz bamsa' xanda'dey

مثال برای افعال متعدی.

۱. ته از ر کوشد بمسا روت ایروبی نمس روت = نو دیروز کفشت رامی توانستی بفروشی امروز دیگر نمی توانی فروخت.

tê ozêr kowšéd bamsa' rût irû bi namse rût

۲. مه حقم شه بی امساگک اماهوم نگک = من حقم را از اومی توانستم بگیرم اما نگرفتم.

mé haxam še bi amsa'ga êma' hovam nêga

۳. هم راز دو موامسا و اما مو نو = ما راز شمارامی توانستیم بگوئیم اما نگفتیم.

hēm rāzêdo moamsa'vâ êmā monêvâ

۴. نو هو درد یو دوا امسا کر اما یونکر = آنها دردشان را دوا می توانستند بکنند اما نکردند.

nūhū dardêyo dêva' yo amsa'kar êmā yonêkar

۵. شم نه هفت سرادو بمساروت اما دو نروت = شما آن هفته خانه تان را می توانستید بفروشید اما نفروختید.

šēm nê hāftê sêra' do bamsa'rût êmā do nêrût

نکته: از «بمسا» با «بو، bū = بود» کلمه «بمسابو» به دست می آید. در این صورت فعل اصلی بعد از آن، چه لازم چه متعدی به صورت مضارع التزامی می آید و با هم ماضی التزامی مرکب می سازند. به مثالهای زیر توجه کنید.

۱. بمسابو بهرزی بوین؟ = ممکن بود بگذارند بینم؟

bamsa'bū bēharzay bēvino?

۲. بمسابو نه سرا شه دبرین = می شد، یا، ممکن بود آن خانه را از او بخری.

bamsa'bū nê sêrā šeda bērine.

۳. فکر اکر بمسا بو نو بمدرس به؟ = فکر می کنم می شد که آن زن به مدرسه بیاید؟

fékrakêro bamsa'bū nū bē madrês bēhe?

۴. بمسابو صبا که بشدی ترو پسین واگلی = می شد صبح که به تهران رفتند

عصر برگردند.

bamsa'bū sêbā kê bošday tero pêsine va'gelay

۵. نمسابو صبا تاشو بتجی = نمی شد از صبح تا شب بدوید؟

namsa bū sēba ta šow bêtêjey

نکته : اگر بمسابو ، با بن ماضی فعلی ترکیب شود معنی «می شد آن کار را انجام داد» می دهد .

به مثالهای زیر توجه کنید :

۱. بمسابو برچسب بوت = می شد برچسبش را کند .

bamsabū barčasbe bēvat

۲. بمسابو نه دیوارخوج کلی بکید = می شد آن دیوار را با کلنگ کند .

bamsa' bū nē divār xoj kolay bēkid.

۳. بمسابو نه آچار رو ابزارو پیددا واکر = می شد آن آچار را در داخل ابزارها پیدا کرد .

bamsa' bū nē ačar rū abzaro da peyda va'kar.

۴. بمسابو نه کتاب جر کتابو دیوش = می شد آن کتاب را در زیر کتابها جست .

bams'abū nē kētab jer kētabo da bēyūs.

۵. امسابونم لباسو شه برید = می شد این لباسها را از او خرید .

amsa' bū nēm lēbaso šeda bērid.

نکته : بطوریکه در مثالهای بالا مشاهده شد ترکیب «بمسابو» با بن افعال ، فعلی است استمراری التزامی که با قیود شاید ، باید ، اگر ، همراه می شود و التزام را می رساند .

به مثالهای زیر دقت کنید :

۱. اگک هم نه بموا مسادید چقذ نج بو = اگر ما آنجا را می توانستیم ببینیم چقدر خوب بود .

aga hēm nēnō bēmoamsa'did čaqza nač bū.

۲. اگک ته ادی بدمسا ام چه نج بو = اگر تو به اینجا می توانستی آمد چه

خوب بود .

aga tē edēy bēdamsa' ama cē nač bū.

۳. آیا نه سرا بموامساروت که مو نروت؟ = آیا این خانه را می توانستیم

فروخت که نفروختیم؟

aya nê sêrâ bemo amsa'rût kê mo nêrût

۴. آیا فکرا کر اگت بدیدن امسا شد، نشد = آیا فکر می‌کنی اگر بدیدنش

می‌توانستم رفت نمی‌رفتم؟

aya fékrakêre aga bēdidēne amsa' šodo našodô

۵. آیا گمون اکری ور نو هو نه حرفو مو بمساوا = آیا گمان می‌کنید نزد

آنها این حرفها را می‌توانستیم گفت؟

aya gâmon akêrey var nûhû né harfo mobam sa'va

«مس mas» در مضارع پس از گرفتن «ا» یا «ب»، مستقیماً با شناسه‌های مضارع ترکیب می‌شود و به صورت فعل معینی شناسه دار یا به عبارت دیگر شبه فعل در جاو ماده یا بن ماضی فعل اصلی قرار می‌گیرد و با هم مضارع اخباری مرکب می‌سازند. صورت صرفی این شبه فعل بدین قرار است: «بمس bamso، بمس bamse، بمس bamse، بمسیم bamsim، بمسی bamsey، بمسی bamsay».

ضمناً این شبه فعل، مضارع التزامی، مضارع ملاموس، امر و مستقبل چه به تنهایی چه از ترکیب با افعال دیگر ندارد. در ذیل فرمول مضارع اخباری آورده می‌شود. مضارع اخباری مس = «ب» + مس + شناسه‌های مضارع + بن ماضی فعل اصلی به مثالهای زیر توجه کنید:

۱. ندون هیا شور و ابمس پات یانی = نمی‌دانم فردا شور بامی می‌توانم بخت یانه؟

nêzono heyâ šurva bamsopât ya ney

۲. آیا نم مریض هرغزو و بمس خر = آیا این زن مریض، هر غذایی را

می‌تواند خورد؟ aya nê mēriz har qēzove bamsexar

۳. شَم بعد نه یا بی نمسی دید = شما بعد از این یکدیگر را نمی‌توانید دید.

šēm baada né ya'bi nam sey did

۴. نو هو خو یویو واکه هیا بمدرس نمسی شو = آنها خودشان می‌گفتند که

فردا به مدرسه نمی‌توانند رفت.

nû hû xoyo yovavâ kê heyâ bē madrēs namsay šû

۵. هَم به خاطر نه که بلیط مونرید به سینما نمسیم ام = ما به خاطر اینکه بلیط

نخريده ايم به سينما نمي توانيم آمد .

hēm bē xatêrē né kē belit mo nêrida bē sinēmā namsim aind

۶. اگه زياد غيبت كر امتحان د قبيل نمس بو = اگر زياد غيبت كني در

امتحان قبول نمي تواني شد .

oga ziyād qeybat kēre emtēhān da qēbūl namrebū

نکته : با دقت به مثالهای بالا توجه کنید . چون در ساخت مضارع این شبه

فعل يا معين ، با بن ماضی افعال اصلی با «امس ، اms» ترکیب می شود ، لذا فعلهای

جملات بالا به ترتیب : می توانم پخت / می تواند خورد / نمی توانید دید / نمی توانند

رفت / نمی توانیم آمد / قبول نمی توانی شد ، معنی شده است که در فارسی هیچ فعل

مضارعی با چنین ترکیب وجود ندارد . این نوع افعال تا قرن هشتم در فارسی

استعمال داشته است (متون چهارم فرهنگ و ادب ص ۱۹۲ ، سطر آخر : و خدای

عزوجل [توانند دانست] که به گرسنگان چه رسید از نعمت . قادیخ بیهقی ، سیل

غزنین) که ترکیب افعال بالا در فارسی امروز به صورت : می توانم بپریم / می تواند

بخورد / نمی توانید ببینید / نمی توانند بروند / نمی توانیم بیاییم / قبول نمی توانی

بشوی ، استعمال دارد.

مثالهای زیر برای توضیح بیشتر مطلب آورده شد.

۱. چاقو دس خوی نمس برید = چاقو دسته خودش را نمی تواند برید.

čēqū dās xoy namse bērid

۲. خوج ای دس دو کیز نمس بر = با يك دست دو تا کوزه نمی توانی برد.

xoj i das do kūz namse bar

۳. تا تکلیفمو ای سر نکیریم پی کارمو نمسیم شو = تا تکلیفمان را یکسره

نکنیم دنبال کارمان نمی توانیم رفت .

tā taklifē mo i sēr nēkērim pey ka'rēmo namsim šū

۴. تا آدم دس نسوج نمس قمید پیل کیاد پیدا ووب = تا آدم دستش نسوزد

نمی تواند فهمید پول در کجا پیدا میشود .

tā a'dam dase nēsūje namse famūd pūl kiya' da peyda vovabe

۵. اگه پرد کنار شه خیل چيو بمسی دید = اگر پرده کنار برود خیلی چیزها

می تواند دید.

aga qārdē kēnār še xeyle čeyo bamsey did

نکته : از ترکیب «بمس» با «بو» کلمه «بمس بو» بدست می آید که با افعال مضارع ترکیب می شود و خاصیت «بمسا بو» را دارد و معنی «می شود» یا «ممکن است» آن کار را انجام داد» می دهد. به مثالهای زیر توجه کنید :

۱. بمس بونو به و مه ادی نب = ممکن است او بیاید و من اینجا نباشم؟

bamsebū nū bēhe o mé edēy nēbo

۲. بمس بو آدم مال خوی اختیار نداره = آیا ممکن است آدم اختیار مال خودش را نداشته باشد؟

bamsebū a'dam mālê xoy extiyāre nēda'rēbe?

۳. خوج ای دس نمس بو دوهدیون آرگ = با يك دست نمی شود دو تا هندوانه برداشت .

xoj i das namsebū do hədiyōn ārga

۴. خوج ای چش نمس بو تمام مردم بدید = با يك چشم نمی شود تمام مردم را دید.

xoj i čaš namsebū tēmānē mardam bedid

اسم

اسمهای این زبان بر دو نوعند : ۱- اسمهای خاص یا «اصیل» ۲- اسمهای مشترك یا «غیر اصیل»

۱. اسمهای خاص یا اصیل ، اسمهایی هستند که در زبان فارسی کاربرد ندارند . این اسمها به ساده و مرکب تقسیم می شوند :

الف : اسمهای ساده مانند «سیل ، sül = ناودان» ، «سرد ، sérde = نردبان» ، «یَن ، yōn = هاوَن سنگی» ، «هَسَاج ، hēsā'j = جارو» ، «آسبه ، ēsbē = سگ» ، «تُور ، tūr = شغال» ، «چلو ، cēlū = چغوک = بلدرچین» .

ب : اسمهای مرکب : این اسمها از دو یا چند کلمه ترکیب می شوند ، مانند «کناپنی ، kēnāpēni = کون پهنه = کون بنی ، وسیله ای ساخته از سفال که پایه بنچار را برای ایستادن در آن می نهادند» ، جم خو ، jomxow = جامه خواب = رختخواب» ، «مالجَن ، māljēn = مارجنی = حیوان جنی = گربه» ، «دَدچی ، varfēci = برفچین = پرندۀ دم جنبانک» .

۲. اسمهای مشترك یا غیر اصیل : این اسمها همان اسمهایی هستند که در فارسی کاربرد دارند . (اعم از فارسی ، عربی ، ترکی و ...) با همان فرم و شکل و انواع . ولی برخی از آنها در این زبان اندکی تغییر تلفظ می دهند که به مهمترین

آن اشاره می‌کنیم:

در برخی از کلمات فارسی که به «ان» ختم می‌شوند، در این زبان «ان» کلمات به «ون» بدل می‌شود. مانند «کاشون = کاشان»، «آرون = آران». ولی در حالت غیر اضافی «ون» به صورت «و» تلفظ می‌گردد: مانند «کاشو، آرو، ددو، dedo = دندان».

در بعضی از کلمات فارسی که با حرف «ب» شروع می‌شوند «ب» به «واو» تبدیل می‌شود. مانند «ود = بد، دیگ = برگ، درف = برف، دد = بره». کلماتی که به «آنه» یا «ه» غیر ملفوظ ختم می‌شوند، ابتدا «ه» این کلمات حذف و سپس يك حرف مانده به آخر «مد» می‌گیرد. مانند «لن، lōn = لانه»، «شن، šōn = شانه»، «خس، xās, t = خسته»، «دج، rūj = روزه».

کلماتی که يك حرف مانده به آخرشان، نون ساکن است، ابتدا حرف آخر آنها حذف، سپس نون به «ی» بدل می‌شود. مانند «کلی، kolay = کلنگ»، «تفی، tofay = تفنگ»، «جی، jay = جنگ»، «چی، čay = چند یا چنگ»، «پی، pay = پنج»، «لی، loy = لنگ»، «لی، lay = لنگ»، «سی، say = سنگ»، ولی همین کلمات در حالت اضافی، حرف آخر خود را بساز می‌یابند، در عوض «نون» خود را از دست می‌دهند. مانند:

«کلگدم بهور ko'ægēdam, bēhovar = کلنگ را آوردم» یا

«تفگیم آرگ tofægēyam, arga = تفنگش را برداشتم» یا

«محمد و علی جگیو بو Mohammad-o-ali, jægēyo, bēbū = محمد و

علی جنگشان شد» یا:

«لنگ ته longə, loy, tē = لنگ تو، در این واژه، استثنأ حرف «ن»

می‌ماند.

«ی» بعضی از کلمات در این زبان به کسره بدل می‌شود. مثال «گتر،

gēr = گیره»، «جر، jer = زیر»، «ور، ver = ویر»، «سر، ser = سیر»،

«بمر، bēmer = بمیر».

برخی از کلمات در این زبان با «الف» شروع می‌شوند که در فارسی بدون

«الف» است. مانند: «اشتر، oštér = شتر»، «اشکم، aškam = شکم»،

«ساَر» = esā' r، ستاره .

صدای «او» در بیشتر کلمات به «ای» بدل می‌شود . مانند «اِبرِی» = abr ü ، «اِبرو» ، «ذانی» = za' nū = زانو» ، «جادی = جادو» ، «ذالی = زالو» ، «چیج = جوجه» ، «دی = رو» .

علامت جمع به‌طور اختصاصی در این زبان «ون» است که برای کلیه موجودات اعم از جاندار و بیجان کار برد دارد . این علامت که همان «ان» علامت جمع فارسی است در حالت غیر اضافی به صورت «و» تلفظ و کار برد دارد. این علامت که همان «ان» یعنی علامت جمع فارسی است در حالت غیر اضافی به صورت (و) تلفظ می‌شود . مثال :

(حیونن ، hayvono = hayvonon = حیوانها) و

(آدمون ، a'damo = a'damon = آدمها) و

(درختون ، dëraxto = dëraxton = درختان) و

(سگون ، sagon = sago = سنگها) .

علامتهای جمع عربی «ین ، ون ، ات ، جات» به همان صورت متداول فارسی به کار می‌روند . مانند : «معلمین ، روحانیون ، تشکیلات ، سوزیجات = sowzijāt = سبزیجات» ولی «ها»ی علامت جمع فارسی در این زبان کار برد بسیار کمی دارد . بعضی از ضمائر جمع را دوباره با آن جمع می‌بندند یا برای جمع بستن برخی از ضمائر پرسشی یا قیود پرسشی کار برد دارند ، مثال :

هم ها = hēmehā

شم ها = šēmehā

نوها = nūhūhā

نمیها = nēmihā

کیاها = kiya'hā

ادیها = edeyhā

ننهها = nēnəhā

انواع ضمایر و طریق کاربرد هر يك

ضمایر بر دو نوعند : ۱. متصل ، ۲. منفصل .

۱- ضمایر متصل : ضمایر متصل خود بر دو نوعند : الف- لازمهای فاعلی ،
ب- متعدیهای فاعلی ، مفعولی و اضافی .

ضمایر متصل لازم فاعلی ، ضمایری هستند که در آخر افعال لازم ماضی و در
آخر کلیه افعال مضارع اعم از لازم یا متعدی می آیند و همیشه فاعلند و هرگز مفعول
یا مضاف الیه واقع نمی شوند . این ضمایر عبارتند از : (اَ- ، e- ، o-) ، ایم im ، ای ey
یا آن an/ay . مثال :

بمد ، bamêdo = آمدم .

ات ، ate = می آیی یا می آید .

اشیم ، ašim = می رویم .

بگلادی ، bēgela'day = گردیدند .

درکتی ، darkatey = افتادید .

آرك ، arka = منسوخ شد ، بر افتاد .

ضمایر متصل متعدی ، ضمایری هستند که فقط پیش از افعال ماضی متعدی

می آیند و در نقشهای فاعلی ، مفعولی و اضافی ظاهر می شوند. این ضمایر عبارتند از : «م - d - ی - mo - دو - do - یو - yo» . مثال :

حسینم بدید ، bēdid ، hosaynam = حسین را دیدم .

بمد کینا ، kinā ، bēmed = مرا فرستادی .

کتابم آرگ ، kētabēmam , arga = کتابم را برداشتم .

در جملات بالا به سه نقش «میم» توجه کنید ! در جمله اول «م» ضمیر اول شخص مفرد است که بعد از «حسین» یعنی مفعول جمله آمده و نقش فاعلی دارد . در جمله دوم بعد از بای زینت و پیش از «د» یعنی ضمیر فاعلی قرار گرفته و نقش مفعولی پذیرفته و در جمله سوم بعد از «کتاب» و قبل از «م» ضمیر فاعلی قرار گرفته و نقش مضاف الیهی گرفته است .

۴. ضمایر منفصل : این ضمایر نیز بردو گونه اند : الف - مختص ، ب -

مشترک و هر کدام از این دو نوع ضمیر در سه نقش فاعلی ، مفعولی و مضاف الیهی ظاهر می شوند .

ضمایر مختص : این ضمایر عبارتند از :

مه ، mē = من .

ته ، tē = تو .

نه ، nē = این مرد .

نه ، nē = آن مرد .

نم ، nēm = این زن .

نو ، nū = آن زن .

هم ، hēm = ما .

شم ، šēm = شما .

نمی ، mēmi = اینها .

نوهو ، nūhū = آنها .

نکته ۱ . به طوری که مشاهده شد در این زبان ، چهار نوع ضمیر سوم شخص مفرد وجود دارد (ضمیر مفرد مذکر نزدیک، ضمیر مفرد مذکر دور، ضمیر مفرد مؤنث

نزدیک ، ضمیر مفرد مؤنث دور). همچنین برای سوم شخص جمع نیز دونوع ضمیر دور و نزدیک وجود دارد .

نکته ۲ . هر چند در این زبان فقط «واو» علامت جمع است که در کلیه موارد مورد استعمال دارد ، ولی «ها» که علامت جمع فارسی است در موارد معدودی کاربرد دارد .

– ضمائر جمع مختص «هم ، شَم ، نمی ، نوهو» گاهی دوباره با «ها» جمع بسته می شوند و به صورت زیر :

هم ها ، hēmēhā ، شَم ها ، šēmēhā ، نمی ها ، nēmihā ، نوهو ها ، nahūhā کاربرد دارد .

– پاره ای از قیود مکان مانند :

ادبها = édeyhā = اینجاها ، ننه ها = nēnohā = آنجاها و بعضی از ضمائر پرسشی مانند «کیاها ، kigahā = کجاها» و غیره

ضمایر مشترک : ضمائر منفصل مشترک عبارتند از :

خام ، xām = خودم

خاد ، kād = خودت

خوی ، xoy = خودش

خومو ، xomo = خودمان

خودو ، xodo = خودتان

خویو ، xoyo = خودشان .

این ضمائر در هنگام فاعلی هرگز به تنهایی به کار نمی روند ، بلکه همیشه با ضمائر متصل فاعلی همراهند . گاهی نیز هم با ضمائر متصل و هم با ضمائر منفصل مختص همراه می شوند که در این حالت ضمیر مشترک هیچ نقشی ندارد ، فقط برای تأکید می آید . مثال :

– مه خام بم دید ، bamdid ، méxam = من خودم دیدم .

در این جمله سه ضمیر (مه) و ضمیر مشترک (خام) و ضمیر متصل (م) وجود دارد که اولی فاعلی و دومی برای تأکید و سومی شناسه است . چنانکه قبلاً گفتیم ضمائر مشترک در سه نقش کاربرد دارند . مثال

- نقش فاعلی: خام بدم، xām, bamado = خودم آمدم.
- نقش مفعولی: خامد بدید، xāmed, bēdid = خودم را دیدی.
- نقش اضافی: شوی خامسم بهور šēvi, xāmam, bēhovar = پیراهن خودم را آوردم.

نکته ۱. ضمیر مختص مفرد اول شخص، یعنی «مه» فقط در حالت فاعلی «مه» تلفظ می‌شود، ولی در حالت مفعولی و اضافی به همان صورت فارسی خود، یعنی «من» تلفظ می‌گردد. مثال:

- من بدید mēné, bēdid = من را دید.

- کتاب من بهور ketāb, mēné, bēhovar = کتاب مرا آورد.

نکته ۲. بعضی از اهالی روستای بیدگل، ضمیر متعدی سوم شخص مفرد را به جای «ی»، «ش» تلفظ می‌کنند و چون همین ضمیر باید با «واو» جمع ترکیب شود تا ضمیر سوم شخص جمع حاصل آید، لذا ضمیر سوم شخص جمع نیز در گویش مردم بیدگل به جای «یو»، «شو» تلفظ می‌شود. مثال از گویش آرائی و بیدگلی به ترتیب:

- بیم دید/بشم دید beyam, did/be, šam, did = او را دیدم.

- بیونم هور/بشونم هور beyo, nam, hovar/bešo = آنها آوردم.

نکته ۳. دو ضمیر اول و دوم شخص جمع مختص در گویش مردم بیدگل به جای «هم ham، hem» و به جای «شم šem، šam» تلفظ می‌شود. مثال از گویش آرائی و بیدگلی به ترتیب:

- هم بدمیم hām, bamēdim/هآم بدمیم ~ hāmo = ما آمدیم.

- شم بشدی šēm, bošdey / شآم بشدی šāmēbēšdey = شما رفتید.

نکته ۴. قید مکانی «آدی adēyy» در گویش مردم بیدگل به صورت «آدیه adīyē» با اشباع «ی» تلفظ می‌شود.

صفت

در این زبان صفات و قواعد حاکم بر صفات همان صفات و قواعد فارسی است جز اینکه تلفظ بعضی از صفات تلفظی غیر از فارسی دارند که در پایان بدان اشاره خواهد شد.

اما ابتدا به اختلافهای جزئی گرامری می‌پردازیم.

۱. در بین ترکیبهای وصفی یا اضافی این زبان کسر، یا پاء مکسور وجود ندارد.

یعنی صفت یا مضاف الیه مستقیماً و بدون علامت با موصوف یا مضاف ترکیب می‌شود. مثال:

- گل سیر = gol, sūr = گل سرخ.

- هزم تر ، hezamtar = هیزم تر.

- درخ سوز ، dērax, sowz = درخت سبز.

- سرا علی ، sēra, ali = خانه علی.

- گه محمد ، kē, mohammad = اطاق محمد.

- شوی احمد ، šēvi, ahmad = پیراهن احمد.

اما گاهی بعضی از تحصیل کرده‌های ناآشنا به اصول زبان ترکیبهای وصفی یا

اضافی موجود در اشعار را به تبعیت از فارسی با علامت اضافه می‌خوانند.

۲. هرچند بسیاری از افعال این زبان با افعال مشابه فارسی متفاوت است ولی کلیه صفات فاعلی آن اعم از (بن مضارع + نده، بن مضارع + ان، بن مضارع + ا، بن مضارع + گار، اسم و بن فعل + گر، اسم و بن + گسار و غیره) این افعال مستقیماً از افعال فارسی گرفته شده است. به این مثالها بدقت توجه کنید.

- دشته یا واداشته = déšté, va' ~ دوزند dūzandê؛ دو زن dūzon
 - پشته یا هاپشته = pešté, ha' ~ کوبند kūbandê؛ کوبن kūbon
 - واته = va'té ~ گفتن؛ گویند gūyadê؛ گویون gūyon؛ گویا gūyā
 - تته یا تجاده یا دو چیشه = taté, teja'dé, dowīīšté؛ دویدن؛ دوند devon, dêvande

- ویناده یا دیده = vina'dé, didé؛ دیدن؛ بینند binandê؛ بینا binā

۳. درباره صفت مفعولی و قاعده حاکم بر آن در بخش افعال توضیح کافی داده شد ولی در این قسمت نیز مختصراً گفته می‌شود که برای بدست آوردن صفت مفعولی ابتدا (ه) آخر مصدر را حذف سپس يك حرف مانده به آخر را (مد) می‌دهیم. مثال:

- درزاده = dêroza'dé؛ جستن؛ جهنده jêhandê؛ جهن jêhon
 - تته taté؛ دویدن = tat؛ وادشته va'déšté؛ دوختن = vëroza'd؛ وادشت
 - هاگته ha'gaté؛ گرفتن = هاگت ha'gat؛
 - واته = va'té؛ گفتن؛ وات va't
 - دیده didé؛ دیدن = دید did؛

درزاده = dêroza'dé؛ جستن؛ درز آد dêroza'd

- هاپشته ha'pešté؛ کوبیدن، هاپشت ha'pešt

۴ - (م) صفت‌های ترتیبی در این زبان به صورت (م) تلفظ می‌شود. مثال:

«پجم pajam = پنجم؛ ششم šešam؛ شیشم؛ دهم daham = دهم»

۵. صفات نسبی - صفات نسبی همان صفت‌های نسبی فارسی هستند ولی آن عده از صفات نسبی که به (ه) غیر ملفوظ ختم می‌شوند چون در این زبان (ه) بیان

حرکت نیست ، ابتداهای غیر ملفوظ حذف سپس يك حرف مانده به آخر را (مد) می‌دهیم . مثال : «رَوج ، rŭj = روزه پَشت ، pōšt = پشته ، هزار = hzā'r = هزاره ، پاییز ، pāiz = پاییزه» .

همچنین پسوندهای (ان ، انی ، انه) (گان ، گانه ، گانی) در این زبان به صورت (ن ، ن ، ن) (گن ، گن ، گن) « gon, gōn, goni » تلفظ می‌شود .

۶. علامت صفت تفضیلی در این زبان نیز مانند فارسی همان (تر) است ولی کلمه (به = خوب) (vəh، وه) بوده که صفت تفضیلی آن به صورت «وتر، vətār» تلفظ و استعمال دارد .

اما بیشتر افراد این صفت تفضیلی را به صورت (وك) تلفظ می‌کنند و صفت تفضیلی آن در این صورت «وك ، vəka = به از یا بهتر از» استعمال دارد. مثال: «جونی وك پیریه ، jēvoni vəkā, piriya = جوانی به یا بهتر از پیری است ، گل وك خارِه = gol, vəkā, xa'ra = گل به یا بهتر از خار است» .

۷. تلفظ پاره‌ای از صفات در این زبان به صورت زیر است : «اسبَد = esbed = سفید ، سوز = sowzē = سبز ، سیر = sūr = سرخ ، راش یا راشَت = rāš, št = راست ، درو ، pērū = دروغ ، راش واج ، rāšva'j = راست گوینده ، درو واجَن = dērūva'jēn = دروغ گویند ، در ، der = دیر ، زی ، zū = زود ، خل ، xal = کج ، سوچَن یا سوژند = sūjēn, sūzānd = سوزنده ، دلسوج ، délsūj = دلسوز ، جی جی ، jayjū = جنگ جو ، نخ یا نج ، nax, nač = خوب ، گرد ، gōrdē = بزرگ ، وجیج یا مجولی ، vējij , mējūl, mējūli = کوچك ، مَرْدَه = mārdeh = مرده ، یید ، iīd = زنده ، یَقَن ، yēqōn = یگانه» .

قیدها

در این زبان نیز مانند فارسی قید ، به مختص و مشترك و ساده و مرکب و مؤول تقسیم می‌شوند و پاره‌ای از قیدها نیز همان قیده‌ای فارسی هستند بسا همان لفظ و همان مفهوم و کاربرد . ولی پاره‌ای از قیدها با فارسی تلفظی متفاوت دارد که به توضیح آنها پرداخته می‌شود .

۱. قید زمان : قیود مغایر فارسی این نوع عبارتند از :

- صبا sēba = صبح (گاهی هم «صبح» به کار برده می‌شود) .

- شو šow = شب .

- شم šom = شام .

- پیشی piši = ظهر (گاهی هم «پیشین» با کسر «ن» کاربرد دارد) .

- پیسی pēsi = عصر ، بعد از ظهر (گاهی هم «پسین» با کسر «ن» به کار

برده می‌شود) .

- نصف شو nēsfešow = نیمه شب .

- ایرو irū = امروز

- ازr ozēr = دیروز

- پَر pēr = پریروز

- هیآ = heyā = فردا
 - هیآشو = heyāšow = فردا شب .
 - پرا = pérā = پس فردا
 - پشرا = pēšōrā = پسین فردا ، دو روز دیگر .
 - اسال = ēsal = امسال
 - پار = pa'r = پارسال
 - پرار = pera'r = پیرارسال ، دو سال پیش ،
 - ایرا یا ایراجه = ira , ira'je = همیشه ، همواره .
 - هنی = hēnū = هنوز
 - همش = hameš = همیشه .
 - ها یا هه = ha , haha = اکنون ، حالا
 - نه وخ = nēvax = آن وقت ، آن هنگام .
 - نه وخ سر = nēvaxsēra = آن زمان تاکنون .
 - سرشو = saršow = سرشب .
 - چش یا بقانه = čašyabēqa'té = دريك چشم به هم زدن ، طرفه‌العین .
 - دم به سعت ، dambēsaat = هر لحظه ، لحظه به لحظه ، دمی به ساعت .
- آن دسته از قیود زبان عربی که در فارسی کار برد دارند ، در این زبان نیز با همان مفهوم کار برد دارند . این مطلب در باره کلیه قیود دیگر عربی نیز صادق است .

۲. قید مکان : قیود مغایر با فارسی این نوع عبارتند از

- ورور = vēravār = برابر
- راش = raš = راست .
- جر = jer = زیر
- جرودیم = jerodūm = زیر و رو .
- رو = rū = تو ، درون .
- بر = bar = بیرون .

- دیر = dūr
- نزدیک = nazik نـزـیـک
- ننه = nēnə آنجا
- اد یا ادی = əd , or , ədēy اینجا .
- کیا = kiya کجا
- هریا = harya هر جا
- یدا = yēdā جدا
- ری به ری = rübērū روبرو .

۳. قید مقدار: قیود مغایر این نوع عبارتند از :

- چی = čay چند
- چیدو = čaydo چندان
- اندک = andêke اندکی
- کم = kēme کمی
- ویش = veš ویش
- ویشتر = veštar ویشتر
- کماویش = kēma' veš کما بیش
- ایرا = ira' همه ، تمام .
- ای سر = isar یکسره
- اچ = oč هیچ
- یه به = yēyê جوجو
- وسا = vēsā بسی ، بسیار .
- خیل = xeyle خیلی
- تک تـک = tékētēke تکه تکه
- قوده قوده = qowdêqōwdê گنده گنده
- گدل گدل = gədelgədel گنده گنده .
- وته وت = vetêvêt دشگی دشگی

- وجه وج = vêjêvêj = وجب به وجب

- نی نی = neyney = دومتر ، دومتر - هر نی ، دومتر است .

- گری گری = gërigëri = جریب جریب

- کچ کچ = kačkač = قفیز قفیز

- ای ک ، یا ای کت = iko , ikot = یک ذره

- ای رز = irëz = یک ریزه

- ای نه = inëqa = یک کمی

- نقدر = naqêzar = اینقدر

- ای نقیچه = inëqič = یک ریزه

- نقیچه = nêqičë = ریزه

- ای به = iyê = یک جو

- ای پیل = ipül = یک پول

- ای گل = igöl = یک دور

۴. قید ترتیب : قیود مغایر عبارتند از :

- اوله = avvêlé = اولی

- سر آخر = sara'xêr = سرانجام ، آخر سر

- دسه دس = dasêdas = دسته دسته

- ای ای = i , i = یکی یکی

- بعدیا = baadaya = بعد از هم .

- بعد یابی = baadaya'bi = بعد از همدیگر .

- بعد نه = baadané = بعد از این .

- روارو = rêvârow = پشت سرهم ، پی در پی .

- قد غی = qêdêqay = پی در پی .

- ای هو ، ای هو = ihow , ihow = یک مرتبه

۵. قید نفی : قیود نفی عبارتند از :

- نی = ney = نه

- اچ = oč = هیچ
- به اچ وجه = bē, oč, vajhē = به هیچ وجه
- اچ وخ = oč, vax = هیچ وقت
- به اچ صیرت = bē, oč, sūrat = به هیچ صورت
- هر گس = harges = هرگز

۶. قید تأکید و ایجاب : قیود مغایر عبارتند:

- هر آینه = hērayēn = هر آینه .
- آ ، آره = a' / a'rē = آری .
- وه گمو = vōgēmo = بی گمان .
- وه گفتگو = vōgoftēgū = بی گفتگو .
- راسی = rāsi = راستی .
- راسی راسی = rāsirāsi = راستی راستی
- وه چند و چون = vō, čandočūn = بی چند و چون .
- درس = dērs = درست .
- البت = albāt = البته

۷. قید استثنا : این قیود همان قیده‌های فارسی هستند با همان کار برد.

۸. قید استفهام : همان قیده‌های فارسی هستند و قیود مغایر ندارند .

- چقدر = čaqzar = چقدر
- کیا = kiya = کیا

۹. قید علت : قیود فارسی مغایر عبارتند از :

- نه را né, rā = نه برای این ، زیرا .
- از نه جهت = az, nējahat = به این جهت .

- به خاطر نه = bēxātērēnē = به این خاطر

۱۰. قید چگونگی : قیود مغایر این گروه عبارتند از :

- آسا āsā = آهسته ، یواش .

- نج ، نخ nač/nax = خوب .

- پیج ، ود püč/vad = بد .

- نه جوری nējuri = آنگونه ، آن جوری .

- نه جوری nējuri = اینگونه ، این طوری

- جور jure = طوری ، به گونه ای .

- درس dros = درست .

- شادو šado = شادان .

- خندو xando = خندان

- نالو na'lo = نالان

- سو آر sēva'r = سواره

- پیآد piyā,d = پیاده

- مفتی mofti = مفتی رایگان .

- دشخوار došxar = دشوار .

- یدا yēda = جدا ، تنها .

- گرو gēro = گران .

- لگ لگو ləgələgo = لنگان لنگان .

- آسو aso = آسان .

- یواش yāvāš = یواش

- بزمه کن bērmēkono,non = گریه کنان

- اشتاده eštā'd = ایستاده .

- هاجیشه ha'čišṭē = نشسته .

- به نخى ونچى bēnaxionači = به خوبی و نیکی .

۱۱. قید تکرار : قیود مغایر عبارتند از :

- بی bi = دیگر .
- بی‌یم biyam = دو باره ، دیگرهم .
- چبی ċebi = دیگر
- چه بی‌یم ċebiyam = دیگر هم .

۱۲. قید سوگند: همان قیود فارسی هستند .

۱۳. قید تمنا: قیود تمنا نیز همان قیدهای فارسی هستند .

۱۴. قید تشبیه : قیود مغایر فارسی در این گروه عبارتند از:

- نزه nêzê = مانند ، همچنین .
- نه نزه nênzê = مانند این ، اینطور .
- به جور bêjure = به نوعی ، به کردار .
- نه‌جوری nêjûri = اینطوری .
- به سون bêsone = به سان .

۱۵. قید شك و گمان : قیود مغایر عبارتند از:

- گابو gābū = شاید می‌بود .
- گابه gābê = شاید باشد .
- امسابو amsa'bū = می‌توانست باشد .
- اواجه ava'je = گویی .
- نبه nabe = نمی‌شود ، نمی‌تواند باشد .
- ابه abe = آیا می‌تواند باشد ؟
- بمسابه bamsabe = می‌تواند باشد . زمان

حرف

در این زبان بیش از دو نوع حرف وجود ندارد .

۱. حرف ربط یا پیوند .

۲. حرف اضافه .

بنابراین نوع سوم ، یعنی حرف نشانه وجود ندارد . زیرا در این زبان ،

مفعول بدون «را» می آید و چنانچه در جمله ای حرف «را» مشاهده شد معنی برای می دهد که در این صورت حرف اضافه است. ضمناً این حرف «را» بعد از اسمی که متمم «برای» است قرار می گیرد. مثال:

- کتابم حسین را بهور ، $k\acute{e}tabam, hosay, ra, b\acute{e}hovar$ = کتاب را

برای حسین آوردم .

- شویدمه را وادش ، $\acute{s}eviy\acute{e}d-m\acute{e}-ra-va'd\acute{e}š$ = پیراهن را برایم دوختی .

حرف ربط :

در این زبان به جز یکی دو حرف ، بقیه حروف عیناً همان حرف ربط فارسی

است که با همان لفظ و همان مفاهیم کاربرد دارند . در ذیل به چند اختلاف جزئی

اشاره می شود :

– حرف «اگر» agā تلفظ می‌شود .

– به جای حرف ربط «خواه» از فعل «گاده» ga'dē در زمان و شخص مورد نظر استفاده می‌شود . یعنی در ماضی از : «مگا» maga' ، دگا ، daga' ، یگا یا yaga' ، ... و در مضارع از «مگ» mage ، دگ ، dage ، یگ ، yage ، ... یا از خلاصه آن ، یعنی «می» mēy ، «دی» dēy ، «تی» yēy ، ... استفاده می‌شود که دارای شخص معین و زمانی مشخص است . مثال :

– مه هر چه شرط بلاغ خوج ته اواج - ته دگ از سخنم پند هاگ و دی که ملال .

mē-har-če-šartē-bēlaqa-xoj-tē-ava'jo

tē-daqa-az-soxēnam-pand-hāge-o-dey-kē-mēlāl .

من آنچه شرط است با تو می‌گویم
تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال

– هم : این حرف زمانی که برای تسویه به کار برده می‌شود به همین صورت استعمال می‌گردد . مثال :

– هم خدا یگ هم خارما ham-xodā-yage-ham-xārma = هم خدا را می‌خواهد و هم خرما را .

در جمله‌ای که معنی «نیز» بدهد به صورت (–م) به اسم یا ضمیر قبل از خود اضافه می‌شود . مثال :

– حسنم یم Hasēnam-bama = حسن هم آمد .

– تم ابو tam-abū = تو هم بیا .

اما اگر در جمله‌ای به جای ضمیر متقابل به کار برده شود ، در این صورت از حرف «یا» به معنی «هم» استفاده می‌شود . مثال :

– یابی موبید ya'bi-mō-bēdid = همدیگر را دیدیم .

– وایابشی va'ya-bēšay = با هم بروند .

– یابی را امری ya'bi-rā-ameray = برای یکدیگر می‌میرند .

حرف اضافه :

پاره‌ای از حروف اضافه در این زبان ، حروف اضافه فارسی است با همان تلفظ و همان مفهوم و کار برد . پاره‌ای نیز یا در میان حروف اضافه فارسی نیست . یا تغییر معنی و مفهوم می‌دهد . ما آن حروفی را که با فارسی تضاد و تباین معنی دارد توضیح می‌دهیم .

۱. «از» و مفاهیم و کاربرد آن : این حرف در جمله‌ای که به معنی و مفهوم «ابتدا» (زمانی یا مکانی) به کار رود به صورت «ا» تلفظ می‌شود و همان مفهوم را می‌رساند . مثال :

– ا آرو تا کاشو بتت ، a-a'-ro-ta, ka'so-bê tato = از آران تا کاشان دویدم .

– اسر صبا تا گل پیشی a - Sarsêba-ta -kâl-piši = از اول صبح تا سر ظهر .

این حرف برای رساندن تفضیل در جمله ، هم به صورت «ا» بر سر مفضل علیه می‌آید و هم می‌تواند به صورت فتحه به آخر صفت تفضیالی بچسبد و تعضیل را برساند . مثال :

– وگل ا آرو وجیج تر vâgol-a-a'-ro-ejijîtera یا وگل وجیج تر آرون vâgol-vêjijîtera-a'-rona = بیدگل کوچکتز از آران است .

این حرف در رساندن مفهوم ملکیت و اثر به صورت «اُ» تلفظ می‌شود و ملکیت و اثر را می‌رساند . مثال :

– نه سرا ا من né-sêra-o-mêna = این خانه از من است .

– کتاب گلسوا سعدی Kêtab-golaso-o-saadiya = کتاب گلستان از سعدی است .

این حرف به علامت متمم «ازی» بسیار کم استعمال است یا شاید اصلاً بدین مفهوم کاربردی نداشته باشد . زیرا اگر بخواهند در جمله از متمم «ازی» استفاده کنند از یکی دو حرف «د» یا «بی» به مفهوم «از» استفاده می‌کنند و این دو حرف در این مفهوم باید حتماً بعد از متمم قرار گیرند . مثال :

– مه اتن $\frac{bi}{da}$ ناترسو = mé-êtêne = من از کسی نمی ترسم .

– مه $\frac{bi}{da}$ واپرس = mé-va'parsê = از من بپرس .

نکته : در این زبان « یای نکره » وجود ندارد، بلکه به جای آن، کسره ای به آخر اسم نکره اضافه می شود. در جمله بالا « اتن êtêne آدمی، کسی » کسره در مفهوم یای نکره به کار رفته است. اما در جمله ی اسم نکره، کلمه « ای = یك » می آید. مثال :

– ای کوشم هاگ I-kowšam-ha'ga یا : ای کوش هوم گ :

I-kowšê-howam-ga = يك كفش گرفتم .

۲. « با » این حرف در این زبان نیست. به جای آن در مفهوم « معیت » و « استعانت » و « به علاوه » از کلمه « خوج » و در معنی « به » از حرف « د » استفاده می شود. مثال :

– خوج ای گل بهارننه xoj-i-gol-bâhâr-nate = با يك گل، بهار

نمی آید. یا :

– خوج ای دس نبه دوه دیون آرگ :

xoj-i-Das-nabe-do-hadiõny-ârga = با يك دست نمی توان دو هندوانه برداشت .

اما فقط در کلمه « با هم » به جای « خوج » از حرف « وا » به معنی « با » و به جای « هم » چنانکه در حرف ربط گفته شد از « یا » استفاده می شود، بنابراین :

با هم = وایا . مثال :

– مه ومحمد وایا بروریم = Mé-o-Mohammad-va'-ya'-borvarim

من ومحمد با هم برادریم .

۳. « بر » : این حرف در بیان وجوب و الزام به صورت فارسی کاربرد دارد، اما در بیان استعلا و ترتیب به کار نمی رود و به جای آن از « د » استفاده می کنند. مثال :

– برهر کی واجب که نماز بخونه ،

bar-harki-vâjêba-kê-nêmâz-bêxone = برهر کس واجب است که نماز

بخواند .

- پیرد پیراشناس = peyar-da-peyare-ešnāso = پدر در پدرش را می‌شناسم .

- کلادسرم شو = kēla-da-sēram-šū = کلاه بر سرم رفت .

۴. «برای» : این حرف در زبان مردم منطقه آران و بیدگل نیست ، زیرا در مفهوم تعلیل ، بیشتر از کلمه‌های «به واسطه ، به خاطر» و در مفهوم مالکیت و غیره از - حرف «را» استفاده می‌شود . مثال :

- به خاطر ای وه نماز بر مسجد نبه هابس

bē-xātērē-i-vā-nmēaz-bar-masjēd-nabe-hābas =

به خاطر يك بی نماز ، در مسجد را نمی‌شود بست .

- مرگ ای جو ای طایف را وس ،

margē-i-jēvo-i-tayēf-rā-vēsa =

مرگ يك جوان برای يك طایفه بس است .

۵. «به» : در معنی «معیت» و «مصاحبت» بیشتر به جای این حرف از «د» استفاده می‌شود . ولی در سایر مفاهیم از خود «به» استفاده می‌شود . مثال :

- مه و ته بر علیه نه د یا موساته ،

mē-o-tē-bar-aleyhē-nē-da-ya'-mo-sāta =

من و تو بر علیه او ، با هم ساخته ایم .

۶. «بی» این حرف در مفهوم «نفی» و «سلب» استعمالش بسیار اندک است . در این معنی‌ها ، از کلمه «وه = vā» استفاده می‌شود . لفظ «بی» در این زبان چنانکه قبلاً هم اشاره شد - به دو معنی «از» و «دیگر ، دیگری» کاربرد دارد ، مثال :

- جز ته که از دل مه وه خبره - هر که بی‌ه غم دل مه دونه ،

joz-tē-kē-az-dēlē-mē-vā-xēbēre = har-kē-bi-ha-qēmē-dēl-mē-zone .

به جز تو که از دل من بی خبر هستی ، هر کس دیگر که هست غم دل مرا می‌داند .

۷- «د» : این حرف در بین حروف فارسی نیست ، اما در این زبان به معانی «از» ، «به» ، «بر» و «در» کاربرد دارد . چنانکه در مثال بالا تا کنون مشاهده شده است . به مثالهای زیر توجه کنید :

- که د واپرس $k\bar{e}-da-va'-parso =$ از کی پرسم ؟ .
 - د که واج $da-k\bar{e}-va'-jo =$ به کی بگویم ؟
 - د رو دهن بقو $da-r\bar{u}-d\bar{e}hone-b\bar{e}qow =$ برتوی دهانش بزَن .
 - سرا د بیم دید $s\bar{e}ra'-da-b\bar{e}yamdid =$ درخانه دیدمش .
 نکته ۸ . زمانی که «د» به مفهوم و معنی «از» به کار می رود بعد از متمم می آید.
 مثال :

- علی د هاگ $Ali-da-ha'ge =$ از علی بگیر .
 ولی در مفهوم «به» و «بر» پیش از متمم می آید. مثال :
 - د علی وا $da-Ali-va =$ به علی بگو .
 نکته ۹ . در مفهوم حرف اضافه «به» دو حرف «د» و «بی» یکسان کاربرد دارند.
 ۸- «شه» : این حرف که در فارسی نیست به تنهایی قبل از ضمیر مفعولی قرار می گیرد و معنی «به» می دهد. مثال :
 - شه یدم وا $\bar{s}e-y\bar{e}dam-v\bar{a} =$ به تو گفتم .
 ولی گاهی با یکی از دو حرف «د» یا «بی» متمم را در وسط می گیرند و بسا هم معنی «از» می دهند. به این مثال ، توجه فرمایید !
 - شه ید بی واوم پرسا $\bar{s}e-y\bar{e}d-bi-vovam-pars\bar{a} =$ از تو پرسیدم .
 در این مثال ، «شه» قبل از ضمیر مفعولی «دال» و حرف «بی» بعد از آن قرار گرفته و هر دو با هم معنی «از» می دهند.
 ۹- «مگر» : این حرف «مگ $m\bar{e}ga$ » تلفظ می شود .
 ۱۰- «وا» : این حرف، معنی «با» می دهد و توضیح کافی در بخش ونداها در باره آن داده شد.

وندها

وندها - اعم از پیشوند، میانوند و پسوند - در این زبان نیز مانند فارسی با کلمات می آیند و تغییر معنی می دهند. از «وند» ها، آنچه با وندهای فارسی مشابه است نیاز به توجیه و تفسیر نیست، ولی آنچه با فارسی مغایر است توضیح داده خواهد شد.

الف - پیشوندها : این وندها را - اعم از فعل ساز، صفت ساز، قید ساز - تڤك بررسی کرده، تلفظ و کاربرد هر يك را توضیح می دهیم :

۱. آد : این پیشوند که در فارسی نیست و تقریباً معادل «بر» و «ور» فارسی است جلوی فعل ساده می آید و فعلی پیشوندی با معنی جدید می سازد. مثال :

- گته gaté = گرفتن .

- آر گته Ar, gaté = برداشتن .

- حمرده hamardé = شکستن .

- آر حمرده Ar, hamardé = ورشکستن .

- پسته Pesté = انداختن .

- آر پسته Ar, Pesté = منسوخ کردن، ورنداختن .

۲. این پیشوند در فارسی نیست و بر سر کلیه افعال ماضی استمراری لازم

و کلیه افعال مضارع اخباری - اعم از لازم و متعدی - می آید و معنی «می» می دهد. مثال :

- اتمد = atamêdo = می آمدم .
 - ات = ato = می آیم .
 - اتمدی = atamêdey = می آمدید .
 - اخوری = axorey = می خورید .
 - ۳. پ ، با ، باز ، بر : تقریباً در همان معنی و مفهوم های فارسی و بسا همان تلفظ کاربرد دارند .
 - ۴. بی : به جای این پیشوند ، از «وه» که در اصل ، «وی» بوده ، بسا همین معنی استفاده می شود .
 - ۵. در : این پیشوند، هر جا در مفهوم خود، کلمه «در» باشد، با همین تلفظ و معنی بر سر فعل می آید . مثال :
 - در گر = darger = در گیر .
 - در پشته = darpešté = کوبیدن .
 - ولی هر جا به معنی «بیرون» یا «بالا» باشد، از «بر» استفاده می شود . مثال :
 - خورشید برام = xoršid barama = خورشید در آمد .
 - کتاب قفس دبر آر = kêtâb-qêfês-da-bêrar = کتاب را از قفسه بیرون بیاور .
 - ۶. پا : این کلمه نیز مانند پیشوندی بر سر فعل می آید و معنی جدید می سازد .
- مثال :
- بده = bodé = بودن .
 - پا بده = pa, bodé = بلند شدن .
 - گته = gaté = گرفتن .
 - پا گته = pa, gaté = پا گرفتن برف ، بر پای ایستادن .
 - ۷. ذرا : فقط در کلمه «فراخور» استعمال می شود .
 - ۸. فراز : این پیشوند ، مورد استعمال ندارد .
 - ۹. فرد : موارد کاربرد ، همانند فارسی است .
 - ۱۰. لا : فقط در کلمه «لامذهب» کاربرد دارد و در بقیه موارد، به جای آن از پیشوند «وه» استفاده می شود .
 - ۱۱. م : مانند فارسی بر سر افعال می آید و فعل نهی می سازد .

۱۲. ن، نا: در همان مفاهیم فارسی کاربرد دارند.

۱۳. و: یکی از پیشوندهای بسیار مهم است که در مفاهیم مختلف بر سر فعل می‌آید و پرکارترین پیشوند این زبان است.

به مثال زیر، بدقت نگاه کنید و پیشوندهای معادل آن را ببینید. مثال:

- پرساده = parsa'dé = رسیدن.

- واپرساده = vâ-parisa'dé = پرسیدن.

- خورده = xardé = خوردن.

- واخلورده = vâ-xardé = نوشیدن مایع.

- برده = bardé = بردن.

- وابرده = vâ-bardé = حل کردن چیزی در آب یا مایع دیگر.

- کرده = kardé = انجام دادن یا عمل کردن.

- واکرده = vâ-kardé = باز کردن در، یا چیزی.

- داده = da'dé = دادن.

- واداده = vâ-da'dé = لم دادن، تکیه دادن.

- ناده = na'dé = نهادن.

- واناده = vâ-na'dé = جا گذاشتن، فراموش کردن.

- بقاته = bēqa'té = زدن.

- وابقاته = vâ-bēqa'té = وازدن.

(به جدول نمودار افعال و معانی آنها نگاه کنید).

۱۴. در: این پیشوند در این زبان، معنی «پیش» می‌دهد. مثال:

- گته = gaté = گرفتن.

- ورتگته = var-gaté = پیش گرفتن.

- ناده = na'dé = نهادن.

- ورناده = var-na'dé = پیش گذاشتن، پیش کردن.

۱۵. ها: این پیشوند، بر افعال تقریباً در همان مفاهیم «وا» عمل می‌کند. مثال:

- کرده = kardé = کردن.

- ها کرده = ha'-kardé = در را پیش کردن. بستن در.

- گته gaté = گرفتن .
- ها گته ha'gaté = گرفتن .
- رشته rešté = رسیدن .
- هارشته ha'rešté = رسیدن .
- خاته xa'té = خوابیدن .
- هاخاته ha'xa'té = خوابیدن .
- روته ruté = فروختن .
- هاروته ha'ruté = جاروب کردن ، روفتن .
- ناده na'dé = نهادن .
- هاناده ha'na'dé = به زمین گذاشتن ، ها کردن .
۱۶. هم : در کلماتی که مفهوم همسانی و همانندی می دهند چون : همدل ، همراز ، همسر ، همنشین ، مانند فارسی از پیشوند «هم» استفاده می شود. اما در دو کلمه (یکدیگر ، باهم) و در ترکیب فعلی از کلمه «یا» به مفهوم «هم» استفاده می گردد . مثال :
- یابی ya'bi = یکدیگر .
- وایا va'ya' = با هم .
- بقاته bêqa'té = زدن .
- یا بقاته ya'bêqa'té = بهم زدن ، مخلوط کردن .
- ناده na'dé = نهادن .
- یا ناده ya'na'dé = روی هم نهادن پلکهای چشم . برهم نهادن کتاب .
۱۷. یا : این پیشوند، چنانکه در بالا به آن اشاره شد، گاهی معنی «هم» می دهد و گاهی نیز در ترکیب با بعضی افعال، معنی «جا» می دهد. مثال :
- یا کرده ya'kardé = جا کردن .
- یا گته ya'gaté = جا گرفتن .
- یا خرده ya'xardé = جا خوردن ، یکه خوردن .
- ب. میانوندها : در این زبان نیز مانند فارسی «ا» و «وا» میانوند هستند ، با همان مفاهیم و کاربرد و تلفظ .

ج. پسوندها : پسوندهای این زبان ، اکثر همان پسوندهای فارسی است

با همان مفاهیم و همان کاربرد. در زیر به توضیح تفاوت‌های جزئی اشاره می‌شود :

۱. الف ، آد ، آسا ، اک ، آگین : این پسوندها در این زبان نیز عیناً فارسی تلفظ و کاربرد دارند .

۲. ان ، بان ، دان ، سان ، گان ، مان : تلفظ «ان» ، آخر این پسوندها به صورت (۲) و هنگام اضافه به صورت (۲ن) تلفظ می‌شود، ولی کاربرد آنها همان کاربرد فارسی است . مثال :

- باغبان = baqčbo

- آتشدان = atašdo

- خانم = xanêmo

۳. انه ، کده ، گانه ، نده ، واده : کلماتی که در فارسی به «ه» بیان حرکت ختم می‌شوند ، هنگام تلفظ ، ابتدا «ها»ی بیان حرکت حذف می‌شود . پس از آن ، حرف قبل از حرف پایانی را «مد» می‌دهند. تلفظ این پسوندها هم از این قاعده جدا نیست . مثال :

- شن = šōn

- دانشکده = daneškēd

- خوانند = xanānd

- گوشوآر = gūšvā'r

۴. انی ، چه ، چی ، زاد ، ساد : (ك) ، گاد ، گاه ، گر ، گین ، لاخ :

این پسوندها ، دارای همان تلفظ و همان مفهوم و کاربرد فارسی هستند .

۵. م : این پسوند ، به صورت م تلفظ می‌شود .

۶. مین : به صورت مین و در هنگام اضافه به صورت «امین» تلفظ می‌شود.

۷. مند ، نا ، ناک ، د ، داد ، دیش : با تلفظ و کاربرد فارسی .

۸. - : این پسوند ، در این زبان وجود ندارد . در این باره قبلاً توضیح

داده شد .

۹. ی ، یت ، ین : دارای تلفظ و کاربرد فارسی .

۱۰. یه : این پسوند که مأخوذ از عربی است به صورت «بی» با «مد» کنار
برد دارد . مثال :

- ترکی ، خطاری ، زیدی ، هجوی .

نکته : پیشوند «ها» در اکثر افعال ، هیچ معنی نمی دهد ، بلکه فقط برای
زیبایی می آید . پیشوند «وا» نیز در پاره ای افعال ، همین خصوصیت را دارد . مثال :

- رشته rešté ، هارشته = رسیدن .

- پشته pešté ، هاپشته = کوبیدن .

- نوشته něvešté ، وانوشته = نوشتن .

خ

جمله و ترتیب ارکان آن

در این زبان اگر فعل جمله ماضی لازم یا مضارع باشد چون شناسه فعل مانند فارسی بعد از ماده یا بن می آید ترتیب و توالی ارکان به صورت فارسی است ، ولی اگر فعل جمله ماضی متعدی باشد به علت اینکه شناسه های افعال ماضی متعدی قبل از ماده فعل می آیند تغییراتی در ارکان جمله رخ می دهد که در ذیل به آن اشاره می شود .

۱، در جملاتی که مفعول ، ضمیر متصل و فاعل ، همان شناسه فعل باشد ارکان جمله به صورتهای زیر خواهد بود :

الف - اگر فعل ، فقط «مفعول رایی» نیاز داشته باشد ، (مانند : دیده = دیدن ، کیناده = فرستادن ، هورده = آوردن) بر عکس فارسی که در جمله ابتدا فعل ، بعد ضمیر فاعلی ، بعد ضمیر مفعولی می آید عمل می شود. یعنی ابتدا ضمیر مفعولی ، بعد ضمیر فاعلی و بعد ماده یا بن فعل می آید . مثال :

- بدم دید $bê - dam - did$ = دیدمت .

- بمد کینا $bê - med - kinā$ = فرستادمت .

- بمویوهور $\text{bê - mo - yo - Hovar}$ = ما را آوردند .
 در سه جمله فوق ، ابتدا «بای زینت» ، بعد ضمیر مفعولی (د- م - مو) و
 بعد ضمیر فاعلی (م - د- یو) ، سپس ماده یا بن فعل (دید - کینا - هور) آمده است .
 ب - اگر فعل به جز «مفعول رایی» مفعول یا متمم «به» ای نیز بخواهد
 (مانند : دانه = گفتن ، بقاته = زدن) ابتدا «شه» به معنی «به» بعد «ی» قاب ، بعد
 ضمیر مفعولی ، آنگاه شناسه یا ضمیر فاعلی و بعد ماده یا بن فعل می آید . مثال :

- شه یدم وا še-yê-dam-va = به تو گفتم .

- شه یمد بقات še-yê-méd-beqāt = مرا زدی .

ج - اگر فعل به جز مفعول رایی ، متمم یا مفعول «برای» بخواهد ، مانند
 (هورده = آوردن . کیناده = فرستادن) ابتدا «شه» بعد «ی» قاب ، بعد ضمیر متممی ،
 بعد حرف اضافه «را» به معنی «برای» بعد مفعول ، بعد «بای زینت» یا ضمیر فاعلی
 و بعد ماده فعل می آید . مثال :

- شه ید را کتآبم بهور $\text{še-yéd-rā-ketābam-bê-hovar}$ یا :

- کتاب شه ید را بم هور $\text{kētāb-še-yéd-rā-bam-hovar}$ = کتاب

را برایت آوردم .

- شه یم را قلمد بکینا $\text{še-yam-rā-qêléméd - bê - kina}$ یا :

- قلمد شه یم را بکینا $\text{qêléméd-še-yam-rā-bê-kina}$ = قلم را

برایم فرستادی .

نکته ۱. «ی» قلب ، در حقیقت ضمایر متصل متعدی (م - د ، د - ی ، ی - مو ،

دو - یو) بوده که در حالت اضافه به اسم یا ضمیر مفعولی ، این فتحه (ـَ) قلب

به (ی) می شود و (یم - ید - یی ، و ...) حاصل می شود .

نکته ۲. بعضی افراد ، برای اختصار در کلام یا تلخیص در چنین مواردی از

آوردن «ی» قلب خودداری می کنند و جمله را به صورت :

- شه دم وا še-dam-va = به تو گفتم .

- شه دم بقات še-dam-bê-qāt = به تو زدم .

تلفظ می کنند .

نکته ۳. اگر فعل ، به جز مفعول رایی متمم یا مفعول «ازی» بخواهد ، مانند

واپرساده = پرسیدن . هاگنه = گرفتن . گاده = خواستن) ابتدا «شه» به معنی «از» بعد ، «ی» قلب ، بعد یکی از دو حرف اضافه «د - بی» به معنی «از» ، بعد ضمیر مفعولی ، بعد ضمیر فاعلی و بعد ماده فعل می آید. مثال :

- شه ید د واوم پرسا še-yéd-da-vo-vam-parsā
 یا :
 - شه ید بی واپرساد še-yéd-bi-va'-parsa'do

از تو پرسیدم .

- شه ید ^دبی هاوم گک Hovamga še-yéd-^{da}bi Hovamga
 = از تو گرفتم .

- شه ید دمگا še-yéd-da-mayā
 یا :
 - شه ید بی مگا še-yéd-bi-magā

از تو می خواستم .

۲. هرگاه مفعول ، اسم ظاهر و فاعل ، شناسه یا ضمیر متصل باشد ، مانند :
 (دیده = دیدن. هورده = آوردن. ریده = خریدن) ابتدا مفعول یا «بای زینت» ،
 بعد ضمیر فاعلی و بعد ماده فعل می آید . مثال :

- حسنم بدید Hasēnam-bēdid
 یا :
 - حسن بمدید hasan-bamdid

حسن را دیدم .

- کتاب بدهور kētab-bēd-hovar
 یا :
 - کتابد بهور kētabēd-bēhovar

کتاب را آوردی .

- کوش موبرید kowšē-mo-bērid
 یا :
 - کوش بمورید kowšē-bēmorid

کفش را خریدیم .

نکته ۴. به طوری که هم در جملات بالا مشاهده شد و هم در بخش حروف به آن اشاره گردید «رای» نشانهٔ مفعولی در این زبان نیست و مفعول در جمله بدون علامت است. چنانچه در جمله‌ای حرف «را» به کاررفته باشد معنی «برای» می‌دهد که در این صورت، حرف اضافه است نه حرف نشانه. ولی متمم‌ها، همیشه با حرف اضافه «د- بی-را» به معانی «از، به و برای» همراهند. مثال:

- علی د واپرساد Ali-da-va'parsa'do
 یا :
 - علی بی ووم پرسا Ali-bi-vovamparsa

از علی پرسیدم.

- د علی یم و da-Ali-yamvā = به علی گفتم.
 - علی را بم‌هور Ali-ra-bamhovar = برای علی آوردم.
 نکته ۵. چنانکه در بخش حروف اضافه هم گفته شد، حرف اضافهٔ «د» اگر قبل از متمم بیاید معنی «به» و اگر بعد از متمم بیاید معنی «از» و «در» می‌دهد.
 مثال:

- د علی یم و da-Ali-yamvā = به علی گفتم.
 - علی د ووم پرسا Ali-da-vovamparsa = از علی پرسیدم.
 - کاشود اوو ka'sho-da-ūve = در کاشان نشسته است.
 نکته ۶. در این زبان، یکی دو نمونه فعل یافت می‌شود که هم با شناسه‌های لازم و هم با شناسه‌های متعدی صرف می‌شوند. از جمله: (واپرساده = پرسیدن).
 مثال: علی د واپرساد Ali-da-va'parsado یا: علی د ووم پرسا،
 Ali-da-vovamparsa = از علی پرسیدم.

اگر فاعل اسم ظاهر یا ضمیر منفصل و مفعول نیز اسم یا ضمیر باشد ابتدا فاعل (اسم ظاهر یا ضمیر) بعد مفعول (اسم یا ضمیر) بعد شناسهٔ فاعلی، بعد مادهٔ فعل می‌آید. مثال:

- محمد و علی، حسن یوبهور،
 = Mohammad-o-Ali-Hasan-yo-bēhovar
 محمد و علی، حسن را آوردند.

- علی و احمد ته یو بکینا Ali-o-Ahmad-tê-yo-bêkina = علی و احمد تو را فرستادند .

- مه و ته ، حسن موبدید ، mé-o-tê-hasan-mo-bêdid = من و تو ، حسن را دیدیم .

- شم ها ، هم ها دوبیوش ، šêmê-hâ-bêmê-hâ-do-bêuš = شماها ، ماها را یافتید .

- نوهو ، نمی هایو بورجنا ، nû-hû-nêmi-hâ-yo-bêvêrejêna = آنها ، اینها را فراری دادند .

اگر فاعل اسم ظاهریا ضمیر منفصل باشد و مفعول نیز یکی از این دو باشد ، حال اگر ضمیر مشترکی برای فاعل جمله به صورت تأکید بخوایم بیاوریم ابتدا فاعل ، بعد ضمیر مشترك تأکیدی ، بعد مفعول ، بعد شناسه ، بعد ماده فعل می آید . مثال :

- مه خام علی یم بکینا ، mé-xām-ali-yam-bêkina = من خودم علی را فرستادم .

اگر فاعل ، ضمیر مشترك و مفعول ، اسم یا ضمیر باشد ، ابتدا فاعل (ضمیر مشترك) بعد مفعول (اسم یا ضمیر) بعد شناسه ، بعد ماده فعل می آید . مثال :

- خام علی یم بدید ، xām-ali-yam-bêdid = خودم علی را دیدم .
- خاد کتابد بهور ، xād-kêtabéd-bêhovar = خودت کتاب را آوردی .

بخش دوم:

غزلیات و ترانه‌ها

الف - غزلیات



سرو را که بر نسه به میخون خراب

xêrab meyxôn bê nasê bère kê rā sêrove

نه دل را که نهه نعره مستون کباب^۱

kêbab mastôn naarêyê nêha kê rā dêle nê

نه لب را که نبوساد لب جوم به عامر

amr bê jom lêbê nebûsa'da kê rā lêbe nê

مجه اگوش که نشن ز نه خون جواب^۲

jêvâb xôn ne zê natašne kê ağuš mêje

زاهد را که نشوشتسه به می جومه ی زهد

zohd jomêyemeyê bê nešûştasê kê rā žahêde

کاخ عامر بیو از سیلو افسون خراب^۳

xêrab afsôn seylow az bêbû amre kâxê

(۱) خانه‌ای را که دری نیست به میخانه خراب آن دلی را که نیست نعره مستانه کباب

(۲) آن لبی را که نبوسیده لب جام به عمر مزنا نگشت که نشنوی از این خانه جواب

(۳) زاهدی را که نشسته است به می جامه زهد کاخ عمرش شده از سیلاب افسانه خراب

عارف که نبند دردیکش میکند هو
 ho meykêdê dordikəšê nêboda kê arêfe
 حاصل عامر بید نزه دیون بر آب^۴
 ab bar divôn nêzé bēboda amre hasele
 بوسی زجیل و نه بد خرافات ز پا
 pa' zê xêrafât bādê ne o zəjil bēvəsay
 رو حق گک و سر از کعبه و بتخون بتاب^۵
 bētab botxôn o kaabê az sêr o ge haq rovê
 تا ترا سیرت دب و ریا جوم به تن
 tan bē jôm riyâ o deba sirêtê tērâ ta
 کی برک ز رخ دلبر جانتون نقاب^۶
 nêqâb ja'nôn délbêrê roxe zê bêrake key
 خرق و تسبیح و سجاده ز گمنام هاگک
 ha'ge gomnam zê sajjā'd o tasbêh o xerqê
 ساقیا در عوض شهد دو پیمون شراب^۷
 šerâb peymôn do šedê avêze dar saqiya

۴ حاصل عمر نموده است چو دیوانه براب
 راه حق گیر و سراز کعبه و بتخانه بتاب
 کی بر افتد ز رخ دلبر جاسانانه نقاب
 ساقیا در عوضش ده تو دو پیمانه شراب

۴) عارفی که نشده درد کش میکند ها
 ۵) بگسل زنجیر و این بند خرافات ز پای
 ۶) تا تو را سیرت دیو است و ریا جامعه به تن
 ۷) خرقة و سجه و سجاده ز گمنام بگیر



ای نگا د جسم و جونم بست

bēsot jonême o jesm da nêgā i

خوج شرآر اسخونم بست^۱

bēsot osêxonême šērā're xoj

مگا از رو سین آه آرکش

arkəšo ahe sin rû az maga

رو گلم آه و فغونم بست^۲

bēsot fêgonême aho gêlam rû

اشک بم تا اتش خاموش کر

kêre xamûš ataš tā bama ašk

آروروا دیدگونم بست^۳

bēsot didêgonême ārverowa

با شراری استخوانم را بسوخت

در گلو آه و فغانم را بسوخت

شعله ور شد دیدگانم را بسوخت

(۱) ازنگاهی جسم و جانم را بسوخت

(۲) خواستم از سینه آهی بر کشم

(۳) اشک آمد تا آتش را خاموش کند

شرح احوال دل مه بعد نه

né baada mé dêlê ahvalê šarhê

بی نشن چون زبونم بست^۴

bêşot zêbonême čun natâšne bi

مگا ساجو قصه دل آشکار

ašêkar dêl qesêye sājo magā

ای اشارت د بیونم بست^۵

bêşot biyonême da eša'rat i

یگا رو دنیا د مه گمناما بو

bo gomnama' mé da donya' rû yagā

نرا بو نام و نشونم بست^۶

bêşot nêşonême nāmo bû nérā

دیگر نمی‌شود چون زبانم را بسوخت

با يك اشاره بیانم را بسوخت

برای این بود که نام‌ونشانم را بسوخت

(۴) شرح احوال دلم را بعد از این

(۵) خواستم تا قصه دل آشکار کنم

(۶) می‌خواست در دنیا که من گمنام باشم



خی بشو از دل و در سین غم یار بمد

bēmōd yar qēme sīn dar o dēl az bēšū xū

اثر اشك شو بر دیم و رخسار بمد^۱

bēmōd roxsār o dūm bar šowo aškē ēsērē

شو چر دل مه اشك بصر بو و دریغ

dēriq o bū bēsar aškē mé dēlō črovē šow

چشمون اشك بخشکا و دلم تار بمد^۲

bēmōd tar dēlam o bēxoškā ašk čašmonē

هر کی بچید گل مه ز درخت عامرم

amram dēraxte zē mé gole bečid ki har

گل نمچید و به دسون دلم خار بمد^۳

bēmōd xār dēlam dasonē bē o hamčid gole

اثر اشك شبان بر روی و رخسار بماند

چشمه‌های اشك بخشکید و دلم تار بماند

گل نمچیدم و بر دستهای دلم خار بماند

(۱) خون از دلم رفت و در سینه غم یار بماند

(۲) شب چراغ دل من اشك بصر بود و دریغ

(۳) هر کسی چید گلی من ز درخت عمرم

مردمو دس در آغوش نگارن در خو

xow dar nêgâran âqûşê dêr das mardêmo

چشم مه همدم پروین ببو بیدار بمد^۴

bêmôd bidâr bêbû parvin hamdêmê mé çaşmê

تک تک جگر ارجو به دامون فراق

fêraq dâmonê bê arejo jêgêr tîkê tîkê

تا که ور مه د بشو و بر اغیار بمد^۵

bêmôd aqyar bêre o bêşu da mé var kê ta

عاشقون اکش پاک به تیغ ابری

abrû tiqê bê pak akoşe aşêqone

وس نهه هنییم بر سر کشتار بمد^۶

bêmôd koştâr sêrê bar hênüyam naha vêse

بر سر دار چو گمنام یوبر یوا

yavâ yovabar gomnam ço dâr sêrê bar

گر چه منصور نمد اما سر دار بمد^۷

bêmôd dâr sêrê ammâ nêmôd mansûr çe gar

چشم من همدم پروین شد و بیدار بماند

تا که از نزد من رفت و نزد اغیار بماند

برایش هنوز کافی نیست بر سر کشتار بماند

گر چه منصور نماند اما سر دار بماند

(۴) مردمان دست در آغوش نگارند به خواب

(۵) پاره پاره جگر می ریزم به دامن فراق

(۶) همه عاشقانش را به تیغ ابرو می کشد

(۷) بر سر دار چون گمنام را می بردند می گفت



سر هم آشنا بوا خدا بیگون کشو

kēšū bigōn xodā bēva ašēna hēmeserrē

عاقلم در بد کرد ای خدا دیون کشو^۱

kēšū divōn xodā ey karda bēde dar āqēlam

یوبکر مسجد مسلمو نو چو دوکون معاش

mēāš konēdo čō no mosalmo masjéd yobēkr

نامسلمونو بواجی جانب میخون کشو^۲

kēšū meyxōn janēbē bēa'jcy namosalmono

کعبه آرردا بو از حجاج و حق نی د بشو

bēšū da. nū haq o hojāj az bu āzōrda' kaabē

کاهنا مه مستطیع ته بوا بتخون کشو^۳

kēšū botxōn bēva tē mostētio mé kahēna

(۱) سرمارا آشنا گفت ای خدا بیگانه کجاست عاقل مراد در بند دارد ای خدا دیوانه کجاست

(۲) چون مسجد را مسلمانان دکان معاش کرده اند نامسلمانان بگویند جانب میخانه کجاست

(۳) کعبه از حجاج آررده شد و خدا از آنجا رفت کاهنا من مستطیعم بگو بتخانه کجاست

رخت توحید از نزه زهد ریایی رگابو
 rəga'bu riyayi zohdê nêze az towhid raxtê
 ساقیا نم رختو هاگ و بوا پیمون کشو^۴
 kêşu peymôn bêva o ha'ge raxto nê m sāqiya

زاهد افسونه خون موهوم دیووه
 dayovêhe mowhûm xon afsonê zahêdê
 نه فلاطون د کباشو غار و نه افسون کشو^۵
 kêşu afsôn nê o qâr kiyaşu da fêlatûn nê

عشق مجنون یگ و راه بیابون عمل
 amal biyabone rahe o yage majnûn eşp
 در طریقت رهرو کو عاشق فرزون کشو^۶
 kêşu farzôn âşêqê kû rahrowe têriqat dar

چشم بینو کشو تا یار وین وه حجاب
 hejâb vê vine yâr tâ kêşu binove çaşmê
 دیده دل نهسه گمناما موا جانون کشو^۷
 kêşu jânôn mêvâ gomnâma nêhasê dël dîdê

- (۴) جامه توحید از چنین زهد ریایی رنگ شد
 (۵) زاهد افسانه خوان موهوم می‌بافد به هم
 (۶) عشق مجنون می‌خواهد و راه بیابان عمل
 (۷) چشم بینایی کجاست تا یار ببیند بی حجاب
- ساقیا این جامه‌ها بستان و بگو پیمانه کجاست
 آن فلاطون کجاست آن غار و افسان کجاست
 در طریقت رهروی کو عاشقی فرزانه کجاست
 دیده دل نیست گمناما مگو جانانه کجاست



ساقی اشو چه محفل دار
da're mahfele čê ešow sâqi

مجلس باب هر دل دار^۱
da're dele har bâbê majlese

عابد و شیخ و مفتی و زاهد
zâhed o mofti o šeyx o âbed

هر کی هر یا که مشکل دار^۲
da're moškele kê ya' har ki har

دور یا گرد و جم د ای دس
das i da jom o gerd rêya'dowrê

دس بی لو کاکل دار^۳
da're ka'kole lovê bi dasê

مجلسی باب هر دل دارد
هر کس هر جا که مشکلی دارد
دست دیگر لای کاکالی دارد

(۱) ساقی امشب چه محفلی دارد
(۲) عابد و شیخ و مفتی و زاهد
(۳) دورهم جمع و جام در یک دست

عارف از بسکه بیقات می
 mey bebêqa'ta vaske az âref
 سر ز پا به تغافل دار^۴
 da're tēqāfole yé pa' zē sar
 مخ و مغوّج و راهب و راجا
 rājā o rāheb o moqvāč o moq
 هر کی از واد حاصل دار^۵
 da're hasele vā'd az ki har
 لبون عاشقو ز بوسون داغ
 daq būsonē zē ašēqo lēbonē
 سیر و سوجه چه تاول دار^۶
 da're ta'vele čē sūjē o sūr
 بد در فکر نه که ساقی باز
 bāz sāqi kē né fekrē dar bodo
 در آتش بی چه فلفل دار^۷
 da're fēlfele čē bi ataš dar
 که به خند یوا ابو گمنام
 gomnām abū yava xānde bē kē
 دل واکر که تم دل دار^۸
 da're dēle tām kē va'kēr dēle

سر ز پا گم کرده تغافل دارد
 هر کس از بساده حاصلی دارد
 سرخ و سوزان چه تساوی دارد
 در آتش دیگر چه فلفلی دارد
 دلی واکن که تو هم دلی داری

(۴) عارف از بسکه می زده است
 (۵) مخ و مغبجه و راهب و راجا
 (۶) لبهای عاشقان از بوسه‌های داغ
 (۷) در این فکر بودم که ساقی دوباره
 (۸) که با خنده بامی گفت یا گمنام

۶

درد هجرون ته جون من و جون اکر
 akêre jon və mēne jonê tē hejronê dardê
 من داره وارد درد وه درمون اکر^۱
 akêre darmon və dardê va'rêdê da're mēne
 وسکه هی تیر غمد گناده بر پیکر دل
 dél peykêrê bar gena'da qēméd tirê hey vaske
 جفت پلاش دل زارم خون خون اکر^۲
 akêre xon xon za'rême dëlê palā's jéftê
 مگا ای بار به و خبر از دل بگر
 bēgere dél az xêber o bēhe bār i magā
 بوین غم ته چه وا نه دل دیون اکر^۳
 akêre divōn dëlê né va' çê tē qam bēvine

- (۱) درد هجرون تو جان مرا بی جان می کند مرا دارد وارد درد بیدرمان می کند
 (۲) بسکه هی تیر غمت خورده بر پیکر دل مثل آبکش دل زار مرا سوراخ سوراخ می کند
 (۳) می خواستم یک بار بیایی و خبر از دل بگیری ببینی غم تو چه با این دل دیوانه می کند

اواجی هر یا که ویرۆنابه جغد اطلب
 atêlêbe joqd virōnabe kê ya' har ava'jay
 جغد هجرون ته نه دل من ویرۆن اکر^۴
 akêre virōn mēne dēl né tē hejronê joqdē
 هر کی را یار ارجه می شادی د قدح
 qêdeh da šādi meye areje yāre rā ki hare
 یار مه خیی عوض می د رو پیمۆن اکر^۵
 akêre peymōn rû da mey avêzê xû mé yārê
 مثل نه که آسمو جز مه اته بیی نیوش
 nêyûš biye êtê mé joz āsemo kê né meslê
 که نزه مخ مه هوپش و هبۆن اکر^۶
 akere hêbōn o hovapeše mé mox nezé kê
 من گمنام کیا پیدا وا کرده ندونو
 nêzono va'karda peyda' kiya' gomnāme mênê
 تا که خینم برجه نه من حیرۆن اکر^۷
 akêre heyrōn mēne né bêreje xūnam kê ta

- (۴) می گویند هر کجا ویران شد جغد را طلب می کنند
 (۵) برای هر کس یارش می شادی در قدح می ریزد
 (۶) مثل اینکه آسمان جز من کس دیگری نجست
 (۷) من گمنام را کجا پیدا کرد نمیدانم
 اما جغد هجران تو دل مرا ویران می کند
 یار من خون بجای می در پیمانه می کند
 که اینگونه مغز مرا می کوید و همیان می کند
 تا خون مرا بریزد این مرا حیران می کند



جون خاد و شتر نه بی من آزار مکر
 mēkêr a'zâr mēne bi né veštêra xād jonê
 بعد نه فکر اذیت د من زار مکر^۱
 mēkêr zâr mēnê da êziyat fékrê né baada
 مند که خوار بکرد پالی مردم بی وس
 vêsa bi mardam pali bēkarda xâr kê mēned
 در پی خواری مه خاد نزه خوار مکر^۲
 mēkêr xâr nêzé xāde mé xa'riyê peyê dar
 بمشنید بوات یکش و اورجو
 avêrejo vo yakošo bévâta bamšênida
 اکش حرف حسابی چبی افرا مکر^۳
 mckêr efrâr çêbi hasa'bi harfê akoše

- (۱) ترابه جان خودت بیشتر از این مرا آزار مکن بعد از این فکر اذیت به من زار مکن
 (۲) مرا که پیش مردم خوار کردی دیگر بس است برای خوار کردن من خودت را چنین خوار مکن
 (۳) شنیده‌ام که گفته‌ای او را می‌کشم و فرامی‌کنم می‌کشی حرفی حسابی دیگر فرار مکن

مه که چون شمع اسوج رزه‌رز تا بمر
 béméro tā rezêrêz asûjo šamae čün kê mé
 ته مکش زحمت و بر قتل مه اصرار مکر^۴
 mēkēr srār mé qatlê bar o zahmēt mēkēš tē
 اواجن بعد نه دی دس ز خینم بکش
 bēkēše xūnam zê das dey né baada ava'jan
 هر کار دگت بکر مرگت مه نه کار مکره
 mēkēr kār né mé mārge bēkēr dage ka're har
 چشم مسد که شبیخون ابقو همه‌شا
 hamêša abēqowe šebixūn kê maséd čašmē
 خوی وسه همدس نه زلفون طرار مکر^۵
 mēkēr tarrār zēlfonē nē hamdasē vesa xoy
 تیغ ابری که هودا د کف زگی مس
 mas zāgiyê kēfê da hovédakê abrū tiqē
 شهر دخی بکشاد چبی انکار مکر^۶
 mēkēr enkār čēbi bēkēša'da xū da šahre
 هر کی گمنام نهه بکش اچکی نفم
 nēfame očki bekoše nēha gomnām ki har
 ترسو رسوا بیه نه کارو بی تکرار مکر^۷
 mēkēr tekrār bi ka'ro né bēbe rosva tarso

(۴) منکه مانند شمعی ذره‌ذره می‌سوزم تا بمیرم تو زحمت مکش و بر قتل من اصرار مکن

(۵) می‌گویند بعد از این می‌خواهی زخونم دست بکشی

هر کاری که می‌خواهی بکن مرگت من این کار را مکن

(۶) چشم مست که همیشه شبیخون می‌زند خودش کافی است همدست آن زلفان طرار مکن

(۷) تیغ ابرو را که دادی به کف زنگی مست شهر را به خون کشیده‌ای دیگر انکار مکن

(۸) هر کس گمنام نیست که او را بکشی و کس نفهمد

می‌ترسم رسوا بشوی این کار را دیگر تکرار مکن



ات ور مه د اش سراغ مه د نگر
 nager da mé sorāqe aše da mé var ate
 لابد داد اجن وخت ات اودر^۱
 avere ate vaxte ajêno dad labodo

اواجی دد جگر نه و چبی داد مجه
 mējé dad čēbi o nê jēgar dādo ava'jay
 مه نمی داد بجس داد شیم د ابر^۲
 apare da šeyam dad bējêno dad nēmey mé

آتش عشق یدوی دلم کباب اکر
 akar kēbab dēlême yēdovi ešqe atēšē
 درد و همهری دیم نا که جونم پاک هاگر^۳
 ha'gere pak jonam kê na dūm vāmehriye dardē

- (۱) می آید از نزد من می رود و سراغی از من نمی گیرد
 لابد داد می زنم زمانی که می آید و می گذرد
- (۲) می گویند دندان به جگر بگذار و دیگر داد مزن
 من نمی خواهم داد بسزنم داد از من می پرد
- (۳) آتش عشقش بتهایی دلم را کباب می کرد دردی مهری را بدان افزود تا همه جانم را ببرد

وسکه خوج شمع غم بموات هر نیمه شوو
 šowo nimê har bamva'ta qême šamaê xoj vaske
 ابرم و اسوج رزه‌رز تا بمر^۴
 bêmere ta rezêrêz asûje o abêrøme
 گل بتشناد غم از زبون مرغ سحر
 sêhar morqê zêbonê az qêmam betašna'da gol
 نهرا دار شوی د بدن اویر^۵
 aviare bêdêne da šêviye da're kéra
 نه که پروین شو بیدار امون تا بصبا
 bêsêba ta amone bidâr šowo parvin kê né
 چشم وه‌خو من اوین و خو نبر^۶
 nabêre xowe o avine mên vaxowê čašmê
 اگ گمنام بکش ز ته دس نکشه
 nakêše dasetê zê bêkoše gomnam aga
 کی ز ته دل‌اوچ چون باید از خوی ودر^۷
 vêdere xoy az bayad čün délavêje tê zê key

(۴) بسکه غمش را هر نیمه شبان با شمع گفتم می‌گریسد و می‌سوزد زره زره تا بمیرد

(۵) گل غم را نیمه شبان از زبان مرغ سحر شنیده است

برای همین دارد پیرهنش را بر بدنش می‌درد

(۶) اینکه پروین شبها تا به صبح بیدار می‌ماند چشم بیدار مرا می‌بیند که خوابش نمی‌برد

(۷) اگر گمنام را بکشی دست از تو بر نمی‌دارد کی ز تو دل می‌کند چون باید از خود بگذرد



در غم هجر ته خوځ اشك بصر ها کموچیش
 kêmočiš ha bêsar aškê xoj tê hejrê qemê dar
 گر نبه اشك مه خوځ خین جگر ها کموچیش
 kêmočiš ha jêgar xünê xoj mé ašk nêbe gar
 چشمون اشکم اگ خشکا به اندر غم ته
 tê qemê andar be xoška' aga aškam čašmonê
 زانی غم به بغل دس به سر ها کموچیش
 kêmočiš ha' sar bê das bêqal bê qam zāniye
 جفت مجنون کموشو سر د بیابو کمونا
 kêmonā biya'bo da sar kêmošū majnūn jéftê
 همدم وحشی یو رو کوه و کمر ها کموچیش
 kêmočiš ha' kêmar o koh rû yo vahši hamdême

- (۱) در غم هجر تو با اشک بصر خواهم نشست
 اگر اشک نباشد من با خون جگر خواهم نشست
- (۲) چشمه‌های اشکم اگر خشک شود در غم تو
 زانوی غم به بغل دست به سر خواهم نشست
- (۳) مثل مجنون خواهم رفت سر به بیابان خواهم گذاشت
 همدم وحشی‌ها در کوه و کمر خواهم نشست

مرغ در دام اسیر که برم بدکید
 bédkida pēram kê ēsiro dam dar morqê
 چه جوری کنج قفس وه بال و پر ها کموچیش^۴
 ha'kêmočiš par o bāl və qēfas kōnjê juri çê
 شو شمع ابرما مه بخنداد به نه
 nê bē bēxanda'do mé abērōmā šamaaē šowe
 نمزونا خام نجو خوج چشمون تر ها کموچیش^۵
 ha'kêmočiš tar čašmonê xoj nējū xām namzonā
 دوا ایروج من از قفس آزاد اکر
 akêre āza'd qēfas az mēne irūje dava'
 تا بکی منتظرد چشم به بر ها کموچیش^۶
 ha'kêmočiš bar bē čašm montēzêréd bēkey ta
 بوانه گمنام از سر رو مه دیر واکری
 va'kērey dūr mé rovê sar az gomname béva'ta
 پاکموبو نه طرف دو نه ور ها کموچیش^۷
 ha'kêmočiš var nê o da tēraf né pa'kēmobū

(۴) مرغ در دام اسیرم که برم را کنده‌ای چگون‌ه در کنج قفس بی بال و پر خواهم نشست

(۵) شبی شمع گریه می‌کرد من به او خندیدم

نمی‌دانستم که خودم اینگونه با چشمان تر خواهم نشست

(۶) می‌گفتی یکروزی تو را از قفس آزادی کنم تا به کی منتظرت چشم برد خواهم نشست

(۷) گفته‌ای گمنام را از سر راهم دور کنی

بلندخواهم شد از این طرف و آن طرف خواهم نشست



اشو به نای نایم نغم از چه و ابو خاموش
 xamūš va'bū čē az nāqm nāyam naye be ešow
 شاید که قصه دل بکرده به فراموش
 fērāmūš be bekardē dēl qesēye kē šayad
 فریاد دل نتشنو شاید شفا بگت
 bēgata šēfā šayad natašno dēl faryadē
 یا نی که دل انال مرا کراید گوش^۱
 gūš kēra'boda mēra' ana'le dēl kē ney ya
 یا غم فرار کرده از نه سرای و پرو
 viro sēraye né az karda fērāre qam ya
 یا دل بید عاقل یا از سرم شده هوش^۲
 hūš šoda sēram az ya aqel bēboda dēl ya

(۱) امشب در گلوی نایم از چه نغمه خاموش شد شاید که قصه دل را فراموش کرده باشد

(۲) فریاد دل را نمی شنوم شاید شفا گرفته است یا نه دل می نالد ولی گوش من کر شده است

(۳) یا غم از این خانه دل ویران فرار کرده است

یا دل عاقل شده یا از سرم من هوش رفته است

خوج ای نگا دل مه بکش به تیر غمزه
 qāmzê tirê bê bekoš mé dèle nêgā i xoj
 چشمن داغدارم در مرگ دل سیاه پوش^۴
 buš siyā dél margê dar dāqdāram čašmonê
 بعد نه ای غم مه ترکم مکر خدا را
 ra xoda mēkar tarkam mé qēme ey né baada
 جر گفتونم بگت ته گز مه بشو تو و نوش^۵
 tūš o tow bēšū mé kaz tē bēge kaftonam jer
 د دلبر وا گمنام کز جور ته شو و رو
 rū o šow tē jowrê kaz gonnām vā délbēre da
 زهرا خور نگارا یوا که بر ته به نوش^۶
 naš be tē bar kê yavā nêgārā axore zahr

(۴) با يك نگاه دل مرا به غمزه ای شکست چشمان داغدارم در مرگ دل سیاه پوش است

(۵) بعد از این ای غم من برای خدا ترکم مکن

زیر کتفهایم را بگیر زیرا که از من تاب و نوش رفته است

(۶) گمنام به دلبر گفت که از جور تو شب و روز

ای نگار زهر می نوشم ، گفت بر تو نوش باشد



تا دمو از کف مه دلبر عیار بگک
 bega eyār délbêrê mé kêfê az dêmo ta
 اشک لغزند بم دمون رخسار بگک^۱
 bega roxsâr dêmonê bama laqzând aşkê
 شادی غیر هاگک و غم احباب واهش
 va'haš ahabbe qêmê vo ha'ga qeyre šadiyê
 عاقبت راه خطو نه خطاکار بگک^۲
 bega xêtakâr nê xêtove rahê aqêbat
 دل بیمار مه خوج تب رهو کرد طبیب
 têbib kard rêhove tab xoj mé bimârê delê
 درمون درد نگرده چون بیمار بگک^۳
 bega bimâr jonê nêkârdê dard darmonê

- (۱) تا دامن از کفم دلبر عیار گرفت اشک لغزنده آمد و دامن رخسار گرفت
- (۲) شادی غیر گرفت و غم احباب بهشت عاقبت راه خطا را آن خطاکار گرفت
- (۳) دل بیمار مرا با تب رها کرد طبیب درد را درمان نکرده جان بیمار را گرفت

حاصل عامر من خوج آتش هجر بست
 bəsoṭ hejr atēše xoj mēne amrē hasēle
 آه از نه آتش سوچه که د کار بگه^۴
 bega kār da kē sūjē atēšē né az ah
 غم دل سوختگو سوخته دل ذنه و وس
 vas vo zone dél sūxtē sūxtēgo dél qēmē
 نه که قلب نسوجاده ره انکار بگه^۵
 bega enkār rēhē nēsūja'da qalbe kē nē
 نه به عزت برسا در دو جهون گمناما
 gomnamā jēhon do dar bērasā ezzat bē nē
 که ره غیر و وهش پی دلدار بگه^۶
 bega déldār peyē vovehaš qeyr rēhē kē

آه از آن آتش سوزنده‌ای که در کار گرفت
 آنکه قلبش نسوخته است ره انکار گرفت
 که راه غیر را رها کرد و دنبال یار گرفت

(۴) حاصل عمر مرا با آتش هجر بسوخت
 (۵) غم دل سوختگان سوخته دل داند و بس
 (۶) آنکس به عزت رسید ای گمنام

۱۲

اشکم بگگ دامن شو زنده داریم
 zēndēda'riyam šow dāmēnē bega aškam
 آهم بسوجنا شوی بردباریم^۱
 bordēba'riam šēviyē besūjēna aham
 در شو هجر نالون جونسوج دردخز
 dardxez jonsūjē na'lonē hejr šowe dar
 ملحم ببو به ریش دل از زخم کاریم^۲
 ka'riyam zaxmē az dēl rišē bē bebū malham
 جز آه سرد و اشک ترم همدم کیا
 kiya hamdēme tēram aškē o sard ahē joz
 پیدا ببو به شام من و روز تاریم^۳
 tāriyam rūze o mēn šāmē bē bebū peyda

آهم بسوخت پیرهن بردباریم
 مرهم شده ریش دل از زخم کاریم
 پیدا شد به شام من و روز تاریم

(۱) اشکم گرفت دامن شب زنده داریم
 (۲) در شب هجر ناله‌های جانسوز و دردخیز
 (۳) جز آه سرد و اشک ترم همدمی کجا

جز گوش سخت ته که فغونم نشنید
 netašnida feqonam kê tê saxtê gūšê joz
 گوش آسمونیو کر از آه و زاریم^۴
 za'riyam o ah az kêr asêmoniyo gūš
 یعقوبو کز فراق ته قوم چبی نمد
 nêmoð çebi towam tê fêraqê kaz yaaqūbo
 ای یوسفم ابو و بوی وه قراریم^۵
 qêra'riyam vâ bēvi o abu yāsofam ey
 از وسکه خوج غمد شو و روو سرم بکر
 bēkar sēram rāvo o šow qēméd xoj vaskê az
 از دیم غم نمد به جز شرمساریم^۶
 šarmêsa'riyam joz bê nemōda qam dūmê az
 گمنامی و فراق و ملامت مرا وس
 vêsa mērâ mēlamat o fêraq o gomnami
 جانبا مرج ته بی د رو سر حاق خاریم^۷
 xa'riyam haqê sar rû da bi tê mērej jānâ

گوش آسمانیان کراست از آه و زاریم
 ای یوسفم بیا و بین بی قراریم
 از روی غم نمانده به جز شرمساریم
 جانامریز تو دیگر به سر خاک خواریم

(۴) غیر از گوش سخت تو که فغانم را نشنیده
 (۵) یعقوبم کز فراق تو تا بم دگر نماند
 (۶) از بسکه با غمت شب و روزها به سر بردم
 (۷) گمنامی و فراق و ملامت مرا بس است

۱۳

کافر عشق ته اندر همه یا خوار ببو
 bēbū xār yā hamē andar tē ēšqē kafērē
 زارو اگوش نما بر سر بازار ببو^۱
 bēbū bazar sērē bar nēmā agūš zāro
 بود هر یو نا پاک د برنآد ببو
 bēbū bēronā'd da pāk nā yove har da pove
 وه کس و همدم و وه دلبر و غمخوار ببو^۲
 bēbū qamxār o dēlbēr vā o hamdēm o kēs vā
 از کلیسا برنآد و بموناد از بتخون
 botxon az bēmona'd o bērona'd kēlisā az
 کعبه و دیر کیا منزل اغیار ببو^۳
 bēbū aqyār manzēlē kiya deyr o kaābē

زاروانگشت نما بر سر بازار شد

بیکس و همدم و بی دلبر غمخوار شد

کعبه و دیر کجا منزل اغیار شد

(۱) کافر عشق تو اندر همه جا خوار شد

(۲) پا به هر جا که نهاد جمله ز خود را ندندش

(۳) از کلیسا رانده شده و از بتخانه مانده

زحمت و بخودی گر به نماز شو و رو
 rû o šow benemāza gar vaxodiya zahmê tē
 هر که رجید ز نه خاطر دلداری بیو^{*}
 bēbū deldar xatêrê nê zê rējīd kē har
 دل از نور هدایت روشنایی نگر
 nagere rūšēna'yi hēdayat nūrê az dēle
 نه که غیر از نه شه را آدم بی یار بیو^{*}
 bēbū yar bi a'dēmē ra še tē az qeyra kē nē
 شربت وصل ننوشه ز کف ساقی حوض
 howz sāqiyê kēfê zê nanūše vasl šarbê tē
 هر کی خوج خال رخد بر سر پیکار بیو^{*}
 bēbū peykar sērê ʔar roxéd xālê xoj ki har
 خلوت دوس نه منزل رندون خراب
 xêrab rendonê manzêlê nêha dūs xalvê tē
 نه که دس خوی د بشوش محرم اسرار بیو^۷
 bēbū asrār mahrēmê bešūš da xoy das kē nē
 عشق هر کی که نه قابل واته همه یا
 ya' hamê va'tê qābêlê naha kē harki ešqê
 عشق گمنام فقط درخور گفتار بیو^۸
 bēbū goftar darxorê fêqat gomnām ešqê

(۴) زحمت بیخودی است گر به نماز است شب و روز

هر که رنجیده از آن خاطر دلداری شد

(۵) دلش از نور هدایت روشنایی نگیرد

هر کس که کسی غیر از تو برایش یار شد

(۶) شربت وصل ننوشد ز کف ساقی حوض

هر کس که با خال رخت بر سر پیکار شد

(۷) خلوت دوست جای رندان خراب نیست

آنکه دست از خود شست محرم اسرار شد

(۸) عشق هر کس قابل گفتن در همه جا نیست

فقط عشق گمنام است که در خور گفتار شد

۱۴

بار بی حرف ز خینا بدن دل واجو
 va'jo del bodênê xûna' ze harfe bi ba'rê
 اما درد و غم هجرون ته مشکل واجو^۱
 va'jo moşkel tê hejronê qêmê o dard amma
 خوج نهم درد که بمبر ز فراق رخ ته
 tê roxê fêraqê zê bambar kê dardê nêham xoj
 مه کیا گل ته خوج اچکی بجز از دل واجو^۲
 va'jo dël az bêjoz oçki xoj tê gël kiyâ mé
 دل دیوانه عشقد ببو زجیلی و مه
 mé o zøjili bēbū ešqéd divōnyê dēlē
 قصه زلف ته و تو سلاسل واجو^۳
 vâjo sêlasel towê o tê zêlfê qesêye

- (۱) باردیگر سخن از خون شدن دل گویم
 (۲) با همه درد که بردم ز فراق رخ تو
 (۳) دل دیوانه عشقت شده زنجیری و من
 لیک درد و غم هجران تو مشکل گویم
 من کجا شکوه تو با کسی جز دل گویم
 قصه زلف تو و تساب سلاسل گویم

حرف بشنی ته ز نه پیر مرید دلسوج
 délsūj moridê pirê né zê tê bašni harfe
 که مه نه نکته خام از مرشد کامل واجو^۴
 va'jo kâmel moršedê az xām noktê né mé kê
 از جفا کم کر و دل خلق خدو بدسآر
 bēdasār xodove xalqê dél o kêr kam jêfa az
 که نه کار صد وتر اذکر نوافل واجو^۵
 va'jo nêvâfel zekrê a vatar sad kêr né kê
 مردم ایرآ اواجی که دیون گمنام
 gomnām divona kê ava'jay irā' mardam
 مه د دیونون امثال ته عاقل واجو^۶
 va'jo aqel tê amsalê divononê da me

که من این نکته خود از مرشد کامل گویم
 که این کار را صد بهتر از ذکر نوافل گویم
 من به دیوانگانی چون تو عاقل گویم

(۴) حرفی بشنو تو ز این پیر مرید دلسوز
 (۵) از جفا کم کن و دل خلق خدا بدست آر
 (۶) مردم همه می گویند که گمنام دیوانه است

۱۵

مه خوج غمد ای گوش د یدا برماډ
 bërəma'do yêda da guš i qēméd xoj mé
 روجو برت زار و چه شوها برماډ^۱
 bërəma'do šowha čê o zâr bërato rûjo
 عشق دزون که خوج من مسکین چه کار کر
 kar ka're cê meskin mênê xoj kê zone ešqéd
 مجنونم بکر و بصحرا برماډ^۲
 bërəma'do bësahra o bëkar majnunême
 اشکم کیا بهش که بخشک دو چشمونم
 čašmonam do bëxoške kê behaš kiya aškam
 از وسکه در فراق ته پی یا برماډ^۳
 bërəma do peyya' tê fêraqê dar vaske az

- (۱) من با غمت بگوشه تنها گریستم روزها گریستم و چه شبها گریستم
 (۲) میدانی که عشقت با من مسکین چه کرد مرا مجنون کرد و به صحرا گریستم
 (۳) اشکم کجا مهلت داد که دو چشمم بخشکد از بسکه در فراق تو پیایی گریستم

جز شمع اچکی از دل زارم خبر ندر
 nedar xəbar zāram dēlê az očki šama joz
 نو هم بست از غم مه تا برمادو^۴
 bērama'do tā mé qēmê az bēsot ham nū
 خوم نبر شو که به خود بوینو و
 bēvino o xowéd bē kē šowe nebar xowam
 وajo که در فراق ته دریا برمادو^۵
 bērama'do darya tē fēraqē dar kē va'jo
 جورددلم کباب بکرد که نه نزه
 nēzé né kē bēkarda kēbabe dēlam jowréd
 هم نزد دوس هم پلی اعدا برمادو^۶
 bērama'do aada pali ham dūs nazdē ham
 گمنام نه دیار بدو مه یو نشناسا
 nēšnasa yo me bodo diyār né gomnāmē
 اگوش نمو مردم و رسوا برمادو^۷
 bēramādo rosva o inardēm nēmovē əguš

۴) آتھم بسوخت از غم من تا گریستم
 گویم که در فراق تو دریا گریستم
 هم نزد دوست هم بر اعدا گریستم
 انگشت نمای مردم و رسوا گریستم

۲) جز شمع هیچکس از دل زارم خبر نداشت
 ۵) خوابم نبرد شبی که به خوابت ببینم و
 ۶) جورددلم را کباب کرده که اینچنین
 ۷) گمنام این دیار بودم و مرا نمی شناختند

۱۶

از چه وا پرس کیو یا چکرو یا که چنو
 čano kê ya čakêro ya keyo parse va' čê az
 نه را که حاجت پرسش ز اته نسه منو^۱
 mēno nasê êtê zê porseš hajêtê kê ra nê
 کفر ابلیس و رسو خرابات منو
 mēno xêra'bat vërosvo o ebliso kofrê
 وضو از واد بگت رو خم می شوشته تنو^۲
 tēno šuštê mey xomê rû begat vād az vëzû
 همدم پیر مغون همنفس واده فروش
 fêrûš vā'dê hamnêfêšê moqon pirê hamdêmê
 راهب دیرو و سر د قدم برهمو^۳
 barhēmēno qêdēmê da sar o deyro rahebê

(۱) از چه می پرسیم یا چه می کنیم یا چه عمل می کنیم

آنرا که حاجت پرسش ز کس نیست منم

وضو از باده گرفته در خم می شسته تنم

راهب دیرم و سر در قدم برهمم

(۲) کفر ابلیسم و رسوای خرابات منم

(۳) همدم پیر مغان همنفس باده فروش

سجدہ د دیم ای بتم کرد تمام عامرم
 amram temāmê karda botam ei düm da sêjdê
 گرچه زنار ندار اما مه خام شمنو^۲
 šemeno xām mé amma neda'ro zonār garče
 غافل از خامو و سر د کف و جمم د دس
 das da jomam o kêf da sar o xāmo az qāfel
 کس ندون قدح یا که خم یا که منو^۳
 mēno kê ya xomo kê yā qêdêho nezone kas
 منو گمنام که رسوایی عشقو همه یا
 ya' hamê eşqo rosva'yiye kê gomuām mēno
 گرچه دیر از نه مه گل رخ سیمین بدنو^۴
 bēdno simin roxê gol mēhê nê az dūr çêgar

(۲) سجدہ بر روی يك بت کرده‌ام در همه عمر

گر چه زنار ندارم ولیکن من خود شمنم

(۵) غافل از خود و سر در کف و جامم در دست کس نداند قدح یا که خم یا که منم

(۶) من گمنام که رسوایی عشقم همه جا گرچه دور از آن ماه گل رخ سیمین بدنم



اشو. دل ربا بم چون قلب مه حمرده
 hêmarda mé qalbê čun robabam dêlê ešow
 شاید که نال چون مه اندر دل بمرده^۱
 bemarda dêle andar mé čun nāle kê šayad
 بی نال سرند و بی ضجه نبغو
 nabêqowve zājjé bi o sarnade nā'le bi
 شاید نوو گرم رو سین د یخ بکرده^۲
 bekarda yax da sîn rû garme nêvovê šayad
 بغض گل بگت بی چن نه بخون
 bêxone na čone bi bēgata gēle boqzê
 بی نال سرد اما واج د گل حمرده^۳
 hêmarda gēle da vaj amma sarde nā'le yēy

(۱) امشب دل ربا بم چون قلب من شکسته شاید مانند من ناله در گلویش مرده است

(۲) دیگر دل ناله سر نمی دهد و دیگر ضجه نمی زند شاید نوای گروش در سینه یخ زده باشد

(۳) بغض گلویش را گرفته و دیگر نمی تواند بخواند

می خواهد ناله سر کند اما صدا در گلویش شکسته

تار چو تار قلبم و ساد از غم اشو
 ešow qam az vesa'da qalbam tarê čo tare
 قالب بکت از کار و نبض سرد سرده^۴
 sarda sardê nabze o kâr az bākata qalbe
 تم دس ز مه آردگک چون دلبر ای ربابم
 robabam ey dēlbar cūn a'rédga mé zê das tam
 بعد نه بی انیسم رج و بلا و درده^۵
 darda o bêla o raj ênisam bi né baada
 گمنام دل خوشی یار و ته بو بدنیا
 bēdonya bā tē o yār xošiye dēl gomnam
 چون شم نهی یقیناً نه هم نهه^۶ بمرده
 bēmarda nēha ham nē yēqinan nēhey šēm cūn

۴) امشب تارشم همچون تار قلب من از هم گسیخته قابش از کار افتاده و نبضش سرد سرد است

۵) ای رباب من تو هم از من دست برداشتی چون دلبر

بعد از این دیگر انیسم رنج و بلا و درد است

۶) گمنام دلخوشیش یارو تو بود به دنیا چون شما نیستید یقیناً او هم نیست مرده است



همش خین دلم از دیدو رجه
reje dido az dêlam xünê hameš

مگ شمع دل مه که اسوجه^۱
asûje kê mé dêle šamaa mēga

ز سوج دل دو چشمونم کبابه
kbāba čašmonam do dêl sūjê zê

ز دود سینه حلقومم اوجه^۲
apeje holqūmam sinê dūdê zê

من اواجی که مهر از ته بوجو
bêvejo tē az mehr kê ava'jeý mēn

اکن مه ولیکن دل نوجه^۳
naveje dêl vêliken me akēno

آیا این دل من شمع است که می سوزد
و از دود سینه حلقومم پخته می شود
من محبت را می کنم ولی دلم کنده نمی شود

(۱) همیشه خون دلم از دیدگان می ریزد
(۲) از سوز دل دو چشمانم کباب شده
(۳) به من می گویند که از تو مهر و محبت را بکنم

نه ته آه که مه از سین برآر
 bēra'ro sīn az mé kê ahe tē nē
 نه ته اشک که چشمم د برجه^۴
 bēreje da čašmam kê aške tē nē
 نه مه گرگ به نه افتاده حالی
 hāli oftā'dē né bē gorgo mé nē
 vereje mé az kê tē āhūve nē
 نه آهوو ته که از مه ورجه^۵
 ز هجر د گره که دگک حال گمنام
 gomnam hālê dage kê gar hejréd zē
 ول کنج دا سوجه اساجه^۶
 asāje asūje da kōnje vāle

(۴) نه تو آه هستی که من از سینه بیرون نیاورم و نه تو اشک هستی که از چشم من بریزی

(۵) من بدین افتاده حالی و مظلومی گرگ نیستم و تو نیز آهو نیستی که از من می‌گریزی

(۶) اگر احوال گمنام را در هجران خود میخواهی در گوشه‌ای افتاده می‌سوزد و می‌سازد

۱۹

بر جون مه ز سوج فراق شرر هسه
 hasê šêrar fêrâqe sūjê zê me jonê bar
 نو سی دل ز سوج دلم وه خبر هسه^۱
 hasê xêbar vâ dêlam sūjê zê dêl say nâ
 پرون اگت بست در آغوش وصل بو
 bû vasl aqûšê dêr bêsot aga parôn
 وه چار شمع حاق فراق به سر هسه^۲
 hasê sar bê fêrâqe hâqê šama čâr vâ
 بر اشك مه مخی که او چشمونم نهه
 naba čašmonam û kê mêxay mē aškê bar
 خین دل که همرو سوج جگر هسه^۳
 hasê jêgar sūjê hamrovê kê dêla xûne

آن سنگدل ز سوز دلم بی خبر بود
 بیچاره شمع خاک فراقش بسر بود
 خون دل است که همرو سوز جگر بود

(۱) بر جان من ز سوز فراقش شرر بود
 (۲) پروانه گر بسوخت در آغوش وصل بود
 (۳) بر اشك من مبخند که آب چشمانم نیست

د پیر می فروش چه حاجت ز وصف می
 mey vasfê zê hajat çe fêrûş mey pirê da
 د شیخ شهر وا که ز نه وه خبر هسه^۴
 hasê xêbar vê nê zê kê vâ šahr šeyxê da
 مفتی خواوا شده که نزه و آد اخوریم
 axorim vâ'd nêzé kê šoda xowâ mofti
 گر نی نه جور خطا ز بی ترک سر هسه^۵
 hasê sar tarkê peyc zê xêtâ jûr né nêy gar
 گمنام اگت بمر و اته را خبر نبو
 nêbû xêbar râ êté o bêmar aga gomnâm
 گمنامی که نه نرنی وه اثر هسه^۶
 hasê êsar vê nêzêni né kê gomnâmiya

۴) با شیخ شهر گوی که زان بی خبر بود
 ۵) گر نه چنین خطا زدنالش ترک سر بود
 ۶) گمنامی است آنکه چنین بی خبر بود

۴) بر پیر می فروش چه حاجت ز وصف می
 ۵) مفتی بخواب رفته که چنین باده می خوریم
 ۶) گمنام گر بمر و کسی را خبر نشد

۲۰

مه که یو دلداده‌ی دیونه‌ی
 divonêye dêlda'dêye yo ke mé
 خوش بکرده یا به هر ویرونه‌ی^۱
 vironêye har bê ya bekardê xoš
 تا ببو دردی کش رو میخونو
 meyxono rû kəšê dordi bêbo ta
 حلقه پش هر بر میخونه‌ی^۲
 meyxonêye bêrê har pešê hālqê
 مست سر به کرده از پا خام منو
 mēno xām pa' az kardê yə sar mastê
 دین ز کف هادآد بر پیمونه‌ی^۳
 qeymonêye bar ha'dā'd kaf zê dīn

خوش نموده جا به هر ویرانه‌ای
 حلقه کوب هر در میخانه‌ای
 دین ز کف داده بر پیمانه‌ای

(۱) من کیم دلداده‌ای دیوانه‌ای
 (۲) تا شوم دردی کش تو میخانه‌ها
 (۳) مست سرگم کرده از پا خود منم

ری ز مسجد آرتوید و وه نماز
 nēmaz və o artowid masjéd ze rü
 بت پرست و عاکف بتخونه‌ی^۴
 botxonēye akêfe o botpêrast
 سر به سر بمخون کتاب دین ولی
 vêli din kêtabe bamxon sar bê sar
 نمدید از نه مه به جز افسونه‌ی^۵
 afsonēye joz bê mé nê az namdid
 راز دینداری ز وه دینو واپرس
 va'pars dino və zê dinda'ri razê
 آشنا یوا به هر بیگونه‌ی^۶
 bigonēye har bê yava ašna
 یار در پرد و گمنام هر کس
 kêse har gomnam o parda dar yâr
 از نه خوی را بساته جانونه‌ی^۷
 janonēye besâta ra xoy nê az

بت پرست و عاکف بتخانه‌ای
 زو ندیدم من به جز افسانه‌ای
 آشنا گفت این به هر بیگانه‌ای
 از آن برای خود ساخته جانانه‌ای

(۴) رو ز مسجد تا قته و بی نماز
 (۵) سر به سر خواندم کتاب دین ولی
 (۶) راز دینداری ز بی دینان پرس
 (۷) یار در پرده و گمنام هر کسی

۲۱

ز وس ربحم آرزد از وه وفوی
 vəvêfovi az a'zorda rüham vas zê
 میو مه و خام هم بکت یدوی^۱
 yêdovi bəkata ham xām o mé müyo
 به بازار دنیا متاع نبه پوش
 yuš nabe mêtæe donya bazarê bē
 بغیر دورگی دوریی دوروی^۲
 dorori dorüyi doragi bēqeyra
 چه جوروی به زهد ریوی هاد دل
 dēl ha'do riyovi zohdē bē juri çe
 که وتر ز کفرسه زهد ریووی^۳
 riyovi zohdē kofrasē zē vatar kē

میان من و خویش هم اوفتاده جدایی
 جز دو رنگی، دو رویی، دو راهی
 که بدتر ز کفر است زهد ریایی

(۱) ز بس روحم آزرده از بیوفایی
 (۲) به بازار دنیا متاعی نمیشود یافت
 (۳) چگونه به زهد ریایی دهم دل

به زاهد نمو ز مه نه بواجی
 bēva'jey né mé zē nēmovo zāhed bē
 که تقوی نه در شوی پارسوی^۴
 pārsovi šēvi dar nēha taqvā kē
 ز نعلین و عمّام دین بر نخیز
 naxize bar din amām o naaleyn zē
 که دین ملوی هسه دین جر عبوی^۵
 abovi jer din hasē molovi din kē
 خدا نسه در نماز درووی
 dērūvi nēmazē dar nasē xodā
 خدا گر دک پش‌گت راه خدوی^۶
 xodovi rāhe pešge dage. gar xodā
 صفا برشو گمنام از بین مردم
 mardam beynē az gomnām baršū sēfā
 ته هم برشه گر دک راه رهوی^۷
 rēhovi rāhē dage gar baršē ham tē

۴- که تقوی نیست در پیراهن پارسایی
 ۵- که دین ملایی هست دین زیر عبایی
 ۶- خدا اگر خواهی پیش‌گیر راه خدایی
 ۷- تو نیز فرار کن اگر خواهی راه‌دهایی

۴) به زاهد نماها ز من این بگویند
 ۵) ز نعلین و عمّامه دین بر نخیزد
 ۶) خدا نیست در نماز دروخی
 ۷) صفا فرار کرد گمنام از بین مردم



هم مست و خراب نه نگویم هنی
 hênü nêgovim nê xêra'bê o mast hêm
 درکت میون حاق روویم هنی^۱
 hênü rovim hâqê miyonê darkat
 عشق ته اگ گناه به در محشر
 mahšar dar be gonah aga tê ešqê
 شادیم که هم غرق گنویم هنی^۲
 hênu gênovim qarqê hêm kê šadim
 ای ابر بلا که سی ابار ز فلک
 fêlak zê aba're say kê bêla abre ey
 آسا ته بیار که و پنویم هنی^۳
 hênü pênovim vê kê bêbar tê asa

افتاده میان خاک راهیم هنوز
 شادیم که ما غرق گناهیم هنوز
 آهسته بیار که بی پناهیم هنوز

(۱) ما مست و خراب آن نگاهیم هنوز
 (۲) عشق تو اگر گناه باشد در محشر
 (۳) ای ابر بلا که سنگ باری ز فلک

شو هر کس روجا بو و از و دبختی
 vadbaxti az o bû rûja' kêse har šow
 مَم غمزده‌گو روز سیوویم هنی^۴
 hênû siyovim rûz qamzêdêgo hêm
 ای خنده تمام عامر وه یا بمکر
 bamkar veyâ âmr tēmāmê xāndê i
 خوج غصه و غم همدم یویم هنی^۵
 hênû yovim hamdēmê qam o qosê xoj
 افسونه زندگی به رؤیا بودش
 dêvêdaš roayâ bê zendêgi afsonêye
 گمنام بجم در تی چویم هنی^۶
 hênû čovim tayê dar bêjorin gomnām

ما غمزده‌گان روز سیاهیم هنوز
 با غصه و غم همدم هم هستیم هنوز
 گمنام ز جا خیز در ته چاهیم هنوز

(۴) شب هر کسی روز شد و از بدبختی
 (۵) یک‌خنده تمام عمر بیجا کردم
 (۶) افسانه زندگی به رؤیا بگذشت

۲- ترانه‌ها

روجو اندر بیابو خوج خس و خار

xâr xêso xoj biya'bo andar rûjo

شو از وه خانمونی سر بدیوار^۱

bêdivâr sar xânêmoni vâ az šow

خدایا یا ز قلبم عشق آرگ^۲

arge eşqe qalbam zê ya xodaya

و یا مهمر هانه رو قلب دلدار^۳

dêldâr qalbê rû ha'nê mehram ya vâ

قد سرود بناز شاخ شمشاد

šemšâd ša'xê bânâzo sarvêd qadê

مور دنیا به مثلد نثار یاد^۴

yâd nata're meslêd bê donya movar

ترا به خالق کل خلایق

xêlayeq kollê xalêqê bê têra

گل عشقم مکر پر پر مده واد^۵

vâd mêdê par par mêkêr eşqam golê

* * *

شب از بی خانمانی سر به دیوار

و یا مهر مرا بر قلب دلدار بگذار

مادر دنیا مثلت را بیاد نمی‌آورد

گل عشق مرا پرپر مکن بیاد مده

(۱) روزها اندر بیابان با خس و خار

(۲) خدایا یا ز قلبم عشقت را بردار

(۳) قد سرود بنام شاخ شمشاد

(۴) ترا به خالق کل مخلوقات

دلم سرگردون و مجنون کوی

kūye majnānē o sargardon dēlam

تنم پرّون دور شمع روی^۱

rūye šamaē dowerē parvōnē tēnam

خداوند چه سر نم درسه

dērasē nēm serre čē xodāvanda

که هر یا اشو دل کشه به سوی^۲

sūye bē kəše dēl ašo yā har kē

* * *

به روح که دامون بگر

bēgero dāmone kē rūje bēhē

شه واجو زندگی د مه که سر^۳

sero kē mé da zendēgi ševa'jo

ته که بر وصل خاد ند اجازم

eja'zam nade xād vaslē bar kē tē

اجازم ام اقلا^۴ مه بمر^۴

bēmero mé aqalan amē ēja'z

* * *

تنم پـروانه دور شمع رویش

که هر کجا می‌روم دل بسوی او می‌کشد

بهبش بگم از زندگی من که سیر شدم

اجازه بده اقلا من بهیرم

(۱) دلم سرگردان و مجنون کویش

(۲) خداوندا چه سری در اوست

(۳) بیاید روزی که دامانش را بگیرم

(۴) تو که به وصلت مرا اجازه نمی‌دهی

خوشا قلبی که گنج از نبی به

be nobi az ganje kê qalbe xošā

بیا خی رو رک مهر نبی به^۱

be nēbi mehrê rêge rû xü bēya'

به حق حق نسوجه در جهندم

jêhandam dar nasūje haq haqê bē

نه که اندر دل مهر علی به^۲

be ali mehrê dēle andar kê nē

* * *

خوشا نوهو که شوو بید داری

da'ray yid šowo kê nūhū xošā

سر در سجده تن چون بید داری^۳

da'ray bid cūn tan sējde dar sere

بجز ذکر خدا بر لب نداری

nēda'ray lab bar xodā zekrê bējoz

به عقبی هم سرا جاوید داری^۴

da'ray jāvid sēra haṁ oqbā bē

* * *

بجای خون در رگش مهر نبی باشد

آن کس که در دلش مهر علی باشد

سر در سجده تن چون بید دارند

به عقبی هم خانه‌ای جاوید دارند

(۱) خوشا قلبی که گنجی از قرآن باشد

(۲) به حق حق در جهنم نمی‌سوزد

(۳) خوشا آنان که شبها را زنده دارند

(۴) جز از ذکر خدا بر لب ندارند

دل دار دو سینم پر ز اخگر
 axgar zê por sinam rû da'ro dêlê
 دو چشمو دار از خین جگر تر'
 tar jêgar xûnê az da'ro čašmo do
 ایوخ سر هونو دیم زانی غم
 qam zânüye düm hovano sar ivax
 ایوخ زانی غم اگر در بر'
 bar dar agero qam zânüye ivax

* * *

دلم یگت بشو بالا اسارو
 esa'ro ba'la bêšo yage dêlam
 بجیو تا خداوند گر آرو'
 gera'ro xodavande tâ bêjüyo
 شه واجو امده وا مه نبدا
 nêboda mé va' amêdé vâjo ' še
 شده هم که نه پس مه چکارو'
 čeka'ro mé pas nêha kê ham šodé

دو چشمانی از خون جگر تر دارم
 زمانی دیگر زانوی غم در برمگیرم
 بگردم تا خداوند را پیدا کنم
 شدن نیز با من نیست من چه کاره‌ام

(۱) دلی توی سینم دارم پر ز آتش
 (۲) زمانی سر زانوی غم میگذارم
 (۳) دلم می‌خواهد بروم بالای ستاره‌ها
 (۴) به او بگویم آمدن که باختیار من نبوده

سیاه چشم سیاه میی سیاه دل

dél siya müye siya čašme siya

در بسته به قلم تیغ هرقل^۱

hérqel tiqê qatlam bə basa dāre

نه اکش نه آزاد اگر مه

mé akêre azad nê akoše nê

ندونو چه کر وا مد رو گل^۲

gél rû mædo va' kero čê nêzono

غم غربت غم وه خانمونی

xânêmoni və qêmê qorbat qêmê

غم هجر و غم سوج درونی^۳

dêrûni sūjê qêmê o hejr qêmê

تموم آسون اما مه ندونو

nêzono mé amma asona tēmom

چه ساجو خوج غم نا مهربونی^۴

mehrêbôni na qêmê xoj sâjo čê

بسته بر قلم تیغ هر قل

نمی‌دانم چه کنم مانده‌ام در گل

غم هجر و غم سوز درونی

چه سازم با غم نا مهربانی

۱) سیاه چشمی سیاه‌مویی سیاه دل

۲) نه‌می‌کشد و نه مرا آزاد می‌کند

۳) غم غربت بی‌خانمانی

۴) تمام آسان است اما من ندانم

الهی نالون مه وه اثر به

be êsar vè mé na'lonê elahi

و یا نو از دل مه وه خبر به^۱

be xêbar vè mé dêle az nû yâ vè

خدایا عاشقی آیا گناه

gonaha aya aşêqi xodaya

که نه شو فراقم وه سحر به^۲

be sêhar vè fêraqam šowê né kê

ابوری تا که خوج غم د یا ساجیم

sajim yâ da qam xoj kê tâ aburey

لباس غم به تن بر وا نواجیم^۳

nêva'jim va' bar tan bê qam lêbâse

لباس خرمی د یا ویریم

viyarim yâ' da xorêmi lêbâse

شکایت وه غمی خوج غم بواجیم^۴

bêva'jim qam xoj qêmi vè šekayat

و یا او از دل من بی خبر است

که این شام فراقم بی سحر است

لباس غم را به تن بر نوازم

شکایت بی غمی را با غم بگویم

(۱) الهی ناله‌های من بی اثر است

(۲) خدایا عاشقی گناه است

(۳) بیایید تا که با غم به هم بسازم

(۴) لباس خرمی را به تن پاره کنم

خوشا روج که خوج ته سرکرو مه
 mé sarkêro tê xoj kê rûje xoša
 خوج اشکم حاق رود ترکر مه^۱
 me tarkêro rovéd hâqê aškam xoj
 خوج عشقه مه اش ابرو به جر حاق
 hâq jer bê irû ašo mé ešqéd xoj
 هیا خوج مهر ته سر بر کر مه^۲
 mé kêro bar sar tê mehrê xoj heyâ

شو هجرد که چشمم تر به ایگل
 eygol tarbe čašmam kê hejréd šowê
 دو چشمم منتظر د بر به ایگل^۳
 eygol be bar da montêzer čašmam do
 اته جز غم نت حالم واپرسه
 vaparse hâlam nate qam joz été
 غمم از ته وفا دار تر به ایگل^۴
 eygol be tar dâr vêfa' tê az qêmam

- (۱) خوشا روزی که با تو سرکنم من
 (۲) با عشقت من امروز به زیر خاک می‌روم
 (۳) شب هجرت که چشمم تر است ای گل
 (۴) کسی جز غم نمی‌آید حالم را بپرسد
- با اشکم خاک راحت را ترکم من
 تا فردا با مهرت سراز خاک برآورم من
 دو چشمم دایم منتظر بر دراست ای گل
 غم هم از تو وفا دارتر است ای گل

ابوری تا بشیم صحرا بهارو

bêhâro sahrâ bēšim tā abūrey

بشادی سر کریم رو سوزه زارو^۱

zâro sowzê rû kêrim sar bēšadi

دو روح زندگی وایا بخندیم

bêxandim va'ya zendêgi rûjê do

که دنیا و وفا به خوج برارو^۲

bêrâro xoj be vêfa vâ donya kê

وجیجی وشر لحظه نبوا

nêpovâ lahze veštêra vêjiji

جونی دم چیی جز غم نزوا^۳

nêzovâ qam joz čeye dam jêvoni

دو فصل زندگی نه حاصل بو

bû hasêle né zendêgi faslê do

ز پیری وسکه تل چه نبهوا^۴

nabevâ če tala vaske piri zê

به شادی سرکنیم در سبزه زارها

که دنیا بی وفاست بسا برادران

از جوانی هم چیزی جز غم نرایید

از پیری بسکه تلخ است چیزی نمی شود گفت

(۱) بیایید به صحرا برویم بهاران

(۲) دو روز زندگی با هم بخندیم

(۳) کودکی بیش از لحظه‌ای نپایید

(۴) دو فصل زندگی این حاصلش بود

به هر یا غم انیس و مونس اسه
 asê mûnês o ênis qam ya' har bê
 چو غم یار منه مه را وس اسه^۱
 asê vês rā mé mēna yarê qam čo
 نه رو واته که غم یارم بید
 bēboda yāram qam kê va'ta rû nê
 نه حاجت وا چیم نه وا کس اسه^۲
 asê kês va' nê çeyam va' hajat nê

مدام دیدو پر خین جگر به
 be jêgar xûnê por dido mēdamam
 ز اشک دیدگونم گونو تر به^۳
 be tar gûno didêgonam aşkê zê
 نه رو واته که دل د زلفدم بس
 bas zêlfêdam da dël kê va'ta rû nê
 تموم زندگیم درد سر به^۴
 bē sar dardê zendêgiyam tēmome

- (۱) در هر جا غم انیس و مونس است
 (۲) از آن روز تا به حال که غم یارم شده است
 (۳) مدام دیده‌هایم پر خون جگر است
 (۴) از آن روز تا به حال که دل دوزلف تو بستم
- چون غم یار من است برایم بس است
 نه حاجتم با چیزی و نه با کس است
 ز اشک دیده‌ها گونه‌هایم تر است
 تمام زندگیم درد سر است

دو حرف زندگی گر دی نمی به

be nêmi dēy gar zendêgi harfê do

الف شادی و ب وه غمی به^۱

be qêmi vâ be šâdiyo êlefe

نه که حرف بی یادگت به دنیا

donyâ bê ya'dega bi harfe kê nê

شه را مرده وک نه زندگی به^۲

be zendêgi né vâka mardé râ še

نگارم کیز به دس بم لب او

ow lêbe bama das bê kûz nêgaram

دو زلفون نزه سنبل پر تو^۳

tow pora sonbol nêzé zêlfonê do

قد سرو نزه بو شاخ شمشاد

šemšad ša'xê bû nêzé sarve qêdê

دو لب شیر و اسبد بو نزه سو^۴

sow nêze bo esbed o sūr lope do

- | | |
|--|--------------------------------------|
| (۱) دو حرف زندگی را اگر می‌خواهی اینهاست | الفش شادی و ب بیغمی می‌باشد |
| (۲) آن کس که حرفی دیگر آموخت در دنیا | برایش مردن بهتر از این زندگی می‌باشد |
| (۳) نگارم کوزه به دست آمد لب آب | دو زلفش همچون سنبلی بر تاب بود |
| (۴) قد سروش همچون شاخ شمشاد بود | دولپش همچون سیب سرخ و سفید بود |

مورم غم بد بیور غم مه

mé qamo püre boda qam movaram

بلا و درد و رج و ماتم مه^۱

mé mâtamo o rəj o dard o bêla

غم دنیا اگک اگوشتر به

be əgüštêre aga donyâ qamê

به نه اگوشتر غم خاتم مه^۲

mê xâtamo qam əgüštêrê nê bê

نه اشک تا که چشم ترکر مه

mé tarkêro çaşme kê tâ aşke ne

نه امید که خوج نه سرکر مه^۳

mê sarkêro nê xoj kê ommide nê

اواجن بعد نه حاقد به سر به

be sar bê hâqéd né baada ava'jan

کشو دس که حاق سر کر مه^۴

mé kêro sar hâqe kê dase kêşû

من بلا و درد و رنج و ماتم هستم
من بدان انگشتی غم خاتم هستم
نه امیدی که با آن زندگی را به سر ببرم
کجاست دستی که من خاکی به سر بریزم

(۱) مادرم غم بوده و من پسر غم هستم
(۲) غم دنیا اگر انگشتی باشد
(۳) نه اشکی تا که من چشمی ترکم
(۴) می‌گویند بعد از این خاکت به سر است

نه اشک تا که مژگانم گر نم
 nam gere možgonam kê ta aške nê
 نه دس تا ز حسرت مال بر هم
 ham bar malo hasrat zê ta dase nê
 چو شو بـم به یا دامون دلبر
 dëlbar damonê ya' bê bama šow čo
 سرم به تا صبا دیم زانی غم
 qam zanüye düm sêba ta be sêram

نه بکش مه نه دردم دوا کر
 kar dêva' dardême nê mé bekoš nê
 من خوج دردو خوج غم خام رها کر
 kar rêha' xam qam xoj dardo xoj mène
 بشو پلی کدوم بیگن بنال
 bënalo bigon kêdom pali bêšo
 که نه جور به مه نه آشنا کر
 kar ašêna nê mé bê jowre né kê

- (۱) نه اشکی هست تا مژگانم نمی بگیرد نه دستی تا ز حسرت بر هم بمالم
 (۲) شب که آمد به جای دامان دلبر سرم تا به صبح روی زانوی غم است
 (۳) نه مرا کشت و نه درد مرا دوا کرد مرا بسا درد و بسا غم خودم رها کرد
 (۴) بروم نزد کدام بیگانه بنالم که آن آشنا با من چنین جوری کرد

دلم خین ز هجر دلبر اشو

ešow délbar hejrê zê xünâ dēlam

ابار حی ز چشمون تراشو^۱

ešow tar čašmonê zê xu aba're

ته بی ای آسمو رونق ندار

nêda're rownaq asêmo ey bi tē

که چشمون منه پر اختر اشو^۲

ešow axtar por mēna čašmonê kê

دهوند تا که بست غنچه مون

mone qončê basta kê ta dēhonéd

که اوچکی نمسکر رازد بخون^۳

bəxone rāzéd namsekar očki kê

دهوند تا که واکر بهر وانه

va'té bahrê va'kar kê ta dēhonéd

نه که بدوا به قیمت خاد همون^۴

hēmone xād qeymat bē bédvā kê nē

(۱) دلم از هجر دلبر خون است امشب

از چشمان ترم خون می‌بارد امشب

(۲) ای آسمان تو دیگر رونقی نداری زیرا که چشمان من پرستاره است امشب

(۳) دهانت تابسته باشد مانند غنچه هستی که هیچکس نمیتواند رازت را بخواند

(۴) به محض اینکه دهانت را برای گفتن باز کردی

به هر آنچه گفتی در قیمت خودت همان هستی

ز جور چرخ گردون دل پر از خین
 xün az por dél gardün čarxê jomrê zê
 بلد دادو از دس چرخ گردین^۱
 gardün čarxê das az dādo bolēda
 رفیقو دل د نه دنیا نبیدی
 nēbēdey donya né da dél rēfīqo
 که دور چرخ وارینسه وارین^۲
 va'rün va'rūnasê čarx dowrê kê

سخن تا در دهو به کیمیا به
 be kimiyā be dēho dar tā soxan
 چو برشو از دهو واد هوا به^۳
 be havā va'dê dēho az baršū čo
 اگ واته به قیمت ناقره ارزه
 érze nāqrê qeymat bē va'té aga
 نواته قیمت وش از طلا به^۴
 be tēla az veš qeymēte nēvafé

- (۱) ز جور چرخ گردون دل پر از خون
 داده‌ها بلند است از دست چرخ گردون
 (۲) ای رفیقان دل به این دنیا نبندید
 زیرا که دور چرخ وارون است وارون
 (۳) سخن تا زمانی که در دهان است کیمیاست
 زمانی که از دهان خارج شد باد هواست
 (۴) اگر گفتن به قیمت نقره می‌ارزد
 نگفتن از طلا ارزنده تر است

شوو نال چو مرغ شو همشا

hamešā šow morqê čo na'lo šowo

دلم به در پیچ و در تو همشا^۱

hamešā tow dar o peč dar be dēlam

خلایق پاک شو در خو نازی

nāzay xowê dar šowo pāk xēlayeq

مه و اسارنیم و خو همشا^۲

hamešā xow vā esa'ronim o mé

لبون یار مه یاقوت رگه

rəga yāqūt mé yarē lēbonē

دهون جفت گل نشکفته تنگه^۳

təga neškofte gol joftē dēhone

هلال ابروی جر تار می

müye tarē jer abrūye hēlale

اواجه عقربه خوج مه به جگه^۴

jəga bē mah xoj aqrēba ava'je

* * *

همیشه دلم در پیچ و در تاب است

همیشه من و ستارگان خواب نداریم

دهانش همچون گل نشکفته تنگ است

گویی عقرب است که باماه در جنگ است

(۱) همیشه شبها چون مرغ شب می‌نالم

(۲) همه خلایق شبها در خواب ناز هستند

(۳) لبان یار من به رنگ یاقوت است

(۴) هلال ابرویش زیر تار مویش

مبی راضی که مه ناکوم بمر

bēmero nakom iné kê razi mēbū

صبا نگرده اشو شوم بمر^۱

bēmero šom ešow nekārdē sēba

به حسرت جو هاد اده خیل سخته

saxta xeyle ha'da'dé jo hasrat bē

ابو بد وینو تا آروم بمر^۲

bēmero a'rom tā vino béd abū

* * *

مه و غم دو رفیق و یار غاریم

qārim yarē o rêfiq do qam o mé

و یا همدس و همههد و قراریم^۳

qērārim o hamahd o hamdas ya va'

اگلیم دور دنیا هر دقن مو

mo doqon har donya dowrē agelim

بیوزیم شادی تا ریشه برآریم^۴

bēra'rim rīše ta šadi bēyüzim

* * *

امشب را به صبح نبرده شام بمیرم
بیا بیینمت تا آرام بمیرم
بیا هم همدست و همههد و قرار هستم
تا شادی را پیداکنیم وریشه‌اش را برکنیم

(۱) راضی مباش که من ناکام بمورم
(۲) با حسرت جان دادن بسیار سخت است
(۳) من و غم دو رفیق و یار غار هستیم
(۴) هر دومان به دور دنیا می‌گردیم

دلم پر رج و سیم پر ز درد
 darda zê por sînam o rej por dêlam
 تنم بیمار و دیمم زرد زرد^۱
 zarda zardê dûmam o bimâr tēnam
 خلاق چون منوین اواجی
 ava'jay mēnavinan çûn xêlayeq
 خدا رحمت کره نه کی بمرد^۲
 bêmar da key nê kêre rahmat xoda

* * *

دلم پر خین و چشم از اشک تر به
 be tar aşk az čaşm o xûn por dêlam
 همشاه دیدو پر خین جگر به^۳
 be jêgar xûn por dîdo hameşa
 اگ اشومم به چون نه شو
 šowo nê çûn be ešowēmam aga
 خدا خوی ذون حاقم د رو سر به^۴
 be sar rû da haqam zone xoy xoda

* * *

- | | |
|-------------------------------------|---|
| تنم بیمار و رویم زرد زرد است | (۱) دلم پر رنج و سینهام پراز درد است |
| خدا این مرده را بیمارزد کی مرده است | (۲) خلاق زمانی که مرا می بینند می گویند |
| دیدگانم همیشه پر از خون جگر است | (۳) دلم پر خون و چشم از اشک تر است |
| خدا خودش میداند که خاکم بر سر است | (۴) اگر امشب هم چون شبهای دگر باشد |

دو روج عامر و غم خورده نه ارزه
 érze nê xardé qam o amr rûje dō
 به حسرت دیدو واکرده نه ارزه^۱
 érze nê va'kardé dido hasrat bē
 بخشی تا زندگی بر ته بخد
 bēxede tē bar zendegi ta bēxay
 که دنیا و ای غم درده نه ارزه^۲
 érze nê dardé qam i o donya kē

* * *

دلم کی خالی از درد و بلا به
 be bēla' o dard az xa'li key dēlam
 سرم از زانی غم کی یدا به^۳
 be yeda' key qam zānūye az sēram

روجو آواره کوه و بیابو
 biya'bo o kūh ava'rēye rūjo
 شوو چون جغد در ویرونو یا به^۴
 be ya' virono dar joqd čūn šowo

* * *

- (۱) دو روز عمر به غم خوردن نمی‌ارزد / از روی حسرت دیده به جهان باز کردن نمی‌ارزد
 (۲) بخند تا جهان بسر تو بخندد / زیرا دنیا به یک غم داشتن نمی‌ارزد
 (۳) دلم کی خالی از درد و بلا است / سرم کی از زانوی غم جدا است
 (۴) روزها آواره کوه و بیابانم / و شبها مانند جغد در ویرانه جایم است

تنم چون کوره آهن‌گرونه

ahangêrûna kûrêye çûn tēnam

رخم از غصه رگ زعفرونه^۱

zaafêrûna ragê qôsê az roxam

نه که عاشق به لیلی ووبه

vovabe leyliye bê aşeq kê nê

چو مجنون عاقبت کار جنونه^۲

jênûna ka're aqêbat majnûn çò

چو بم روو برشو لشکر شو

šow laškêre baršû rûvo bama cò

برام ماه از بستر خو^۳

xow bestêrê az mé mahê bërama

ته بوا که قیامت ظاهرا بو

bû zahera' qiyamat kê béva tê

ز مشرق ما برام مغرب آفتو^۴

aftow maqreb bërama mâ mašreq zê

* * *

(۱) تنم مانند کوره آهن‌گران است

(۲) کسی که به لیلی عاشق بشود

(۳) زمانی که روز آمد و لشکر شب فرار کرد

(۴) تو گفتی که قیامت ظاهر شد

زیرا خودشید از مشرق مانند ماه طلوع کرد و از مغرب ماه من چون آفتاب

چو شو می و چون مه به جمال
 jemale be mah çan o müye şow ço
 ز مزگو تیر ابار چش غزال^۱
 qêzale çaş aba're tir možgo zê
 اگ خضر لب د بوس نگ
 naga buse da lêbe xezrê aga
 کیا بیوش عامر و زوال^۲
 zêvâle vâ amre yayûş kiya'

دل مه جفت زلفون پریشه
 pêriša zolfone joftê mé delê
 ز دست جور نه دل ریش ریش^۳
 riša rişê dél nê jowrê dastê zê
 به اچ دین اته عاشق نکشد
 nekoşda aşeq êfê dine oç bē
 نه قاتل را چه آیین چه کیشه^۴
 kiša çe aiina çe ra qatd nê

- (۱) چون شب مویش و چون ماه جمالش از مزگسان تیر می‌بارد چشمان غزالش
 (۲) اگر خضر از لبش بوسه نمی‌گرفت کجا عمر بسی زوالش را می‌یافت
 (۳) دل من مثل زلفانش پریشان است ز دست جور او دلم ریش ریش است
 (۴) در هیچ دینی کسی عاشق را نکشته است آن قاتل عاشق کش دارای چه آیین و چه کیشی است

به سبلی سیر دار رگت ریم
rüyam ragê da'ro sūr sili bē

که ور مردم نرجه آبریم^۱
abrüyam nêreje mardam var kê

نه که حسرت بره بر روح گمنام
gomnam rujê bar bêre hasrê kê nê

خداون د گل پسه شویم^۲
ševiyam pese gêle da xodavan

به دم آخر برسا انتظارم
entêzaram bârasâ a'xêr dam bē

میسر وانبو وصل نگارم^۳
nêgaram vaslê va'nêbû moyasar

به بیدمونی که نم مه بوین
bevino mé nama kê yidmoni bē

امر بلکه بم بر مزارم^۴
mêzâram bar bama balke amero

(۱) با سبلی رنگ رخسارم را سرخ نگه می‌دارم که در نزد مردم آبرویم نریزد

(۲) هر کس که به روزگار من، شاعر گمنام حسرت برد

خداوند پیراهن بخت سیاه مرا به گردنش بیندازد

(۳) انتظار دیدار بار به لحظه‌های آخر عمر رسید و سی وصل نگار میسر نشد

(۴) در دوران زندگی که نیامد تا ببینمش می‌مورم بلکه بر مزارم قدم بگذارد

به هر گلشن بشو چهر ته وین

vino tē čehre bēšo golsân har bē

به هر دل یا کر مهر ته وین^۱

vino tē mehrē ya'kero dēl har bē

به لب هر کی که اگوش ابقر

abêqowo egūšt kē harki lab bē

فغون از چشم پر سحر ته وین^۲

vino tē sehrē por čašmē az fēqon

به امید وصالد خوج تب و تاو

tow o tēb xoj vēsaléd omidē bē

بشو عامرم برسا لب بو آفتو^۳

a'ftow bo lab bērasa amram bēšū

بهه روح که بار نوش‌داری

nūšda'rū ba're kē rūje bēhe

به سر قبرم ته بعد مرگ سهر^۴

sohrow margē baada tē qabram sar bē

(۱) به هر گلشن که بروم چهره تو را می بینم به‌هر دلی که راه پیدا کنم مهر تو را می بینم

(۲) بر لب هر کس که انگشت بزدم

از دست چشمان پر سحر تو فغانش بلند است

(۳) در امید وصال همراه با تب و تاب

عمرم گذشت و آفتاب عمر بر لب بام رسید

(۴) می‌ترسم که روزی تو نوش‌دارو بیاوری

بر سر قبرم که بعد مرگ سهراب باشد

اگه دگه ز دنیا کامرونی

kamroni donyā zê dage aga

مکر جور و مکر نا مهربونی^۱

mehreboni nā mēkêr o jowr mēkêr

مگه نشنید که ظالم به دنیا

donyā bē zalem kê nešnida mēga

نوین خیر از دور جونی^۲

jevoni dorê az xeyre navine

اگه کاس د برارن دیدگونم

didêgonam bēra'ran da ka's aga

وگه ای ای بکشی نخونونم^۳

nəxononam bēkəšay i i vēga

خدا دزن مه را آسو ترسه

têrasê aso rā mé zone xoda

که هاگرن ز مه آرام جونم^۴

jonam a'rāmê mé zê ha'geran kê

هرگز جور و نا مهربانی مکن

(۱) اگر از دنیا کامرانی طلب می‌کنی

خیری از روزگار جوانی نمی‌بیند

(۲) آیا نشنیده‌ای که ظالم در دنیا

وگر يك يك ناخنهایم را بکشند

(۳) اگر دیدگانم را از کاسه بیرون بیاورند

که از من آرام جانم را بگیرند

(۴) خدا میداند برای من آسانتر است

اگه روح به چشمونم هان پا
 pā ha'ne čašmonam bē rūje aga
 مجو ساجو نگهبان ته زیبا^۱
 ziba tē nēgahbanē sajo mojo

اگه از دید آسب ته رسه
 rase tē asibe dīd az aga
 کر کور به زندان کریا^۲
 yakēro zendāne bē kūrē kēro

* * *

اگه روح غم ابو شکل آدم
 a'dam šaklê abū qam rūje aga
 به شکل مه کما بو غم مجسم^۳
 mojasam qam bū kēma' mé šaklê bē

نه را که چون یوگا مه ساجن
 bēsājan mé yovaga' čūn kē ra né
 نبو پیدا گل غیر گل غم^۴
 qam géle qeyra géle peydā nēbū

- | | |
|---|------------------------------------|
| مژه‌ها را نگهبان تو زیبا رو می‌کنم | (۱) اگر روزی به چشمانم پا بگذاری |
| دیده‌را کور می‌کنم و در زندان جایش می‌دهم | (۲) اگر از دیده به تو آسیبی برسد |
| به شکل من مجسم می‌شد | (۳) اگر روزی غم به شکل آدم می‌شد |
| گلی بجز گل غم پیدا نشد | (۴) زیرا چون می‌خواستند مرا بسازند |

قطع مور

movar qātê

تی غروب وخته که خورشید دراشه.
dêraše xoršid kê vaxte qêrûb tay

تاریکی شیداووبه همه یا.^۱
hamêyâ šida'vovabe tā'riki

دهقانو جالیزو د ووگلی.
vovagêlây da jâlizo dehqāno

هدیون باراکری اتی سرا.^۲
sêrâ atay ba'rakêray hædiyôn

یورو خوج هلهل و شادی اتجی.
atêjay šâdi o helhel xoj yûro

رو به کیوچو که بهی جلوه را.^۳
râ jêlowê bêhay kê kûčō bê rû

قطعه مادر

- (۱) تنگ غروب و قتی که خورشید غروب می کند.
تاریکی یهن و گسترده می شود در همه جا.
- (۲) دهقانان از جالیز ها برمی گردند.
هندوانه ها می کنند و برمی گردند به خانه.
- (۳) بچه ها با هلله و شادی می دوند.
رو به کیوچه ها که بیایند جلو راه.

وخته که خوج سیوت و هی‌هی چوپونو.
 čūpono heyhey o sūt xoj kê vaxte
 اخونی مش و بزو بدور یا.^۱
 yā bēdowrê bozo o meš axonay
 ورو و بزغالو خوج بع‌بع‌یو.
 béabéaeyo xoj bozqa'lo vo vëro
 مورو اخونی از بهر غذا.^۲
 qêzâ bahrê az axonay movaro
 مه نوخ از نه روه دیور و دراز.
 dêrâz o dūr rovê nê az nêvax mé
 سواره ابر ابو دیم موجه هوا.^۳
 havâ mowjê düm abo abrê sêvârê
 همرا واج یورو و واج مش و ورو.
 vëro o meš vāj vo yūro vāj hamrā
 اتو دیم گوشه ته چینو وه صدا.^۴
 sêdā vë čino tê gūšê düm ato

- (۱) وقتی که باسوت و هی‌هی چوپانان
 میخوانند میش و بره‌ها را بدور هم .
 (۲) بره‌ها و بزغال‌ها با بع بیشان .
 مادر‌ها را میخوانند از بهر غذا .
 (۳) من آنوقت از آن راه دور و دراز .
 سوار ابر می‌شوم روی موج هوا .
 (۴) همراه صدای بچه‌ها و صدای میش و بره‌ها
 می‌آیم روی گوش تو می‌نشینم بی صدا .

ته یه آغوش اگر ای مورم.

movaram ey agero āqūš ye tē

که ته معبوده منه بعد خدا

xodā baada mēne maabūdê tē kê

بدن اسبد یاسد زه سرد.

sêréd zê yāséd esbedê bêdênê

بوسه بارون اکرو تا نوك پا.

pā nokê tā akêro ba'ron būsê

۹

(۳) تو را در آغوش می‌گیرم ای مادرم .

که تو معبود من هستی بعد از خدا .

(۴) بدن سپید یاست را از سرت .

بوسه بماران می‌کنم تا نك پا .

بخش سوم:

شاهد مثال از دیگران

الف - اشعار دیگران

سخن ور ناکسو سر وا نبه کر.
 nêbekar va' sar nākêao var soxan
 به هرکی راز خود افشا نبه کر.^۱
 nêbekar efša' xod rāzê harki bê
 سخن بوی و پرداج و بوا.
 bêvā o bēpardāj o bēvi soxan
 چه غنچه بشکفه بی تا نبه کر.^۲
 nêbekar ta' bi beškofe qončē čē

*

ای تا کرگت امدر که از نچی رو پاک آرو نبو.
 nêbū a'ro pa'k rū nači az kê amdar karg ita'
 وسکه نه حیو نجیب بو قپ نبو کریج نشو.^۳
 nêšū korij nêbū qop bū nêjib hayvo né vaske
 شش مووه تاخمه هوودا وه صدا و وه ندا.
 vənêdā o vəsêdā hovadā tāxme move šeš
 اچ زمون دیم گلیم د گسگیج هاندا.^۴
 ha'nêdā kasgêlije da gêlim düm zêmone oç

- (۱) سخن نزد ناکسان سر وا نمی شود کرد.
 به هر کس راز خود را افشا نمی شود کرد.
- (۲) سخن را به بین و پرداز و بگو.
 زیرا غنچه بشکفتد دیگر تا نمی شود کرد.
 شعر از ملا نوروز علی متخلص به (بسم الله) آرائی
- (۳) یکتا مرغی داشتم که از خوبی توی تمام آران نبود.
 بسکه این حیوان نجیب بود کړک نشد و لك نرفت.
- (۴) شش ماهی تخم می داد بی صدا و بی ندا.
 هیچ زمانی بر روی گلیم فضله نکرد.

عاقبت ای تَوَر یه‌شو بمه نه‌یه بگه بشو.
 bêšû bêga nêye bama yêšow tūr i āqêbat
 یا ته خالی رو خرآب د سرپاچیش بخور بشو.^۱
 bêšû bexar sarpa'čiš da xêrā'b rū xa'li tê ya'

*

ای معیله ته بطی.
 bêtey tê maaila ey
 رو به مه‌راوا بطی.^۲
 bêtey mérowā bê ru
 دسکم ویرم شده بر دکون حاجی‌ذکی.
 hājizêki dêkonê bar šoda viram dasêkam
 آرگه بطی آرگه بطی.^۳
 bêtey ārge bêtey ārge

*

- (۱) عاقبت يك شغال يك شب آمد او را گرفت رفت.
 جای تو خالی توی خرابه سرپا نشست خورد رفت
 (۲) ای معیله (مخفف اسماعیل) تو بدو.
 رو به مهر آباد بدو.
 (۳) دستکم یادم رفته درد کان حاجی‌ذکی (مخفف ذکر الله)
 بردار بدو بردار بدو.
 شاعر ناشناخته

جو نه نه به تن که تقلا کره اته.
 êté kêre têqallā kê tan bê naha jone
 پيلم نه که خرجيه صهبا کره اته.^۱
 eté kêre sahbā xarjiyê kê nêha qûlam
 غم نه زمون وسکه زيادسه هرکی را.
 rā harki ziya'dasê vaske zémōn né qam
 کی به عجب که سخته ز غمها کره اته.^۲
 eté kêre qamhā zê sāktê kê ajab be key
 چون وضعمو هيا ابه صد وتره ابرو.
 irū vatêra sad abe heyā vazaêmo cûn
 عقلی نه که وعده به پرا اکره اته.^۳
 êté kêre pérā bê vāadê kê naha aqli
 صف ه و کوپو ه و گرفتاریو زياد.
 ziyād gêreftāriyo o ha kūpo o hā saf
 رو صف نه که حل معما کره اته.^۴
 eté kêre moamā hallê kê nabe saf rû

- (۱) جانی نیست به تن که تقلا کند کسی.
 پول هم نیست تا خرجی صهبا کند کسی.
 (۲) غم این زمانه بسکه زیاد است برای هرکسی.
 کسی باشد عجب که سخته ز غمها کند کسی.
 (۳) چون وضعمان فردا می شود صدهدتر از امروز.
 عقلی نیست که وعده به پس فردا کند کسی.
 (۴) صف هست و کوپون هست و گرفتاریها زياد.
 توی صف نمی شود که حل معما کند کسی.

مردم تموم دمال نونی و رد او.
 oū radê o nonay domālê tēmom mardam
 کی یاده از قیامت کبرا کره اته.^۱
 êté kêre kobrā qiyāmêtê az yāde key
 او رز نزه بهشت اشه مفتکی ز دس.
 das zê moftêki aše bêhešt nêzé raé oê
 گر پیروی ز آدم و حوا کره اته.^۲
 êté kêre havā o a'dēm zê peyrêvi gar
 لب او بقا جفت سکندر ابه بشو.
 bêšū abe sêkandar joftê bêqā oū lab
 نون و پنیر و او اگه پیدا کره اته.^۳
 êté kêre peydā aga oū o pênir o non
 پا وه کلوشه عشق کیا حاصل اکره؟
 akêre hâsel kiya' aşq kêlowšê və qā
 مجنون کره و رایبه صحرا کره اته.^۴
 eté kêre sahrā ra'iyê o kêre majnūn

- (۱) مردم تمام دنبال نانند و رد آب.
- کی یادی از قیامت کبرا کند کسی.
- (۲) آب رز چون بهشت میرود مفتکی ز دست.
- گر پیروی ز آدم و حوا کند کسی.
- (۳) لب آب بقا مثل سکندر میتوان رفت.
- نان و پنیر و آب اگر پیدا کند کسی.
- (۴) پای بدون کلوش عشق کجا حاصل می‌کند؟
- مجنون کند و روانه صحرا کند کسی را.

گر شاعر چو مه ندونه شعر نج واته.
 va'té nač šearê nêzone mé čo šāaêre gar
 دکو که خالیه ز چه ری واکره اته.^۱
 êté va'kêre rû çê zê xa'liya kê dêko
 گر پهلوانیان غزل نج نهه ببخش.
 bêbaxš naha nač qêzêle pahlêvāniyān gar
 وخت نبآد خرج عطینا کره اته.^۲
 êté kêre ateynā xarje nêbād vaxte

- (۱) گر شاعری چون من نمیداند شعر خوب گفتن را.
 دکان که خالی است ز چه رو باز کند کسی.
 (۲) گر پهلوانیان غزلش خوب نیست ببخش.
 وقت را نباید خرج عطینا کند کسی.*
 شعر از ماشالله پهلوانیان باهمین تخلص
 * (عطینا) شاید این کلمه از (اعطینا) در قرآن گرفته شده باشد. بمعنی
 بخشیدن بیهوده و بمعنی کار یاوه میباشد ضرب المثل هر چی پيسدا
 می کند خرج عطینا می کند در این زبان مشهور است.

تغزلی به لغت فلاحین آران به ... کاشان

زلفند تاکی پریشون اکره.
 akêre prişon tâkey zêlfonéd
 ای نگوود غارته جون اکره.^۱
 akêre jon qārêtê nêgovéd i
 هرکه ای را نگووه د دویم ته که.
 kâ tê dūm da nêgove irā harkê
 جونه خوی ایرآجه قاریون اکره.^۲
 akêre qārbon irā'je xoy jonê
 مه که نقذه تم سیا موا که ته.
 tê kê mavā seyā tam naqza kê mé
 عامرد د ای گف مه دو نکره.^۳
 nakêre do mé gêfê i da āmréd

- (۱) زلفانت را تا کی پریشان میکنی.
 يك نگاهت غارت جان میکند.
- (۲) هرکه يك بار نگاهش به روی تو افتاد.
 جان خودش را تمامی قربان می‌کند.
- (۳) من که آنهمه تو را دوست داشتم میگفتم که تو
 در تمام عمر يك سخن مرا نمی‌شکنی*
 یا به مرتبه دوم نمی‌رسانی
 * حرف را دوتا کردن نوعی ایهام است زیرا هم معنی نشکستن حرف و
 سخن را می‌دهد هم معنی یکبارہ سخن را شنیدن و یقین حاصل کردن و
 به دومین بار نکشاندن سخن است.

هر ای را که نگووم د چش ته که.

ka tê čaš da nêgovam kê irā har

جگرم مجگو د خون خون اکره.^۱

akêre xon xon da mejgo jêgêram

نکرده اچ کافره خوج مردمو.

mardêmo xoj kâfêre oč nekarda

کاره که ته نا مسلمون اکره.^۲

akêre mosalmon nā tê kê ka're

هرچه ته و اچو گرو کر وصل خاد.

xād vaslê kêr gêro tava'jo harče

لجه مه د ته هی ارزون اکره.^۳

akêre êrzon hey tê da mé lejê

کاره مکر که شکووده* بیرو.

bêbêro šêkovéd kê mēkêr ka're

ور نه به که صد ته وه جون اکره.^۴

akêre jon vā tê sad kê nêye var

(۱) هر يك باری که نگاهم به چشم تو افتاد.

جگرم را بامزگان سوراخ سوراخ می کنی.

(۲) نکرده است هیچ کافری با مردمان.

کاری که تو نا مسلمان می کنی.

(۳) هرچه به تو میگویم گران کن وصل خود را.

از لجه من تو هی ارزان می کنی.

(۴) کاری مکن که شکوهات را ببرم.

پیش کسی که صد تا مثل تورا بی جان می کند.

* شکوه در زبان محلی نیز بهمان لفظ فارسی منتهی با مد روی شین تلفظ می شود زیرا های بیان حرکت در زبان محلی نیست بنا بر این اگر (شکوهات) را بصورت (شکود) که تلفظ صحیح این زبان است بخوانیم شعر کوتاه می شود وزحاف می آورد لذا بصورت (شکوود) (šêkovéd) استفاده شده تا وزن شعر حفظ شود.

ای نگا مهره د هریا بکره.
 bêkêre harya' da mehre nêgā i
 نه نگا د دنیا ویرون اکره.^۱
 akêre viron donyā da nêgā nê
 نه نخى اچ پیوره خوج پیر نکر.
 nekar peyar xoi pûre oç naxi né
 لطفه که خوج اهل آرون اکره.^۲
 akêre a'ron ahlê xoj kê lotfe
 هر ایرا قدمه د آرون افه.
 ane a'ron da qêdême irā har
 آرونه ای تَک گلسون اکره.^۳
 akêre golason tēk i a'rone
 آخرم ور سینه یابی کمیم گه.
 ga kêmim ya'bi sînê var a'xêram
 نه را که ای یار کارا نکره.^۴
 nakêre ka'rā yârê i kê rā né

- (۱) يك نگاه مهر و محبت به هر جا بکند
 با آن نگاه دنیا را ویران می‌کند.
- (۲) این خوبی را هیچ پسری با پدر نکرد.
 لطفی که با اهل آران می‌کند.
- (۳) هر يك باری که قدمش را به آران می‌گذارد.
 آران را يك تکه گلستان می‌کند.
- (۴) آخر هم پیش سینه یکدیگر را خواهیم گرفت.
 برای اینکه یاری کاری چنین نمی‌کند.

هر چه حرفم د ته وا خرجد نشو.

nêšû xarjéd vā tê da harfam harče

گفه مه دایم ته وه بن اکره.

akêre bon vø tê dāyem mé gêfê

(۵) هر چه حرف یتو گفتم به خرجهت نرفت.

سخن مرا دایم تو بی پایه و اساس می کنی

اثر طبع: میرزا علیمحمد (ادیب) بیضالی

مسمط مخمس در مدح مولا علی (ع) از شاعری بیدگلی
متخلص به (مخلص)

ما رۆج بیده ساقی ته بتار می و واده.
va'dé o mey bêtâr tê sâqi bamêda rûj mâ
ته بشه بتار واده آتش بدل افتاده.^۱
ofta'dé bédél ataš va'dé bêtâr bêšê tê
اسباب نشاط مه ساقی بکه آماده
âma'dé bêtê sâqi mé nêšâtê asba'bê
تا عیش بکرو مه اج سیمبری ساده.^۲
sâdé simbri oj mé bêtêro ayšê tâ
نه را که به به دنیا ای ماه لقا فانی.^۳
fani mâhlêqâ ey donyâ babe kê rā né

*

تا نمده ما رمضو می رج بجام مه.
mé bêjâme rej mey rêmzo mâ namêda tâ
از نه می جون پرور تر بکر ته کام مه.^۴
mé kāmê tê tarbêkêr jonparvar meyê nê az

- (۱) ماه روزه آمده است ساقی تو پیاور می و باده
تو پرور پیاور باده آتش بدل افتاده
(۲) اسباب نشاط مرا ساقی بکن آماده
تا عیش بکنم من با سیمبری ساده
(۳) زیرا که می شود دنیا ای ماه لقا فانی

*

- (۴) تا نیامده ماه رمضان می پرین بجام من
از آن می جان پرور تر کن تو کام من

تا طایر بخ بکه نه لحظه بهدام مه.

mé bēdamê lahzê né bēke bax tāyêrê tā

شاید که بیه دلبر ای پسا به کام مه.^۱

mé bēkāmê ipasa dēlbar bēbe kê šāyad

بهر چچه ندونو وا مه ته گران جانی؟^۲

jāni gērān tē mé va' nēzono čēče bahrê

*

نه شرط وفا نهه ای ساقی خوش منظر.

manzar xoš sāqiyê ey nēha vēfā šartê né

نه تاره مه را نه می که هسه روانپرور.^۳

rēvānparvar hasê kê mey nē rā mé nata're

نوروج بهه پایو می رج ته درو ساغر.

sāqar darū tē rej mey pa'bū bama nowrūj

مطرب ته ابو هاجی بنواز دف و مضمهر.^۴

mezmar o dēf benvāz ha'či abū tē motreb

بکه ته مغنی باز آهگک غزالخوانی.^۵

qēzalxoni āhégê bāz moqani tē bēkê

*

(۱) تا طایر بخت بیفتد این لحظه بهدام من.

شاید که شود دلبر یک دفعه به کام من

(۲) بهر چه چیز نمیدانم با من تو گرانجانی؟

*

(۳) این شرط وفا نیست ای ساقی خوش منظر

نمی آوری برای من آن می را که هست روانپرور

(۴) نوروز آمد بلند شو می بریز تو در ساغر

مطرب تو بیا بنشین بنواز دف و مضمهر

(۵) بکن تو مغنی باز آهنگ غزالخوانی

بهار بمه بشه بتار می گلری.
 golray meyê bêtâr bêšê bama bêhâr
 زان و آد که اشوره از دس و دل جو زی.^۱
 zay jo dêle o das az ašûre kê vâ'd zân
 بلبل اخونه در باغ بوی به دوصد آهی.^۲
 âhay dosad bê bêvi bâq dar axone bolbol
 دلشاد ایرآ مرغو جز جفده که ه دلتی.
 déltay ha kê joqdê joz morqo ira' délšād
 نزه من بیچاره یا کرده به ویرانی.^۳
 virāni bê ya'karda biča'ré mênê nêzé

*

گل برآمده برشاخ مه طرف گلستون خوش.
 xoš golaston tarfê mê baršāx bêramêda gol
 درختون سر سوزی به مدحت بستون خوش.^۴
 xoš boston medhêtê bê sowzay sar dêraxtonê
 پا بیوره بشه در باغ چون کبک خرامون خوش.
 xoš xêrāmon kabkê çûn bâq dar bêšê bûrê pa'
 خوج ای بط پر واده شادون و غزلخون خوش.^۵
 xoš qêzalxon o šādon va'dé por bêtê i xoj

(۱) بهار آمده بیرو می گلرنک
 زان باده که می شوید ازدست دل جان زنگ
 (۲) بلبل میخواند در باغ ببین به دوصد آهنگ
 دلشاد همه مرغان جز جفده که هست دلتنگ
 (۳) اینگونه من بیچاره جا کرده به ویرانی

*

(۴) گل بیرون آمده برشاخ من برطرف گلستان خوش
 درختان سرسبز هستند به مدحت بستان خوش
 (۵) بلند شو برو به باغ چون کبک خرامان خوش
 بایک بط پر باده شادان و غزلخوان خوش

روجه خوشیه هه گویا که ته ندانی.^۱
 nêzāni tē kē gūyā haha xošiya rūje

*

وین سار به شاخ سرو سنتور اجنه ساقی.^۲
 sāqi ajêne santūr sarv šāxê bê sār vin
 دراج به صد شادی شیپور اجنه ساقی.
 sāqi ajêne šeypūr sādī sad be dorraj
 از راه شعف تیهو طنبور اجنه ساقی.^۳
 sāqi ajêne tanbūr tihū šēaaḡ rāhê az
 چون ساز جنون بلبل خوج شور اجنه ساقی.
 sāqi ajêne sūr xoj bolbol jēnon saz čuo
 پابی و بشه بوی ته قدرت یزدانی.^۴
 yazdāni qodrêṭê tē bêvi bêšê vo pa'bi

*

لازم نهه بکشه وشه نه چبی زحمت.
 zahmat çêbi né veša bêkəše naha lâzem
 پایبوره بشه در باغ ای ساقی مه طلعت.^۴
 talat mah sāqiyê ey bāq dar bêšê pa'būrê

(۱) روز خوشی است حالا گویا که تو نمیدانی.

*

(۲) به بین سار به شاخ سرو سنتور می‌زند ساقی
 دراج به صد شادی شیپور می‌زند ساقی
 (۳) از راه شعف تیهو طنبور می‌زند ساقی
 چون ساز زنان بلبل با شور می‌زند ساقی
 (۴) بلند شو و برو بهین تو قدرت یزدانی.
 (۵) لازم نیست بکشی بیش از این دیگر زحمت
 بلند شو برو به باغ ای ساقی مه طلعت

آسیود وایوای دم از درد و غم و محنت.
 mehnat o qêm o dard az dam i va'bû âsûd
 بهر خاطر داور بکه ته به مه رحمت.^۱
 rahmat mé bê tê békê dāvar xâtêre bahrê
 هاده ته دوسه جومه زان واده روحانی.^۲
 rowhāni va'dêhê zān jome dosê tê ha'dê

*

منظور منه محزون از واده ریوح افزا.
 afzā rūh va'dêyê az mahzûn mênê manzûrê
 ندونه کنون بذون ای ساقی مه سیما.^۳
 simā mah sāqiyê ey bêzon kênûn nêzone
 نه می چچیه؟ راستش حب علی اعلی.
 aalā aliye hobe rāšteš çêçeya mey nê
 از حب والای نه بتار دوسه مینا.^۴
 minā dosê bêtār nê vêlāyê hobbe az
 تا واخورو و هادو مه داد سخن رانی.^۵
 rāni soxan dādê mé ha'do vo va'xoro tā

*

(۱) آسوده شو یکدم از درد و غم و محنت
 بهر خاطر داور بکن تو بهمن رحمت
 (۲) بده تو سه جامی زان واده روحانی

*

(۳) منظور من محزون از واده ریوح افزا
 نمیدانی اکنون بدان ای ساقی مه سیما
 (۴) آن می چه چیزی است؟ راستش حب علی اعلی.
 از حب ولای او پیاور دو سه مینا.
 (۵) تا بنوشم و بدهم من داد سخن رانی.

*

ای خامه بکر تحریر و ثبت درو دفتر.
 daftar darū sabt o tahrir bēkêr xāmē ey
 مه واچو ته وانویس مدح شه اژدر در.^۱
 dar azdar šêhê madhê va'nêvis tē va'jo mé
 ذوما و پیوره عم احمد که ه پیغمبر.
 peyqambar ha ke ahmad ammê pûre vo zomā
 نن بو که به اگوشتش بشوته بر خیبر.^۲
 xeybar bêrê bešvata əgūšteš bē kê bū non
 نن بو که ز شمشیرش بر پوهه مسلمانی.^۳
 mosalmoniy pova bar šemšireš zē kê bū non

*

شاه که خطابش کر دادار ولی الله.
 vêliyollāh dādār kar xêtābeš ke šāhe
 به مظهر ذات حق جز نه نه سرالله.^۴
 serollāh naha nê joz haq zātê mazhêrê be
 باب الله و وجه الله، نورالله و سیف الله.
 seyrollāh o nūrllāh vajhollāh o bābollāh
 بشگته سر را نه وه شک به رسوالله.^۵
 resūllāh bē šak vø nê rā sêrê bešgata

- (۱) ای خامه بکن تحریر و ثبت در دفتر.
 من بگویم تو بنویس مدح شاه اژدر درنده
 (۲) داماد و پسر عم احمد که هست پیغمبر.
 او بود که به انگشتش هرکند در خیبر.
 (۳) او بود که ز شمشیرش برپاست مسلمانی

*

- (۴) شاهی که خطابش کرد دادار ولی الله
 باشد مظهر ذات حق جز او نیست سرالله
 (۵) باب الله و وجه الله، نورالله و سیف الله.
 گرفته سر راه او بی شک به رسوالله.

نه شو که بشو در عرش نن شاه به مهمانی.^۱

méhmāni bê šāh non arš dar bêšū kê šow nê

*

شاه که ز فرمونه مرده ووبه زنده.

zendê vovabe mardê farmone zê kê šāhe

اندر بر نن شاهه شاهون جهون بنده.^۲

bandê jêhon šāhonê šāha non bêrê andar

دین از دم شمشیرش ییدسه و پاینده.

pâyandê vo yidasê šamšireš dêmê az din

هم با خبره نن شاه از بشده و آینده.^۳

āyandê vo bošdê az šāh non xêbêra bā ham

حل اکره مشکله ایرآجه به آسانی.^۴

āsāni bê irā'je moškelhā akêre hall

*

که داره نزه قدرت جز شیر خدا حیدر.

haydar xodā širê joz qodrat nêzé da're kê

چار مآ بو و بشدرنا در مهد تن اژدر.^۵

azdar tenê mahdê dar bešdêrnā vo bû mā čār

(۱) آن شب که رفت در عرش آن شاه به مهمانی

*

(۲) شاهی که ز فرمائش مرده می‌شود زنده

در نزد آن شاه است شاهان جهان بنده.

(۳) دین از دم شمشیرش زنده است و پاینده

هم با خبر است آن شاه از رفته و آینده

(۴) حل می‌کند مشکل همه را به آسانی .

*

(۱) که دارد چنین قدرتی جز شیر خدا حیدر

چهارماهه بود و درید در گهواره تن اژدر را.

ببرید به شمشیرش سر مرحب و سر خیبر.

keybae sar o mārhab sar šemšireš bê bebrid

قاربون علی بشو نن میر غضنفر فر.^۱

far qêzanfar mirê non bêšo ali qārbonê

گر نه بو علی نه بو نه دین و نه ایمانی.^۲

imāni nè o din nè nabū ali nabū gar

*

ای عرض دارو شاها ته واقف اسراری.

asrāri va'qêfê tê šāhā da'ro arze i

برمس به فریادم از راه وفا داری.^۳

dāri vêfā rāhê az faryādam bê bêras

نپسه نه امت را غیر از ته مددکاری.

mêdadjāri tê az qeyr rā ommat né nêhasê

نظره سوی (مخلص) بکر ته ز غمخواری.^۴

qamxāri zê tê bêker moxles sūyê nêzêre

نه مور ضعیفه ته وتر ز سلیمانی.^۵

soleymāni zê vëtar tê zaaifa mūrê nè

(۱) ببرید با شمشیرش سر مرحب و سر خیبر را

قربان علی بروم آن میر غضنفر فر را

(۲) گر نمی بود علی نمی بود نه دین و نه ایمانی

*

(۳) يك عرضی دارم شاها تو واقف اسراری

برس به فریادم از راه وفا داری

(۴) نیست برای این امت غیر از تو مددکاری

نظری سوی (مخلص) بکن تو ز غمخواری

(۵) او موری ضعیف است تو بهتر ز سلیمانی.

* توضیح بطوریکه از اشعار فوق استنباط میشود آقای (مخلص) گویا کاملاً

به زبان محلی آشنائی و تسلط نداشته است زیرا از لغات فارسی زیادی بهره

جسته که ممکن بود از واژگان محلی معادل استفاده کند.

ب - اِتل متلها

انگ منگ رو طاقچه.^۱

tāqčê rû mêtag atag

شم لم پالومچه.^۲

pa'lomčê lām šām

میخ ملخ شازآده.^۳

šāzāda mêlax mix

تلب تلپ کناره.^۴

kênā'ra tēlūp tēlap

*

تپ تپو نقار جینه (جینه).^۵

jiné nêqār tapū tap

دسمال حل و دارچینه.^۶

dārčiné o hél dasmāle

سیخه یا قمبذ؟^۷

qombaz yā sixa

*

(۱) انگ (اتل) منگ (متل) توطاقچه.

(۲) شم لم پالامچه.

(۳) میخ ملخ شاهزاده است

(۴) تلب تلپ کنار است.

(۵) تپ تپو نقاره زنه.

(۶) دسمال حل و دارچینه.

(۷) سیخ است یا گنبذ؟

ای هټار دو هټار.^۸

hêna'r do hêna'r i

چارى چنبر مشك و عنبر.^۹

anbar o mešk čanbar ča'ri

باقلى گرمك پستك جستك.^{۱۰}

jastak pastak garmak ba'qêle

*

كرگ سيا لى لى. بښده كيا؟ بښدو اشنو.^{۱۱}

ešno bošdo kiyā bošde lêbey lêbey siya kargê

چه چيه بخور؟ گوشد ليو. حصص مه كشو؟^{۱۲}

kêšû mé hês lêbiyow gûšdê bêxar čeyé čê

رو كلين در. بښدو نبو. مالجى بخورده.^{۱۳}

bexarda mālji nêbû bošdo dêra kêlûn rû

(۸) يه انار دو انار.

(۹) چارى چنبر مشك و عنبر.

(۱۰) باقلى گرمك پسته است جستك است.

(۱۱) مرغ سيا لى لى (بله ېله) رفتى كجا؟ رښتم اښان.

(۱۲) چه چيز را خوردى؟ گوشت لوبيا. حصه من كجاست؟

(۱۳) توى كلون است. رښتم نبود. گرېه خورده است.

ج - ضرب المثلها

آواز دهل شنیده از دیور خوشه.^۱
 xoša dūr az šênüdê dêhol āvāzê
 آدم وه سواد کوره.^۲
 hūra sêvād və a'dam
 آدم تمبل عقل چل وزیر داره.^۳
 da're vêzir čél aqlê tambal a'dam
 آدم خوش معاتل شریک مال مردمه.^۴
 mardêma mālê šrikê mêāmêl xoš a'damê
 آدم درو واجد کم حافظه.^۵
 hāfêza kam dêrûvājê a'dam
 آدم گدا و نه نهم ادا!^۶
 êdā nêhām né o gêdā a'dam
 آدم ندونه خوج کدوم سازه برقصه.^۷
 bêraqse saze kêdom xoj nêzone a'dam

(۱) آواز دهل شنیدن ازدور خوش است.

(۲) آدم بیسواد کور است.

(۳) آدم تمبل عقل چهل وزیر دارد.

(۴) آدم خوش معامله شریک مال مردم است.

(۵) آدم دروغگو کم حافظه است.

(۶) آدم گدا و اینهمه ادا!

(۷) آدم نمیداند با کدام سازش برقصد.

آدم شیر خوم بخورده.^۱
 bêxarda xome šir a'dam
 آردم هاوت و الکم گل میخ کر.^۲
 kar mix gal êlêkêmam o ha'vet ârdêmam
 آسیود اتنه که خر نداره کاو و ید ده خبر
 xêbar da yê o kâ nêdare xar kê êtêne âsüd
 نداره.^۳
 nêda're
 آفتو همش جر ابر د نمونده.^۴
 namone da abrê jer hamêš âftow
 آدم خوج امید بیده.^۵
 yida omid xoj âdam
 آدم روج شکدار نگر.^۶
 nagere šakdâr rûj a'dam
 آه نداره که خوج نال سودا کره.^۷
 sowdākêre nāl xoj kê nêda're âh
 آشپز که دو و ابو آش یا شورابه یا وشیل.^۸
 vêšil yā šûrabe yā âš va'bû do kê âšpaz

- (۱) آدم شیر خام خورده.
- (۲) آردم را بیختم والکم را گلوئی میخ کردم.
- (۳) آسوده کسی که خر ندارد ازکاه وجوش خبر ندارد.
- (۴) آفتاب همیشه زیر ابر نمی ماند.
- (۵) آدم به امید زنده است.
- (۶) آدم روزه شکدار نمی گیرد.
- (۷) آه ندارد که هانا له سودا کند.
- (۸) آشپز که دوتا شد آش یا شور می شود یا بی نمک.

آش کشك خالځ بخور پاد نخور پاد^۱
 p'ada nêxore pa'da bêxore xā'lêda kaškê aš
 آفتو خرج لحم^۲
 lahama xarjê âftōw
 آفتو و لولهنك گرو د معلوم اشه^۳
 aše maalūm da gerow lūlêg o âftow
 آفتو و لگی هف دس شام و نهار اج^۴
 oč nêhār o šam das haf lêgay o âftōw
 آدم وش ايمو نداره^۵
 nêda're imo vəš a'dam
 آدم ای بار وشر نمره^۶
 namere veštar ibār a'dam
 آسمو و رسمو د یو اوه^۷
 avêhe yo da resmo vo âsêmo
 او پاکیه دیم دسه رت^۸
 ret dase dūm pākiye oū
 او خوش گل د جر نشه^۹
 naša jer da gêle xoš oū

- (۱) آش کشك خالته بخوری پاته نخوری پاته
- (۲) آفتابه خرج لحیم است.
- (۳) آفتابه ولولهنك درگرو معلوم می شود.
- (۴) آفتابه لکن هفت دس شام و نهار هیچ.
- (۵) آدم گرسنه ایمان ندارد.
- (۶) آدم یکبار بیشتر نمی میرد.
- (۷) آسمان درسمان را بهم می بافد.
- (۸) آب پاکی را روی دستش ریخت.
- (۹) آب خوش از گلویش یابین نمی رود.

او دریا خوج دهر اسبه نجس نبه.^{۱۰}
 nabe nejes ěsbê dêho xoj daryā ōū
 اگ علی سارون ذن اشتر کیا هاخواسنه.^۲
 ha'xa'sêne kiyā oštēr zone sārêvona ali aga
 ای لا نرسه دو لا کر.^۳
 kêr lâ do narase lâ i
 اسبه پیر ندر بزم یکر یوا حاجی عمو.^۴
 amū hāji yavā yakar bērm nēdar peyare ěsbê
 ای دل دو مهر آرنگر.^۵
 ārnagere mehrê do dēl i
 ای درزه د خاد خو ای جوالدوز د مردم.^۶
 mardam da jêvāldūz i xow xād da darzé i
 اگ او بیوزه شناگر ماهریه.^۷
 māhêreya šênāgêrê byūze ōū aga
 او گل اکر مایی بگر.^۸
 bger ma'yi gēlakêre ōū
 ای گل را ای چشم وسه.^۹
 vēsa čaš i rā kāl i

- (۱) آب دریا بادهان سک نجس نمیشود.
- (۲) اگر علی ساربان است میداند شتر را کجا بخواباند.
- (۳) يك لا نمی رسه دو لا کن.
- (۴) سک، پدر نداشت گریه میکرد می گفت حاجی عمو.
- (۵) يك دل دو مهر بر نمیدارد.
- (۶) يك سوزن به خودت بکوب يك جوالدوز به مردم.
- (۷) اگر آب پیدا کند شناگر ماهریست.
- (۸) آب گل می کند ماهی بکیرد.
- (۹) يك کله را يك چشم بس است یا برای يك کله يك چشم کافی است.

اگ جلو مردم نمسگ جلو خام بمسگ^۱
 bamsoga xām jêlow namsoga mardam jêlow aga
 اگ خوج حلواحلوا دهو شیري نبه خوج اسم هلك
 hêlōk ésmê xoj nabe širi dêho halvāhalvā xoj aga
 دهو اووکه^۲
 oūvake dêho
 او اچوخ سربالا نشد^۳
 naše sarbs']ā očvax oū
 ارث خور وتر ارث بره^۴
 érsêbêra vatêra érsêxōr
 اولاد حلالزاد دایي اشد^۵
 aše dāii da halālzā owlād
 امدر امدر حساب نهه دارو دارو حساب^۶
 hasa'ba da'ro da'ro nêha hasāb amdar amdar
 ای سود که هواپس صد چرخ اخور^۷
 čarxaxore sad havāpes kê sowéd i
 او که رابالاشه قورباغ ابو عطا اخونده^۸
 axone êbūatā qūrbā'q ra'ba'lāaše kê oū

(۱) اگر جلو مردم را نمیتوانم بگیرم جلو خودم را میتوانم بگیرم.
 (۲) اگر باحلواحلوا گفتن دهن شیرین نمیشود با اسم آلوچه دهن آب می افتد.

(۳) آب هیچوقت سربالا نمیرود.

(۴) ارث خوره بدتر از ارث بره است.

(۵) اولاد حلالزاده به دایي میرود.

(۶) داشتم داشتم حساب نیست دارم دارم حساب است.

(۷) يك سیب را که به هوا انداختی صد چرخ میخورد.

(۸) آب که سربالا می رود قورباغه ابو عطا میخواند.

اول چا بیوز بعد منار بدز^۱
 bēdōz mēnār baade bēüz ča' avval
 اسبه زرد برور توره^۲
 tūra borvar zardê ésbê
 اسبم بر سرا صاحب د شیر^۳
 šira da sâhêbe sêra' bar ésbam
 ای اسبه سی آسیو یلش ای اسبه بی ته نه یلش^۴
 yaleš nê ta bi ésbê i yaleš a'siyow say ésbê i
 اشتر خوج پیغوم او وانخور^۵
 va'naxore ou Peyqom xoj oštér
 اشتر سواری جرزمینی نه^۶
 nabe jerzêmini sêva'ri oštée
 اچ بقال نواجه دوغ مه ترشد^۷
 torša mé dūq nava'je bēqāle oč
 او هریا به تیمم باطله^۸
 bātela tiyamom be haryā ou
 اووم که ای یا بمد اگده^۹
 agəde bēmōd iyā kê oūvam

- (۱) اول چاه پیداکن بعد منار بدزد.
- (۲) سگ زرد برادر شغال است.
- (۳) سگ هم درخانه صاحبش شیر است.
- (۴) یک سگ سگ آسیا می لشت سگی دیگر ته اورا لیس می زد.
- (۵) شتر با پیغام آب نمی خورد.
- (۶) شتر سواری زیرزمینی نمیشود.
- (۷) هیچ بقالی نمی گوید دوغ من ترش است.
- (۸) آب هرجا باشد تیمم باطل است.
- (۹) آب هم که یکجا ماند می گندد.

اجل که اته بر نبقوه^۱
 nabêqowe bar ate kê êjal
 احترام امامزا بسته به متولی^۲
 motêvaliye bê bāsdā êmāmzā ehtêrām
 ارث خرس د کفتار ارسه^۳
 arase kaftār da xêrse êrse
 از درد وه علاجی د مالجن اواجه آماجی^۴
 ābāji ava'je mālĵēn da alāji və drdê az
 از هول حلیم د رو دگ ک^۵
 ka deg rū da halim howlê az
 اسب پیش کشی ددن وانتشماری^۶
 va'natešma'ray dādōne peškāši asaê
 اگ پیش گوشت بوینه منم کم دید^۷
 kêmedid mēnam bêvine gūšéd paš aga
 اگ کا او خاد نهه کادو او خاد^۸
 xāda o ka'do nêha xād o kâ aga
 اگ خر نهه بازار بازار اگده^۹
 sgəde bāzār bāzār nêše xar aga

- (۱) اجل که می آید در نمی زنند.
- (۲) احترام امامزاده بسته به متولیش.
- (۳) ارث خرس به کفتار می رسد.
- (۴) از درد بی علاجی به گره به میگه آماجی.
- (۵) از حول حلیم بر توی دیگ افتاد.
- (۶) اسب پیش کشی دندانش را نمی شمارند.
- (۷) اگر پشت گوشت را ببینی مرا خواهی دید.
- (۸) اگر گاه از خودت نیست گاهدان از خودت است.
- (۹) اگر خر بازار نرود بازار می کنند.

اگه ممو ای به گاوم ایه کش^۱
 koš abe govam be i mémo aga
 اگه ذونه که نو داده ثوابه بخو خاد چونکه
 čünkê xād bēxū sēvāba da'dé no kê zone aga
 بغداده خرابه^۲
 xêrāba baqda'de
 اگه هوسه ای بار وسه^۳
 vêsa ibār havêsa aga
 ای وه نماز را بر مسجد هانبدی^۴
 ha'nabēday masjéd bar ra nēmāz və i
 اسار بالاسر خوی د نمس‌دیده^۵
 namsedid da xoy ba'lāsar esār
 اسبه پاچ صاحب خوی نگر^۶
 nagere xoy sahab pāč ěsbê
 اشپش رو کيس د چار قاب ابقوه^۷
 abêqowe qāp čār da kise rū ešbeš
 اشکم گوش نوق بالا هورده^۸
 hovarda ba'lā nūqe gūš aškême

- (۱) اگر مهمان یکی باشد گاوم می‌شود کشت.
- (۲) اگر دانی که نان دادن ثواب است بخورخودت چونکه بغدادت خراب است.
- (۳) اگر هوس است یکبار پس است.
- (۴) برای يك بی‌نماز در مسجد را نمی‌بندند.
- (۵) ستاره را بالای سر خود نمی‌تواند بینند.
- (۶) سگ پاچه صاحب خود را نمی‌گیرد.
- (۷) شپش تو جیش چار قاب می‌زند.
- (۸) شکمش گوشت نو بالا آورده.

ای بز گر گل گر اکره.^۱
 akêre gar gāle gar boz i
 ای ده آباد وتر صد شهر خراب.^۲
 xêrāb šahre sad vətêra ābād deh i
 ای نفر یووبر پادار دتر شه یوا کوش
 kowšê yavā še dotre pa'dar yovabar nêfer i
 پاشنه صناری مگه.^۳
 mage sanāri pāšnê
 از نه ستی به نه ستی فرجه.^۴
 fêrêja sêtü nê bê sêtü né az
 از جو وڈشته را به کمک احتیاج نه.^۵
 nêha ehtiyāj komak bê rā vêdāštê jo az
 از دَب بره ورده اته ضرر نکرده.^۶
 nêkarda zêrêre êté barhovardé dāb az
 از دیفال حمرده و اسبه درنده و ین سلیط
 sêlīt yên o dêrāndê êsbê o hêmārdê difāl az
 حضر کر.^۷
 kêr hêzar

- (۱) یک بزگر گله را گرمی کند.
- (۲) یک ده آباد بهتر از صد شهر خراب.
- (۳) یک نفر را می بردند پای دار دخترش به او می گفت کفش پاشنه صناری میخوام.
- (۴) از این ستون به آن ستون فرج است.
- (۵) از جان گذشته را به کمک احتیاج نیست.
- (۶) از دبه در آوردن کسی ضرر نکرده است.
- (۷) از دیوار شکسته و سگ درنده وزن سلیطه حضر کن.

او سر د که بر شو چه ای نی چه صد نی^۱
 ney sad čê ney i čê baršû kê da sar ou
 اگوشونه ای دسم پی جوری^۲
 jûray pay dasam i əgūštonê
 اگوش بیرید خبر از دل اگوش بیرید^۳ داره
 da're bēbêrīb əgūš dél az xbar bēbêrid əgūš
 اتن را بمر که ترا تباکره^۴
 têbakêre têrâ kê bēmer rā êtêne
 اتش که بگر خشک و تر اسوجه^۵
 asûje tar o xoşk bēgere kê ataš
 بتشیده بن حامل گل اخوره اما ندون
 nêzone êma' axore gél ha'mêl yên betasñûda
 چه گل^۶
 géle čê
 بر دیزی وازه حیا مالجن کیوو^۷
 kiyova mālĵen hayā va'za dizi bar
 برم دل خوش تی^۸
 yēyy xoš dél bērēmam

- (۱) آب از سر که در رفت چه يك نی چه صد نی.
- (۲) انگشتان یکدست هم پنج جورند.
- (۳) انگشت بریده خبر از دل انگشت بریده دارد.
- (۴) برای کسی بمیر که برایت تب می کند.
- (۵) آتش که بگیرد خشک و ترمی سوزد.
- (۶) شنیده است زن حامله گل می خورد اما نمیداند چه گلی.
- (۷) درد دیزی باز است حیای گر به کجاست.
- (۸) گریه هم دل خوش می خواهد.

بزه که علف یتی گرده دراز کر^۱
 dêrāzakêre gardé yēyy alaf kê boze
 بر درواز ا به هابس بر دهو مردم نبه
 nabe mardam dêho bar ha'bas abe darvāz dar
 هابس^۲
 ha'bas
 بمه به سرم هرچه د اترساد^۳
 atarsa'do da harče sêram bê bama
 بالاتر از سیوی رگک نهه^۴
 nêha rəge siyovi az ba'lātar
 بعد چل سال گدوی شو ادین یه بکرد^۵
 yəbêkarda êdīne šow gêdovi sāl čél baada
 بر سرود قایم های همسود دز نکر^۶
 nêkêr doz hamsovéd ha'bay qāyam sêrovéd bar
 بر همش دیم ای پاشنه د نچرخه^۷
 načarxe da pāšnê i düm hamēš bar
 برك نمر بهار اته حربز خوج خیار اته^۸
 ate xeyar xoj harbêz ate bêhār nêmer bozak

- (۱) بزی که علف میخواد گردن دراز می کند.
- (۲) در دروازه را می شود بست در دهان مردم را نمی شود بست.
- (۳) آمد به سرم از آنچه می ترسیدم.
- (۴) بالاتر از سیاهی رنگی نیست.
- (۵) بعد از چهل سال گدائی شب جمعه را کم کرده.
- (۶) در خانه ات را محکم ببند همسایه ات را دزد مکن.
- (۷) در همیشه روی يك پاشنه نمی چرخد.
- (۸) برك نمیر بهار میاد خر بزه و خیار میاد.

بسیار سفر بایه تا پآت بیه خومه.^۱
 xome bêbe pāt tā bāya sêfar besyar
 بهش نیه که آزار نهسه.^۲
 nêhasê a'zāre kê nênoya bêheš
 برنشدن عروس از وه چوسریه.^۳
 čowsêriya və az arūs barnêšodênê
 به اچ صراط مستقیم نهسه.^۴
 nêha mostêqim sêrâte oč bê
 به گمون علیاوا شهریه.^۵
 šahreya aliya'vā gêmone bê
 به صیرت ای پیل سیا برامه.^۶
 bêrama siya' pül i sūrêtê bê
 به هر کیا که بشه آسمو نه رگه.^۷
 rəga né āsêmo bêšê kê kiya' har bê
 بو کبابه بشنیده اما ندونه که خر داغ اگری.^۸
 akêray dāq xar kê nezone êmā bašnūda kêbābe bû
 بشو بز بگره مش دس د برشو.^۹
 baršû da dase meš bêgere boz bêšû

- (۱) بسیار سفر باید تا پخته شود خامی.
- (۲) بهشت آنجاست که آزاری نباشد.
- (۳) بیرون رفتن عروس از بی چادری است.
- (۴) به هیچ صراطی مستقیم نیست.
- (۵) به گمانش علی آهاد شهری است.
- (۶) به صورت یک پول سیاه درآمد.
- (۷) بهر کجا که روی آسمان همین رنگ است.
- (۸) بوی کباب را شنیده اما نمیداند که خر داغ می کنند.
- (۹) رفت بز بگیرد میش از دستش دررفت.

بحمر دس وه نمك.^۱
 nêmak və das bahmere
 بمه ثواب کره کباب و ابو.^۲
 v'abū kêbāb sêvābkêre bama
 پی ی د بدنم مالیده.^۳
 ma'lida bêtênām da ye pi
 بیول زور یا خرج عرق شورابه یا خرج جند کور.^۴
 kūr jêndê xarjê yā abe šūr araq xarjê yā zūr pül
 پیل وه زیو د آدم زبودار نبه دا.^۵
 nabadā zêbodār a'dam da zêbo və pül
 پا د پشاکشه دس د پشاکشه.^۶
 pêšakəše da das pêšakəše da pa'
 ته که لالایی بلده چرا خوود نبره.^۷
 nabêre xowéd çêrā bêtêde lālāyi kê tā
 تا کر گرم نون شه بی.^۸
 bay še none garma kêr tā
 تۆر هر چدی بخر امز.^۹
 ameze bēxar çeye har tūr

- (۱) بشکند دست بی نمک.
- (۲) آمد ثواب کند کباب شد.
- (۳) پیهش را به بدن مالیده ام.
- (۴) پول زور یا خرج عرق شور می شود یا جند کور.
- (۵) پول بی زبان را به آدم زبانداز نمیشود داد.
- (۶) با پا پس می کشد بادست پیش می کشد.
- (۷) تو که لالایی بلدی چرا خوابت نمی برد.
- (۸) تا تنور گرم است نانش بیند.
- (۹) شغال هر چه را خورد می ریند.

تۆر که کورابو اشه پا پل بلد. ۱
 boléd pāl pa' aše kūra'bū kē tūr
 تا شو نبد گل از روج مدار. ۲
 mēdār rūj az gēl nēboda šow tā
 تۆر که یتی حاجت بطلب اشه مراد او. ۳
 morāda'vā aše bêtêlêbe hājat yēy kē tūr
 تۆره که کرگ اگر بناگوش زرد. ۴
 zarda bēnāgūše agere kargê kē tūre
 تاخم کرگ دز اشتر دز ابه. ۵
 abe doz oštér doz kargê tāxmê
 تا ای گولن گاو وابه دل صاحب او وابه. ۶
 va'be ow sähêbe dél va'be gow gūlōn i tā
 تا ریش رو اوو امید ثمر. ۷
 ha sēmêre omidê oūva rū riš tā
 جلو ضرر هریا بگره استفاده. ۸
 estêfāda bēgere harya' zêrar jêlow
 جزا گرو فروش نریدنه. ۹
 nêridēna fêrūš gêro jezā

- (۱) شغال که کورشد می‌رود پای تپه بلند.
- (۲) تا شب نشده گله از روج مدار.
- (۳) شغال که می‌خواهد مراد بطلبد می‌رود مراد آباد.
- (۴) شغالی که مرغ می‌گیرد بناگوش زرد است.
- (۵) تخم مرغ دزد شتر دزد می‌شود.
- (۶) تا یک گوساله گاو شود دل صاحبش آب شود.
- (۷) تا ریشه در آب است امید ثمری هست.
- (۸) جلو ضرر را هر جا بگیری استفاده است.
- (۹) جزای گران فروش نخریدن است.

جیجو آخر پاییز ووشماری^۱

vovašêmaray pāyiz a'xêrê jūjo

جز ناخن انگشت مه اچکی نخار پشت مه^۲

mé paštê naxa're očki mé əgūštê nəxonê joz

جی اول وتر از صالح آخره.^۳

a'xêra sālê az vətar avval jay

جوونی کیووه که یادت بخیر.^۴

bêxeyr yādét kê kiyove jêvoni

جهنم به نه داغیم نهه.^۵

nêha da'qiyam né bê jêhandam

چَل د برهور د رو چووه پس.^۶

pes čove rû da bêrehovar da čol

چاکن همش ته چا در^۷

dêrâ ča' ta hameš ča'kên

چقو دس خوی نبرینه^۸

nabrine xoy dās čêqū

چش نوینه دل نیگه^۹

neyagê dël nêvine čaš

(۱) جوجه‌ها را آخر پاییز می‌شمارند.

(۲) جز ناخن انگشت من هیچکس نخارد پشت من.

(۳) جنگ اول بهتر از صلح آخر است.

(۴) جوانی کجایی که یادت بخیر.

(۵) جهنم به این داغی هم نیست.

(۶) از چاله در آورد توی چاه انداخت.

(۷) چاه کن همیشه ته چاه است.

(۸) چاقو دسته خودش را نمی‌برد.

(۹) چشم نبیند دل نخواهد.

چوود که آرگک مالجن دز برشه^۱
 bêraše doz mālĵēn ārga kê čūvéd
 چروه که به سرا روه به مسجد حرومه^۲
 haroma masjéd bê rêvova serā bê kê čêrove
 چرد درنمشده شو درازه^۳
 dêraza šow darnêmešda čoréd
 چی کلم مور عروس بی بثنی^۴
 bêtašney bi aroūs mvar kêlēmam čay
 چوو صندل بو نداره هزمه^۵
 hezêma nêdā're bû sandal čūvē
 حساب حساب کاکا برور^۶
 borvar kākā hasāba hasāb
 حسنی به مکتب که نشو وخت اشو ادین اشو^۷
 ašū êdīn ašū vaxte našū kê maktab bê hasēni
 حرف حسابی جواب نداره^۸
 nêda're iêvāb hasābi harfê
 حرف راش یور د بایه بشنید^۹
 bašnūd bāya da ūr rāš harfê

- (۱) چوب را که برداشتی گریه دزد فرار می کند.
- (۲) چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است.
- (۳) نشایدی شب دراز است.
- (۴) چند کلمه هم از مادر عروس بشنوید.
- (۵) چوب صندل بو ندارد هیزم است.
- (۶) حساب حساب است کاکا برادر.
- (۷) حسنی به مکتب که نمیرفت وقتی می رفت جمعه می رفت.
- (۸) حرف حسابی جواب ندارد.
- (۹) حرف راست را باید از بچه شنید.

حرف مَرده ای یه.^۱
 ya i mērdē harfē
 حاکم یور از حاکم شا بالاتره.^۲
 ba'lātēra ša ka'kmē az ūr ka'kmē
 حتّه ری نداره.^۳
 nēda're ray hēne
 حیف از طلا که خرج مطلا کر اته.^۴
 êtē kēre motallā xarjê kē tēlā az hayf
 خدا نه چش محتاج نه چش نکره.^۵
 nêkêre čaš nê mohtājê čaš né xodā
 خدا هم روه هاداده هم چا.^۶
 čā ham ha'da'da rove ham xodā
 خدا نجار نهه اما نج بر و تخته یووپسه.^۷
 yovapese taxtê o bar nač êmā nêha najār xodā
 هر کی حربز اخوره پا لرزه دم بایه هاجینه.^۸
 hačine bāya larzedam pa axore harbēz ki har
 خره ی یه بکرده دمال اوسار اجیه.^۹
 ajūye owsāre domāl bēkarda yê ye xêre

- (۱) حرف مرد یکی است.
- (۲) حکم بچه از حکم شاه بالاتر است.
- (۳) حناش رنگ ندارد.
- (۴) حیف از طلا که خرج مطلا کند کسی.
- (۵) خدا این چشم را محتاج آن چشم نکند.
- (۶) خدا هم راه داده هم چاه.
- (۷) خدا نجار نیست اما خوب درو تخته را بهم میگوید یا بهم می اندازد.
- (۸) هر کس خرپزه می خورد پای لرزش هم باید بنشیند.
- (۹) خرش را گم کرده دنبال افشارش می گردد.

خره کر اوسار ابار سرکر.^۱
 sêrekêr abâr owsar kêr xêre
 خر هم کرگی د دم ندر.^۲
 nêdar dome da korpêgi hêm xar
 خر همو خره پالون آلس بیده.^۳
 bêboda a'leš pa'lonê xêra hêmo xar
 خاده کیچ علی چپ نبقو.^۴
 nêbêqow čap ali kûč xâde
 خخی خوج خخی نشوری.^۵
 našûray xû xoj xû
 خیال اکر تاخم دو زرده هاداده.^۶
 ha'da'da zârde do tâxmê akêre xeyâl
 خوج زبو خوش ابه مار خن د برکشا.^۷
 barkêšâ da xôn mâr abe xoč zêbo xoj
 خاد گوزه و خاد خده چه مرد هنر مده.^۸
 mæde honar mardê čê xæde xâd o gûze xâd

- (۱) خرش کن افسار بیار سرش کن.
- (۲) خر ما از کرگی دم نداشت.
- (۳) خر همان خره پالنش عوض شده.
- (۴) خودت را به کوچۀ علی چپ نزن.
- (۵) خون را باخون نمی‌شورند.
- (۶) خیال میکند تخم دوزرده داده است.
- (۷) بازبان خوش می‌شود مار را از سوراخ بیرون کشید.
- (۸) خودگوزی و خود خندی چه مرد هنرمندی.

خو که سیگی و ابو دز سرا آرچنه.^۱
 āračêne sêrā doz va'bū saygi kê xow
 خوج حلو حلوا دهو شیرینی به.^۲
 nabe čiri dêho halvā halvā xoj
 خندم دل خوش یی.^۳
 yēy xoš dél xādam
 خره که چخدر نخوره پس به چه درده اخوره.^۴
 axore darde čê bê pas naxore čêxodar kê xêre
 خر که خر د پشک دم ابرینی.^۵
 abrinay dome paška da xar kê xare
 خره که کرگی د دم ندر بازار محشر.^۶
 mahšar bāzārê nêdar dome da horgi kê xêre
 خری و ورسه شنبه کیه؟^۷
 keyya šambé vovaparse bi xar
 خر د واپرسادی پیرد کیه جواب هاد
 jevābeha'dā keya peyaréd va'parsa'day da xar
 مورم مادیون.^۸
 ma'diyona movarm

- (۱) خواب که سنگین شد دزد خانه را برمی چیند.
- (۲) باحلو حلوا دهن شیرین نمیشود.
- (۳) خنده هم دل خوش میخواهد.
- (۴) خری که چخدر نمی خورد پس به چه دردی میخورد.
- (۵) خری که از خر عقب افتاد دمش را می برند.
- (۶) خزی که در کرگی دم نداشت بازار محشر.
- (۷) از خر می پرسى شنبه کی است؟
- (۸) از خر پرسیدند پدرت کیست جواب داد مادرم مادیون است.

خره که سر د نشه رو طیل کیو د رو طیل کر.^۱
 kêr tbîle rû da kû tbîl rû naše da sar kê xare
 خوج ای دس نبه دو هدیون آرگه.^۲
 ārga hədiyōn do nabe das i xoj
 خر کر آی بایه ایوری هاچیش.^۳
 ha'čiš ivêri baya kêrây xar
 خرس د ای میم بکنه غلیمته.^۴
 qêlimêta békêne müyam i da xêrsê
 خوش وش ای سر نداره.^۵
 nêda're sar i veša xûš
 خدا سیوسک بالاسر عقرب قرار بداده.^۶
 bêdâda qêrâr aqrab ba'lâsar sūske xodâ
 خوج ای گل بهار نته.^۷
 nate bêhâr gol i xoj
 خر که گیی اخوره کوری چش خویه.^۸
 xoya čaš kûri gûaxore kê xar
 دیون که دیون اوینه خوشه اته.^۹
 ate xoše avine divōn ke divōn

- (۱) خری که از سر توی طویله نمی رود از کون تو طویله اش کن.
- (۲) بایک دست نمیشود دوهندونه برداشت.
- (۳) خر کرایه را باید یک وری سوارشد.
- (۴) از خرس یک موهم بکنی غنیمت است.
- (۵) خوشه بیش از یک سر ندارد.
- (۶) خدا سوسک را هالا سر عقرب قرار داده است.
- (۷) بایک گل بهار نمی آید.
- (۸) خر که گه می خورد کوری چشم خودش است.
- (۹) دیوانه که دیوانه ببیند خوشش آید.

دم خروس باورکر یا قسم حضرت عباس؟
 abbās hazrêṭê qêsam yā ba'varkêro xêrūs dom
 دیزی زمی نه برقصیم دیزی به دس ارقصو.^۲
 araqso das bê dizi bêraqsim zêminê dizi
 دگ د دگ اواجه کیوند سیا سپا شه اواجه صل علی.^۳
 alā salê ava'je še sêpa' siyā kūnéd ava'je deg da deg
 داغ ای جوو ای طایف را وسه.^۴
 vêsa ra tāyêf i jêvo i daq
 در رساده وتر از نرسادنه.^۵
 nêrasa'dêna az vatar rasa'dé der
 درد ددو کشاد خبر از درد ددو داره.^۶
 da're dædo dardê az xêbar kəšā'd dædo dardê
 دز ناشی د کادون ابقوه.^۷
 abêqowe ka'don da na'si doz
 دیفال میوش داره میوشم گوش داره.^۸
 da're gūš mūšam da're mūš difāl
 دسه د خر نرسد پالو اویره.^۹
 aviyare pa'lo narase xar da dase

- (۱) دم خروس را باورکنم یا قسم حضرت عباس؟
- (۲) دیزی را بگذار برقصیم، دیزی به دست می رقصم.
- (۳) دیک به دیک می که تهن سیا سپایه بهش می که صلی علی.
- (۴) داغ یک جوان برای یک طایفه بس است.
- (۵) دیر رسیدن بهتر از نرسیدن است.
- (۶) درد دندان کشیده خبر از درد دندان دارد.
- (۷) دزد نادان به کاه دان می زند.
- (۸) دیوار موش دارد موش هم گوش دارد.
- (۹) دستش به خر نمیرسد پالان می درد.

درد چش و که کوریه.^۱

kūriya vəka čaš dardê

دس د دارو دسم اسوجه دهون انو دهونم اسوجه.^۲

asûje dēhonam ano dēhon asûje dasam da'ro ad dss

دراز اکره سیخه پهن اکره باله.^۳

ba'la akêre pên sixa akêre dêrâz

دیفال حاشا بلده.^۴

boləba hāšā difālê

دو که درداهه ابه کید چش که درداهه نبه کید.^۵

nabekid dardama ke čaš kid abe dardama kê bədo

دآیه که وش از مور دل بسوجه چچه بایه

bāya čeče bêsûje dēle movar az veš kê dāye

بیرید.^۶

bêbêrid

دو کیوز بقل یوم د یووه کنن.^۷

genan yova da yovam bêqal kûz do

دت مثل سکو بر سروه هرکی برسا دیم اچینه.^۸

dūmačine bêrasa' harki sêrova bar sakû meslê dôt

(۱) درد چشم بهتر از کوری است.

(۲) در دست دارم دستم می سوزد به دهان می گذارم دهانم می سوزد.

(۳) دراز می کنی سیخ است پهن می کنی بیل است.

(۴) دیوار حاشا بلند است.

(۵) دندان که درد آمد می شود کند چشم که درد آمد نمیتوان کند.

(۶) دایه ای که بیش از مادر دلش بسوزد پشتانش را باید برید.

(۷) دوتا کوزه بهلوی هم به یکدیگر میخورند.

(۸) دختر مثل سکوی درخانه است هر کس رسید روی آن می نشیند یا آزو

خواستگاری می کند.

دشمن طاوس پریه.^۱

pêreya ta'vūs došmêne

دگ که مه را نیوشه هر دس خر که تی رو د

da rû yēy kê xêre das har nêyüşe rā mé kê dege

بیوشه.^۲

bêyüşe

دویده چشم خوی اگره.^۳

agere xoy šaš dūde

دوید کیون د بلی ووبه.^۴

vovabe bolay da kûn dūd

دنیا او بیر نووه خو ابره.^۵

abêre xow nūve bêbêre oū donyā

دنیا او بگره کف پوره تر نه.^۶

nabe tar pove kaf bêgere oū donyā

دماغ بگره جون براشه.^۷

bêraše jone bêgere demāqe

دل سآفره نه که پلی هر کسه شیدا کره.^۸

kêre' šida kêse har pali kê nêha sāfrê dél

(۱) دشمن طاوس پر اوست.

(۲) دیگی که برای من نجوشد هر دست خری که میخواست در او بجوشد.

(۳) دودش چشم خودش را می گیرد.

(۴) دود از کنده بلند می شود.

(۵) دنیا را آب ببرد او را خواب می برد.

(۶) دنیا را آب بگیرد کف پایش تر نمی شود.

(۷) دماغش را بگیری جانش بیرون می رود.

(۸) دل سفره نیست که نزد هر کسی پهن کنی.

دس نتم درد نکره خوج نه عروس هوردنه.^۱
 hovardene arūs né xoj nêkêre dardê nanam dasê
 دس حمّرده و بال گردنه.^۲
 gardena vêbâlê hêmârdê das
 دس پش اگړه که پش نکه.^۳
 nêke paš kê agere peš das
 دتر که مور تعریف بکړه دایی را نچه.^۴
 nača rā dāyiye bêkêre tarife movare kê dotare
 د مرگ خاسنا تا به تب راضی بیه.^۵
 bêbe rāzi tab bê tā xa'sênā marge da
 د شترمرغ یووا بار بیر یوا مه مرغو
 morqo mé bevā bēbêr bār yovā šêormorqê da
 یوشه‌وا بیر یوا اشره.^۶
 oštêro bevā bēpar yoševā
 د لوباه یووا شاهده کیه دم.^۷
 domam bevā keya šāhêdé yovā lūbah da
 د اسب شا یووا یابو.^۸
 ya'bū yovā šā asbê da

- (۱) دست نه‌هام درد نکند با این عروس آوردنش.
- (۲) دست شکسته و بال گردن است.
- (۳) دست پیش را می‌گیرد که پس نیفتد.
- (۴) دختری که مادرش تعریفش را بکند برای دائیش خوب است.
- (۵) به مرگش خواباند تا به تب راضی شود.
- (۶) به شترمرغ گفتند بار بیر گفت من مرغم به او گفتند بیر گفت شترم.
- (۷) به روپاه گفتند شاهدت کیه گفت دم.
- (۸) به اسب شاه گفتند یابو.

د آهو اواجه بتج د تازی اواجه بگه.^۱
 bege ava'je ta'zi da bêtej ava'je āhū da
 دعا مالجن د وارو نته.^۲
 nate va'ro da maljēn dēa
 دکتر دیم نبض خوی د طبابت اکره.^۳
 akêre tēbābat da xoy nabêz dūm doktor
 دسه که نمک نداره جر شاطور نی.^۴
 nay šātūr jer nēda're nēmak kê dase
 د ب مردم اگ به پسه ای سی د بند اپسی
 apesay bonéd da say i bēpese aga mardam bo da
 هم سگ و پاسی.^۵
 pa'say o sæg ham
 دارندگیه و برازندگی.^۶
 bērazandegi o da'randēgiya
 د کیونه اواجه دمالم نهو بووده.^۷
 būvade nēhū doma'lm ava'je kūne da
 رویه برت نذر امامزا اکره.^۸
 akêre êmamzā nazrê bērēt rüyé

- (۱) به آهو می گوید بدو به تازی میگوید بکیرش.
- (۲) از دعای گر به باران نمی آید.
- (۳) دکتر از روی نبض خودش طبابت می کند.
- (۴) دستی که نمک ندارد زیر شاطور بگذارند.
- (۵) به بام مردمان اگر بیندازی یک سنگه به بامت می اندازند هم سنگ و پاسنک.
- (۶) دارندگی است و برازندگی.
- (۷) به کونش می گوید دنبالم نیا بو می دهی.
- (۸) روغن ریخته را نذر امامزاده می کند.

روی ید که د گدا دا صاحب سرا ا به. ۱
 abe sêrā sāhab dā gēdā da kê yéd rū
 ریشم رو آسیو د اسبد نکرده. ۲
 nekarda esbed da āsiyow rū rišam
 رو جی د حلوا خیر نگری. ۳
 nakêray xeyrê halvā da jay rū
 رو دعوا د نرخ طی نگری. ۴
 nakêray tey nêrxê da daavā rū
 ریش د اکنه د سبیل اچسبته. ۵
 ačasbêne sêbil da akêne da riš
 را آبادی یوشه ندا سراغ سرا کدخدا یگه. ۶
 yaga kadxodā sêrā sorāqê yošenadā ābādī ra'
 زمون خوج ته نساچه ته خوج زمون بساج. ۷
 bêsāj zēmōn xoj tē nasāje tē xoj zēmōn
 زمی ناده را چه سگ و چه زر. ۸
 zar čê o sâg čê rā na'dé zemi
 زکاة تاخم کرگ ای دونه. ۹
 dōna i kargê ta'xmê zêkāt

- (۱) رو که به گدا بدهی صاحب خانه می شود.
- (۲) ریشم را توی آسیا سفید نکرده ام.
- (۳) توی جنگ حلوا خیر نمی کنند.
- (۴) توی دعوا نرخ طی نمی کنند.
- (۵) از ریش می کند و به سبیل می چسباند.
- (۶) راه آبادی نمی دادند سراغ خانه کدخدا می گرفت.
- (۷) زمانه با تو نسا زد تو با زمانه بساز.
- (۸) برای انداختن چه سنگ و چه زر یا برای نهادن چه سنگ و چه زر.
- (۹) زکاة تخم مرغ یک پنبه دانه است.

زور واته عاقبت نداره.^۱
 nêdâ're âqêbat va'tê zûr
 زور حرف حسابی میدو د براکره.^۲
 barakere da meydo hasa'bi harfê zûr
 زبو خر خلع افمه.^۳
 afame xêlaj xar zêbo
 زیر د کرمو نبری.^۴
 nabêray kermo da zîr
 زبو سیور سر سوزه واد اده.^۵
 ade vâd sowze sar sûr zêbo
 زمون اسخونه آخور خر اکر کا آخور اسبه.^۶
 êsbê a'xûr kâ akêre xar a'xûr osêxone zêmôn
 زمین شور سنبل برنتاره.^۷
 barnata're sonbol šûr zêmin
 سی گر علامت نبقاتنه.^۸
 nêbêqa'têna alâmêtê gor say
 سی مَف مارَج مَف.^۹
 mof ma'rêj mof say

- (۱) زور گفتن عاقبت ندارد.
- (۲) زور حرف حساب را از میدان بیرون می کند.
- (۳) زهان خر را خلع می فهمد.
- (۴) زیره به کرمان نمی برند.
- (۵) زهان سرخ سرسبز را به هاد می دهد.
- (۶) زمانه استخوان را آخور خرمی کند کاه را آخور سگ.
- (۷) زمین شور سنبل بر نیارد.
- (۸) سنگ بزرگ علامت نزدن است.
- (۹) سنگ مَف گنجشک مَف.

سی د استبه بقوه د فلانی اگنه.^۱
 agene fêlâni da bêqowe êsbê da say
 سگه د سبو مردم نبقو.^۲
 nêbêqow mardam sêbû da sage
 سال د بازه موو شعبونه ای ماه رمضو.^۳
 rêmêzo mā i šaabōna move yāzé da sāl
 سی د کل کچل اگنه.^۴
 agene kêçal kāl da say
 سر وه گنا پا دار اشه بالا دار نشه.^۵
 naše dār b'alā aše dār pa' gonā vè sar
 سو سیور و اسبد دس چلاق را نچه.^۶
 nača rā čolāq das esbed o sūr sow
 سر که بلی وایو د ست اگنه.^۷
 agene sot da va'bû bolay kê sare
 سرکه نق وتر از حلوا نسیه.^۸
 nêseya halvā az vatar naq sêrkê
 سره که درد نکره دسمال شه بندی.^۹
 nabeday še dasmāl nakêre dardê kê sêre

(۱) سنگ هرسک زنی به فلانی میخورد.

(۲) سنگ به سبوی مردم وزن.

(۳) در سال یازده ماهش شعبان است يك ماه رمضان.

(۴) سنگ به کله کچل می خورد.

(۵) سربى گناه پای دارمى رود بالای دارنمى رود.

(۶) سبب سرخ و سفید برای دست چلاق خوب است.

(۷) سرکه بلند شد به ست میخورد.

(۸) سرکه نقد بهتر از حلواى نسیه است.

(۹) سرى که درد نمیکند دستمالش نمى بندند.

سرد د پله پل اشی بالا.^۱
 ba'lā ašay pēl pēlē da sérdē
 سال که نکوه از بهاره پیدوه.^۲
 peydova bēhāre az nēkūva kē sa'le
 سال خوشه دوید کیون خر د براته.^۳
 bērate da xar künē dūd xoša sāl
 سر مار که جر سگک امه هاپش.^۴
 ha'peš ama sēg jer kē mār sar
 شی شدو تا قاطق نونم به قاتل جونم
 jonam qatēlē be nonam qātoqē tā šodo sū
 بیو.^۵
 bēbū
 شلو بل نهه جر اووی اشه.^۶
 aše evvi ger nēha bēla šelow
 شیطان دس مرده د اکشه آدم نکشه.^۷
 nakəše a'dam akəše da mordē das šeyto
 شوی یو ای آفتو د اخشکه.^۸
 axoške da āftow i yo šēvi

- (۱) از نردبان پله پله می‌روند بالا.
- (۲) سالی که نکوست از بهارش پیداست.
- (۳) سال خوش است دود از کون خر بیرون می‌آید.
- (۴) سرمار که زیر سنگ آمد بکوب.
- (۵) شوهر رفتم تا قاطق نانم باشد قاتل جانم شد.
- (۶) شنا بلد نیست زیر آبی می‌رود.
- (۷) شیطان دست از مرده می‌کشد آدم نمی‌کشد.
- (۸) پیراهنشان در یک آفتاب می‌خشکد.

شیر د سر اته اماله.^۱
 ama'le êté sar da šir
 شا ابخشه وزیر نبخشه.^۲
 nabaxše vêzir abaxše šā
 شا نوَم آخره خوشه.^۳
 xoša a'xêre nōm šā
 شو مالجن سموره.^۴
 sēmūra māljen šow
 شلم را نشی جهندم.^۵
 jêhandam našay rā šalam
 صد دز کر انه ای دس نداره.^۶
 nêda're dās ye i ane kêr dez sad
 صد چقو اساجه که ای تیغ نداره به.^۷
 nêda'rêbe tîp ye i kê asāje çêqû sad
 صبرت خوج سیل سیور اکره.^۸
 akêre sūr sili xoj sūrête
 طلا که پاکه چه منت به خاکه.^۹
 xāke bê menête çê pa'ka kê tēlā

- (۱) شیر به سر کسی می‌مالد.
- (۲) شاه می‌بخشد وزیر نمی‌بخشد.
- (۳) شاه نامه آخرش یا پایانش خوش است.
- (۴) شب گرچه سمور است.
- (۵) برای شلمم جهنم نمی‌روند.
- (۶) صد تا دیزی تنور می‌گذارد یکیش دسته ندارد.
- (۷) صد تا چاقو می‌سازد که یکیش تیغه نداشته باشد.
- (۸) صورتش را به سیلی سرخ می‌کند.
- (۹) طلا که پاکست. چه منتش به خاک است.

طلا اجعل داره نه نداره.^۱
 nêda're nê da're ajal tâlâ
 علف نچه دهو بزی د شیری به.^۲
 be širi da bozi dêho nača alaf
 عروسو وسکه قشی بو سترجیم برامه.^۳
 bêrama sûrējeyam bû qêšay vaske arûsêmo
 عیسی هورشته مریم بوته.^۴
 bevata maryam hoveresta aisâ
 عیسی به دین خوی موسی به دین خوی.^۵
 xoy dinê bê mûsâ xoy dinê bê aisâ
 غلا بشو را شدن کبک یاد گره را شدن
 šodênê ra' gere yâd kabkê šodênê ra' bešû qčlâ
 خویم ویره واشو.^۶
 va'šû vire xoyam
 فیل یاد هندوستون کرده.^۷
 karda hendûstone ya'dê file
 فلفل نوی چه رزه بحمر بوی چه تزه.^۸
 teza čê bêvi bahmar rezâ čê nêvi fêlfêl

- (۱) طلا ناخالصی واجعل دارد او ندارد.
- (۲) علف خوب است بهدهان بزی شیزین باشد.
- (۳) عروس ما بسکه قشنگ بود سرخکش هم در آمد.
- (۴) عیسی رشته است مریم بافته است.
- (۵) عیسی بهدین خود موسی بهدین خود.
- (۶) کلاغ رفت راه رفتن کبک را بهاموزد راه رفتن خودش هم یادش رفت.
- (۷) فیلش یاد هندوستان کرده است.
- (۸) فلفل نبین چه ریزم-بشکن ببین چه تیزم.

فلفل آتش کرده.^۱

karda atêše félfél

قاتل لوباه پوسیه.^۲

pūseya lūbah qātêlê

قدم ای دفعه دهن شیرینه.^۳

širina da dêho dafaê i qədam

قطره قطره گردابه دریا ابه.^۴

abê darya' gərdabe qātrê qatrê

کاره بکر بهر ثواب نه سیخ بسوجه نه کباب.^۵

kêbāb nê bêsūje six nê sêvāb bahrê bēkêr ka're

کیا خوشه هر یا دل خوشه.^۶

xoša dēl ya' har xoša kiya'

کنار گود د اشته اوچه لگ کر.^۷

kêr ləge ava'je ešde da gowdê کنار

کور کور ابوزه او گودال.^۸

gowdāl oū aūze kūr kūr

کیس خلیف د ابخشه.^۹

abaxše da xyêlîf kîs

(۱) فلفل آتش کرده است.

(۲) قاتل روباه پوست اوست.

(۳) قند هم یکدفعه به دهن شیرین است.

(۴) قطره قطره جمع گردد دریا شود.

(۵) کاری بکن بهر ثواب نه سیخ بسوزد نه کباب.

(۶) کجا خوش است هر جا دل خوش است.

(۷) کنار گود ایستاده میگوید لنگش کن.

(۸) کور کور را پیدا میکند آب گودال.

(۹) از کیسه خلیفه می پخشند.

کارد شه د بقات خبیونه برنکر.^۱
 barnakar xūne bêqāt da še kârdê
 کار کردن خر چه خوردن یا بو.^۲
 ya'bū xardênê çe xar kardênê kâr
 کوه د کوه نرسه آدم د آدم ارسه.^۳
 arase a'dam da a'dam narase kûh da kûh
 کل که وجیح تر از پا که کل کله پیچ.^۴
 pêč kalê kal pa'ka az tar vêjij kê kâl
 که یه که بشه زی سر مالجن کره.^۵
 kêre ma'ljên sar zay bêše kê ya ke
 کرگ همسا غازه.^۶
 qāza hamsā' kargê
 کووه د کووه اساجه.^۷
 asāje kûh da kove
 کیوزه گر کیوز حمّرده د او اخوره.^۸
 axore oû da hêmârdê kûz kûzêgar

(۱) کاردش می زدی خون بیرون نمی آمد.

(۲) کار کردن خر چیز خوردن یا بو.

(۳) کوه به کوه نمی رسد آدم به آدم می رسد.

(۴) کله کی کوچک تر از همه است کله کله یزه.

(۵) کیه که پرود زنک سر گر به کند.

(۶) مرغ همسایه غاز است.

(۷) از کاهی کووه می سازد.

(۸) کووزه گر از کووزه شکسته آب می خورد.

کار هر بز نسه خرمه کوفتن گاو نر یگه
 yage nar gowê kûfân xarmé nasê boz har kâre
 خوج مرد کهن.^۱
 kohan mardê xoj
 کورابه نه بقال که مشتری خوی نشناسه.^۲
 nešnâse xoy moštri ke bêqale nê kûra'be
 کاس به یووه اشه که ووگلنه قدحه.^۳
 qêdêhe vovagêlêne kê aše yove bê kâ's
 گرگ کیا پا توه در.^۴
 dar pa'tôwe kiyâ gorgê
 گا هم شیر هانده ماشالا به تپه.^۵
 tâpe bê mâšâlâ ha'nade šir hêm ga'
 گوش که عزیزه گوشوار عزیزتره.^۶
 aziztêra gûšvâ'r aziza kê gûš
 گدمم خدا خطه میونه ناده.^۷
 na'da mûyone xate xodâ gädêmam
 گل وه خار نهه؟^۸
 naha xar ve gol

- (۱) کار هر بز نیست خرمن کوفتن. گا و نر میخواهد و مرد کهن.
- (۲) کور شود آن بقالی که مشتری خودش را نمی شناسد.
- (۳) کاسه بجائی برود باز پس آرد قدحی یا کاسه به جایی می رود که برمی گرداند قدحی.
- (۴) گرگ کجا پا تا به داشت.
- (۵) گا و ما شیر نمی ده ماشالا به تپه اش.
- (۶) گوش که عزیز است گوشواره عزیز تر است.
- (۷) گندم را هم خدا خط در وسطش گذارده.
- (۸) گل بی خار نیست.

گدا به گدا رحمت به خدا.^۱
 xodā bê rahmat gēdā bê gēdā
 گذار پوس د دباخو اکه.^۲
 ake dabbāqxo da pūs gozārē
 گوز کیون د نهه زحمت نشین اده.^۳
 ade nêšine zahmatê naha da kûne gūz
 گوز هاداده گوزو آیی.^۴
 yāy gūzvā' ha'da'da gūze
 گر نه که خوج دس ووبه خوج ددو وانگری.^۵
 vānakêray dādo xoj vovabe das xoj kê gêrêne
 گی کم بو سلد تاق د درکه.^۶
 darka da ta'q sêlêd bû kam gū
 لوباه نگوه پشم اکره لن د براته.^۷
 bêrate da lōn akêre pašme nêgove lūbāh
 لاقمه دور سر نگلنی.^۸
 nagəlênay sar dowrê lāqmê
 مار که پیدن د وده اته برخن د سوزابه.^۹
 sowzabe da xone bar ate vêde da pūdên kê mār

- (۱) گدا به گدا رحمت به خدا.
- (۲) گذار پوست به دباغ خانه می افتد.
- (۳) گوز به کونش نیست زحمت نشینش را می دهد.
- (۴) گوز داده گوزبها میخواهد.
- (۵) گرهی که بادست باز می شود پادندان باز نمی کنند.
- (۶) که کم بود سنده از طاق افتاد.
- (۷) روپاه نگاه به پشمش می کند از لانه بیرون می آید.
- (۸) لقمه را دور سر نمی گردانند.
- (۹) مار که از پونه بدش می آید در سوراخش سبز می شود.

ماسد که بخر کاسه جر سر نه.^۱
 nê sar jer ka'se bêxar kê māséd
 متو نرخ ماس احمره.^۲
 ahmare mās nêrxê matow
 مایه هر وخ او د بگه تازه.^۳
 ta'ya bêga da oû vax har ma'yiyé
 میموه که زشته کوویم وشره.^۴
 veštêra koveyam zeštêra kê meymûve
 میو تموم پیغمبرو د ابلیس پیدا کر.^۵
 peydâkar ablise da peyqambêro tēmômê miyo
 می ی یو اتش کرده.^۶
 karda ataš yo ye mü
 معجز بکر تا مردم قندیل شید د کل کری.^۷
 kalkêray da šeyéd qandil mardam tâ bēkêr majêz
 مغلبّر هریا واد اته واداده.^۸
 va'dade ate vād haryā moqalbēr
 مردد که زیاد لوسا کر کفه خویه نجس اکره.^۹
 akêre néjs xoye kefê kar lûsa' ziyād kê mordéd

- (۱) ماست را که خوردی کاسه اش را زیر سر بگذارد.
- (۲) مهتاب نرخ ماست را می شکند.
- (۳) ماهی را هر وقت از آب گرفتی تازه است.
- (۴) میمونی که زشت تراست بازیش هم بیشتر است.
- (۵) میان تمام پیغمبران ابلیس را جست.
- (۶) مویش را آتش کرده اند.
- (۷) معجزه بکن تا مردم قندیل به تو بها بزنند.
- (۸) بوجار از هر جهت هاد می آید هاد می دهد.
- (۹) مرده را که زیاد لوس کردی کفن خود را نجس می کند.

محمد دیده و عیسی شنیده شنیده کی هسه
 hasê key šênidé šênidé aisā o didé mohamad
 مانند دیده.^۱
 didé mānandê

مهمو مهمو نمسه دید صاحب سرا هر دویو.^۲
 doyo har sérā sāhab did namse mémo mémo
 مرگ یی همسا را.^۳
 rā hamsa' yāy marge

مورچه رو او که یوا دنیا تموم بیو شه
 še bēbū tēmom donyā yavā ka oū rū mūrčē
 یوا چطو؟ یوا مرا که تموم بیو.^۴
 bēbū tēmom kê mērā yavā čētow yovā

مالجن وخت شکار میوش شیره.^۵
 šira mūš šēkārē vaxtê māljen
 مار بگزآد رسمو سیا و اسبد بی اترسه.^۶
 atarse bi esbed o siyā resmo bēgēzād mār

مش نمون خرواره.^۷
 xarva'ra nēmōn moš

- (۱) محمد دیدن و عیسی شنیدن-شنیدن کی بود مانند دیدن.
- (۲) مهمان مهمان را نمیتواند ببیند صاحبخانه هر دورا.
- (۳) مرگ میخواهد برای همسایه.
- (۴) مورچه تو آب افتاد میگفت دنیا تمام شد باو گفتند چگونه؟ گفت برای من که تمام شد.
- (۵) گربه وقت شکارموش شیراست.
- (۶) مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می ترسد.
- (۷) مشت نمونه خروار است.

میوش که رو خن نشو هسآجه یم دم بس.^۱
 bas dome yam hêsa'je našê xon rû kê mûš
 مالجن دسه د دم نرسه اواجه پیف گداکره.^۲
 gədakêre pûf ava'je narase dôm da dase māljen
 مالجن بز میوه یم بز.^۳
 bəz miyoweyam bəz māljen
 مالجی که گرکه نر اپسه.^۴
 apese nor gerake kê malji
 میوش نشه سر هبن هبن اشه سر میوش.^۵
 mûš sar aše həbôn həbôn sar naše mûš
 مەمو که زیادبو او گوشت زیاداکری.^۶
 ziyādakêray gûšte oû ziyāda'bû kê mémo
 مرگ اشتریه که بر سرا هرکی د هوخاسه.^۷
 hovaxa'se da hakki sêrā bar kê oštêreya margê
 مرگ خر عروسی توره.^۸
 tûra arûsi xar margê
 نونه شید را پېچو که ای اگوش رویه دیم د به.^۹
 be da düm rüyé əgûš i kê bəpêčo ra şeyéd none

(۱) موش که توسوراخ نمی‌رفت جاروهم به‌دمش بست.

(۲) گربه دستش به‌دنبه نمی‌رسد می‌گوید پیف گند می‌کند.

(۳) گربه زشت میوش هم زشت.

(۴) گربه که گرفتارشود چنگ می‌اندازد.

(۵) موش سرهمیاں نمی‌رود همیاں می‌رود سرموش.

(۶) مهمان که زیاد شد آب گوشت را زیاد می‌کنند.

(۷) مرگ شتری است که درخانه هرکسی می‌خواهد.

(۸) مرگ خر عروسی شغال است.

(۹) نانی برایت بپزم که يك انگشت روغن رویش باشد.

نه پلټت گوښد د برآر.^۱
 bêrār da gūšéd .pêlīt né
 نه کلا کیل سر هم نه.^۲
 naha hēm sar kil kēlā né
 نه ته بمره غیرا نه ته بمریه.^۳
 bēmereya tē nē qeyra bēmere tē né
 نه حرفو فاطی را توبو وانه.^۴
 nabe tobo rā fāti harfo né
 نه یوره که بزاده گرده واکر.^۵
 vākêr gorde bēzāde kē yūre né
 نوهو که منکری بوا ری به ری کری.^۶
 kêray rû bê rû bêvā monkêray kē nūhū
 نه را که حساب پاکه از محاسب چه پاکه.^۷
 bāka ĉê mēhāsēb az pa'ka hasāb kē rā nē
 نه سبو بحمر و نه پیمون برت.^۸
 bēret peymōn nē o bahmar sēbū nē
 نقدر واتش تا علف جر پود د سوزابه.^۹
 sowzābe da povéd jer alaf tā va'teš naqdar

- (۱) این فتیله را از گوشت بیرون کن.
- (۲) این کلاه اندازه سر ما نیست.
- (۳) این تو بمیری غیر از آن تو بمیری است.
- (۴) این حرفها برای فاطی تنبان نمیشود.
- (۵) این بچه ای که زاییدی بزرگش کن.
- (۶) آنانکه منکرند بگو روبرو کنند.
- (۷) آنرا که حساب پاک است از محاسبه چه پاک است.
- (۸) آن سبو بشکست و آن پیمان ریخت.
- (۹) اینقدر بایست تا علف زیر پایت سبز شود.

نقذر بچراده دَمَد کو؟
 kû dōméd bêčêrāde naqzar
 نقذر ماره بخورده که افعی وابده.^۲
 va'boda afai kê bexarda m̄are naqzar
 نه مومه لولو ببر.^۳
 bebar lûlû mama nê
 نه گوش د اتشه نه گوش د براکره.^۴
 bêrakêre da gûš nê atašne da gûš né
 نوهو که غنی تری محتاج تری.^۵
 têray mohtaj têray qêni kê nûhû
 نمک اخوره نمکدو احمره.^۶
 ahmare nêmakdo axore nêmak
 نفت و پوس اسبه رد یا د اتجی.^۷
 atêjay da ya' radê ésbê pûs o naft
 نه افتوه د ابه هاخات نه سایه.^۸
 sâye nê ha'xât abe da âftowe nê
 نه هف صنار غیرا نه چارده شییه.^۹
 šéyiya čârdé nê qeyra sanâr haf né

- (۱) آنقدر چریدی دنبهات کو؟
- (۲) آنقدر مار خورده که افعی شده است.
- (۳) آن مومه را لولو برد.
- (۴) از این گوش می شنود از آن گوش بیرون می کند.
- (۵) آنانکه غنی ترند محتاج ترند.
- (۶) نمک میخورد نمکدان را می شکند.
- (۷) نفت و پوست سگ دنبال هم می دوند.
- (۸) نه در آفتابش می شود خوابید نه در سایه اش.
- (۹) این هفت صنار غیر از آن چهارده شاهی است.

ندرده ای درده درده هزار درد.^۱
 dardê hezār dardé darda i nêdardé
 نه چشم بگره کار نه چشم نکره.^۲
 nakêre čaš nê ka'rê begere čaš né
 نه پا بن د ابه هاخات نه بالابن.^۳
 ba'lābone nê ha'xāt abe da bone pa' nê
 نه که سر اسوجه کلا وودرزه.^۴
 vovadérze kēlā asūje sêre kē nê
 نه که گولن بیرده بالا بو خویم جر آره.^۵
 aer jer xoyam bo ba'lā bēbarda gūlōne kē nê
 وه کفنی د ییده.^۶
 yida da kēfēni və
 واجه ته چا د براته.^۷
 bērate da ča' ta va'je
 وش بی هاگه د سر ده.^۸
 dê aer da ha'ge bi vəš
 وخت پاته مه و ته وخت خورده چل وودو.^۹
 čélodo xardé vaxtê tē o mé pa'té vaxtê

- (۱) نداشتن يك درد است داشتن هزار درد.
- (۲) این چشم را بگیری کار آن چشم را نمی کنی.
- (۳) نه پایین بامش می شود خوابید نه روی بامش.
- (۴) آنکه سرش بسوزد کلاه می دوزد.
- (۵) آنکه گوساله را به پشت بام پرده خودش هم بیاورد پایین.
- (۶) از بی کفنی زنده است.
- (۷) صدایش از ته چاه بیرون می آید.
- (۸) از گرسنه بگیر به سیر بده.
- (۹) وقت پختن من و تو وقت خوردن چهل وودو.

وَر هم عروسی د سر ابرینی هم عزا د.^۱
 da aza' ham abêrinay sêre da arûsi ham vêr
 واته ناقره نواته طلا.^۲
 têtâ nêva'té nâqra va'té
 وسکه خوش سر و چوسره کنار خیابو دم را
 ra' dam xeya'bo kênâr çowsêra o sar xoš vaske
 د اشه.^۳
 aše da
 هرچه که پیدووه کره خرج عطینو کره.^۴
 ateynovakêre xarjê peydovakêre kê harçe
 هرچه که واد اتاره وادم ابره.^۵
 abêre vâdam ata're vâd kê harçe
 هرکه بن وشتره وفر وشتره.^۶
 veštêra vafre veštêra bone harkê
 هرکه ددونه هاداده نونیم هوده.^۷
 hovade noneyam ha'da'da dâdone harkê
 هر خنده ای بَرَم داره.^۸
 da're bêtēmam i xānde har

- (۱) بره را هم در عروسی سر می‌برند هم در عزا.
- (۲) گفتن نقره است نگفتن طلا.
- (۳) بسکه خوش سرو چادر است در کنار خیابان هم راه می‌رود.
- (۴) هرچه که پیدا می‌کند خرج عطینا می‌کند.
- (۵) هر چیز که باد می‌آورد باد هم می‌برد.
- (۶) هرکه باهش بیشتر است برفش بیشتر است.
- (۷) هرکه دندان داده نانش را هم می‌دهد.
- (۸) هر خنده‌ای يك گریه هم دارد.

هریا پیر نبه نور نبه.^۱
 nêbe nûre nêbe pire harya'
 هرکی داره اخوره هرکی نداره اوینه.^۲
 avine nêda're harki axore da're harki
 هول حلیم د درو دگک که.^۳
 ka deg darû da halim howlê
 هر سربالووه ای سره جریم داره.^۴
 da're sêrajeriyam i sêraba'love har
 هم تویره د اخوره هم آخور.^۵
 a'xûr ham axore da tûbrê ham
 هر گل ای بووه داره.^۶
 - da're bûve i gole hâr
 هرچه هوم رشته بو لوکابو.^۷
 lûka'bû hovamreštêbû harçe
 هرگز نبو که وه سر خر زندگی کریم
 kêrim zendêgi xar sêrê vø kê nêbû hargez
 شیطان کیا بهش که هم بندگی کریم.^۸
 kêrim bandêgi hêm kê behaş kiya' şeyto

(۱) هرچا پیری نباشد نوری نباشد.

(۲) هرکس دارد میخورد هرکس ندارد می بیند.

(۳) از هول حلیم برتوی دیگ افتاد.

(۴) هر سربالائی يك سرازیری هم دارد.

(۵) هم از تویره می خورد هم از آخور.

(۶) هرگلی يك بوئی دارد.

(۷) هرچه رشته بودم پنبه شد.

(۸) هرگز نشد که بی سر خر زندگی کنیم

شیطان کجا گذاشت که ما بندگی کنیم.

هگور نج نصیب توره.^۱
 tūra nêşibê naç hægūr
 هریا گیہ سرا ہم نیہ.^۲
 nūya hēm sera' gūya harya'
 هرکی یدا بشه قاضی شاد ووگلہ.^۳
 vovagəle šād qāzi bēše yēda' harki
 هرچه عوض داره گل نداره.^۴
 nēda're gēl da're avaz harče
 هرکی حربز اخوره پا لرزدم بایه هاجینه.^۵
 ha'čine bāya larzedam pa' axore harbēz harki
 هزار دت کور داربه ایرو د شیوی اده.^۶
 ade šū da irū da'rēbe kūr dot hēzār
 هرچه پیل هاده آش کاسد اکری.^۷
 akêray ka'séd āš ha'de pūl harče
 هرچه شیواجه کله اواجه هادوش.^۸
 ha'dūš ava'je kêla šeyava'je harče
 یووه که عقاب پر برجه از پشیل لاغری چه خیزه.^۹
 xize čê la'qêri pašil az bēreje par oqāb kê yove

- (۱) انگورخوب قسمت شغال است.
- (۲) هر جا نجاست است خانه ما آنجاست.
- (۳) هر کس تنها برود قاضی شاد برمی گردد.
- (۴) هرچه عوض دارد گله ندارد.
- (۵) هر کس خر بزه میخورد پای لرزش هم باید بنشیند.
- (۶) هزار دختر کور داشته باشد یکروزه شوهر می دهد.
- (۷) هرچه پول بدهی آش کاهات می کنند.
- (۸) هرچه بهش بگوئی کل است میگوید بدوش.
- (۹) جایی که عقاب پر بریزد. از پشه لاغری چه خیزد.

ین بلووه اچ سروه وه بلا نبه.^۱
 nêbe bêlā və sêrove oč bêlova yen
 یووه هانخواسه که او جر د برشه.^۲
 barše da jere oū kê ha'naxa'se yove
 یوش نبقو شیرد اخشکه.^۳
 axoške širéd nêbêqow yüş
 ین جوون و مَرده پیر سبد ابار و جیوج بگه.^۴
 bêge jüj o abār sêbad pir mērdê o jêvon yên
 یه بکاره گدم آرنگره.^۵
 ârnagere gədam bêka're yê

(۱) زن بلاست هیچ خانه‌ای بی‌بلا نباشد.

(۲) جائی نمیخواهد که آب از زیرش بیرون رود.

(۳) جوش زن شیرت می‌خشکد.

(۴) زن جوان و مرد پیر سبد بیار جوجه بگیر.

(۵) جو بکاری گندم پر نمی‌داری.

بخش چهارم:

فرهنگ و آرگان آران - بیدگل

علائم و نشانه‌های اختصاری

علائم و نشانه‌های اختصاری که در ثبت واژگان زبان محلی آران و بیدگل در کتاب حاضر به کار رفته است به قرار زیر است:

مفهوم	نشانه‌های اختصاری	مفهوم	نشانه‌های اختصاری
پیشوند	پیش - و	اسم	(ا)
صفت	(ص)	اسم آلت	(آ.ا)
صوت	(صو)	اسم زمان	(ا.ز)
ضمیر	(ض)	اسم مصدر	(ا.ص)
فعل	(ف)	اسم مکان	(ا.مک)
قید	(ق)	حرف اضافه	(ح.ا)
مصدر	(مص)	حرف ربط	(ح.ر)
مصدر مرخم	(مصم)	حاصل مصدر	(حا.مص)
		پسوند	(پس.و)

T

- آربسته (arbasté) (مص) بستن زیردیوار یا پایه . ساختن و سرودن شعر .
- آربقانه (arbêqa'tè) (مص) ورزدن بار بر روی دوش ، زدن آمپول ، گزیدن زنبور .
- آرپاته (arpa'té) (مص) ورپاشیدن غلات و حبوبات .
- آرپاشیده (arpa'sidé) (مص) ورپاشیدن .
- آرپاکنده (arpa'kêna'dé) (مص) پنگانندن تسبیح یا گردنبند
- آرپاکیده (arpa'kidé) (مص) بعضی ها برای پنگانندن دانه های تسبیح بکار می گیرند بجای آرپاکنده
- آرپته (arpeté) (مص) ورپیچیدن ، جمع کردن فرش و غیره .
- آرپچنده (arpečêna'dé) (مص) ورپیچانندن دست و غیره .
- آرپسته (arpesté) (مص) برانداختن و نابود
- آ = ٲ (ā' / ā'rè) (ف) ، آری ، بله ، البته .
- آبری (abêrû) (ا) آبرو ، شرف ، قدر .
- آبری رته (abêrûreté) (مص) آبروربختن .
- آبری برده (abêrûbardé) (مص) آبرو بردن .
- آجیده (a'jîdé) (مص) فرو بردن سوزن یا درفش .
- آجید (a'jid) (ا) نوعی گیوه وپاپوش .
- آخته (axté) (مص) کشیدن شمشیر
- آراسته (arasté) (مص) آراستن .
- آرامده (a'ramêdé) (مص) ورآمدن خمیر ، ورآمدن از چیزی .
- آربرجاده (arbêreja'dé) (مص) برشته شدن در آتش ، سوخته شدن روی صورت در آفتاب .
- آربرجنده (arbêrejêna'dé) (مص) چیزی را برشته کردن .

- کردن آداب و رسوم یا چیزی، بریدن و قطع دوستی با کسی .
 آرپنگناده (arpaygêna'dé) (مص) دسته کردن بیل و کلنگ .
 آرتاواده (artowadé) (مص) در افتادن با کسی، ورتافتن و ورتابیدن .
 آرتاوانده (artowêna'dé) (مص) ورتا باندن چیزی
 آرتراشیده (artêra'shidé) (مص) تراشیدن چیزی از جایی .
 آرجماده (arjema'dé) (مص) جنبیدن و حرکت کردن در کاری، اقدام فوری کردن .
 آرچرخاده (arčarxa'dé) (مص) ورتا چرخیدن، گردیدن .
 آرچرخنده (arčarxêna'dé) (مص) گرداندن چیزی به سرعت
 آرچناده (arčona'dé) (مص) ورنشان دادن، نشان دادن عروس .
 آرچیشته (arčistê) (مص) نشستن عروس وار
 آرچاده (arča'dé) (مص) چاییدن و کامل سرد شدن .
 آرچیده (arčidê) (مص) جمع کردن، برچیدن
 آرهمراده (arhêmera'dé) (مص) ورشکستن .
 آرهمرده (arhêmardé) (مص) چیزی را تاباندن و شکستن .
 آرخشارده (arxêšardé) (مص) تابانیدن و آب گرفتن از پارچه یا لباس .
 آرخشارناده (arxêša'rêna'dé) (مص) = آرخشارده .
 آرخشکاده (arxoška'dé) (مص) کامل خشکیدن چیزی .
 آرخورده (arxardé) (مص) ورت خوردن، بلعیدن .
 آردرزاده (ardêreza'dé) (مص) پربیدن، ورتستن .
 آردزاده (ardozadé) (مص) سرعت دزدیدن
 آرتره (arreté) (مص) ورتیختن، فاش گفتن
 آرتروته (arrutê) (مص) تمیز و کامل روفتن .
 آرتراجاده (arrejadé) (مص) ورتیختن
 آرترساده (arrasa'dé) (مص) رسیدن، ورت رسیدن .
 آزرده بده (azordé - bodé) (مص) آزرده بودن .
 آزرده وابده (azordé - va'bodé) (مص) آزرده شدن .
 آرتسائه (arsatê) (مص) ساختن شعریا ساختن چیزی به دروغ .
 آرتساویده (arsowidê) (مص) ساییدن و تمیز کردن چیزی
 آرتساوانده (arsowêna'dé) (مص) = آرتساویده .
 آرتسته (arsatê) (مص) وزن کردن چیزی .
 آرتسجاده (arsēja'dé) (مص) = آرتسته
 آرتسوجاده (arsūja'dé) (مص) تمامی سوختن چیزی .
 آرتسوجنده (arsūjêna'dé) (مص) ورت سوزاندن چراغ، فتنه برکشیدن .
 آرتشده (aršodé) (مص) بیکار گشتن، ورت رفتن
 آرتشلاده (aršala'dé) (مص) ورتشلیدن،

لنگان لنگان .	آرمکاده (armoka'dé) (مص) محکم مکیدن
آرشوشته (aršūšté) (مص) تمیز شستن ،	زنبور گزیدگی .
ورشستن .	آرمکیده (armokidé) (مص) آرمکاده .
آرغلتاده (arqalta'dé) (مص) غلتیدن، غلت	آرمیده (arēmidé) (مص) آرمیدن .
زدن .	آرواته (arva'té) (مص) بی پروا و فاش گفتن .
آرغلتناده (arqaltēna'dé) (مص) غلتانیدن	آروته (arvaté) (مص) چیزی را از جایی
چیزی .	کندن .
آرگته (argaté) (مص) برداشتن چیزی از	آروراواده (arvērōwādé) (مص) بر
زمین .	افروختن .
آرکشاده (arkēša'dé) (مص) بلند کردن و	آروروته (arvērūté) (مص) آروراواده
بر کشیدن چیزی از جایی .	آروسناده (arvesēna'dé) (مص) پاره کردن
آرکلاشاده (arkēla'sa'dé) (مص) دندان	نخ یا چیزی .
زدن و کلاشیدن .	آروسته (arvesaté) (مص) آروسناده
آرکلاشیده (arkēla'shidé) (مص) =	آرویرده (arviyardé) (مص) بهم دریدن
آرکلاشاده	و پاره کردن
آرکیده (arkidé) (مص) کنده کاری، بر کندن	آرهنیده (arhonidé) (مص) کندن و ور
آرکته (ârkaté) (مص) برافتادن و منسوخ	آوردن چیزی
شدن .	آرهورده (arhovardé) (مص) = آرهنیده
آرملاده (argēla'dé) (مص) برگشتن و	آزمیده (azmūdé) (مص) آزمودن .
عوض شدن .	آس (ā's) (ا) آستین .
آرگلناده (argēlēna'dé) (مص) برگردانیدن	آسآ (āsa) (ق) آهسته .
چیزی .	آسر (ašar) (ا) آستر .
آرمناده (argēna'de) (مص) تصادف کردن	آسو = آسون (āso ، ason) (ص، ق) آسان .
با به چیزی	آسون (ason) (ا) آستانه
آرلشته (arlešté) (مص) تمامی خوردن و	آسمو = آسمون (asēmo - on) (ا) آسمان
لبسیدن	آسیو (asiyow) (ا) آسیا
آرمالیده (arma'lidé) (مص) مالیدن و تمیز	آغشته (aqēšté) (مص) آغشتن .
کردن ظرف	آفتو (aftow) (ا) آفتاب .
آرمشته (armešté) (مص) بر همه جا تقود	آفتو (aftōw) (ا) آفتابه .
کردن .	آفریده (afirdé) (مص) آفریدن .

- آکیده (a'kidé) (مص) آکندن .
 آلیده (alüde) (مص) آلودن .
 آموخته (amüxté) (مص) آموختن .
 آمیخته (amixté) (مص) آمیختن .
 آمو کرده (avəgo) (مص) آویزان کردن .
 آویخته (avixté) (مص) آویختن .
 آیین (aiin) (ا) آیین .

۱

- ابری (abrü) (ا) ابرو .
 آتش (ataš) (ا) آتش .
 اتن (êtene) (ض) کسی .
 اته (ête) (ا) آدم . کسی . شخص .
 اجی اجی (əjiəji) (ق) ریز ریز .
 اج (oč) (ص ، ق) هیچ .
 اد (əd) (ق) اینجا .
 ادی (ədey) (ق) = اد .
 ادین (ədīn) (ا) جمعه ، آدینه .
 از (əzêr) (ق) دیروز .
 ارز = ارزن (ərzo) (ص) ارزان .
 ارزاده (ərza'de) (مص) ارزییدن .
 ارزه (arzé) (ا) ارزن .
 اسار (esā'r) (ا) ستاره .
 اسال (esal) (ق) امسال .
 اسبد (esbed) (ص) سفید .
 آسبه (ēsb) (ا) سگ .
 اسخو (osêxo) (ا) استخوان .
 اسبیو (esbiyow) (ا) سفیداب .
 اسبی (esbay) (ا) اسپند ، ماه اسفند .
 اشبش (ešbeš) (ا) شپش .
 اشتاد (ešta'd) (مص) ایستاده .
 اشتر (ošter) (ا) ، شتر .
 اشکم (aškam) (ا) شکم .
 اشکم (aškēm) (ا) سیراب .
 اشکن (eškēn) (ا) اشکنه ، کالجوش .
 اشنیش (ešnūš) (ا) عطسه .
 اشو (ešow) (ق) امشب .
 اصباو (esba'vo) (ا) اصفهان .
 افراخته (afrāxté) (مص) افراختن .
 افراشته (afrašté) (مص) افراشتن .
 افروخته (afrūxté) (مص) افروختن .
 افزیده (afzüdé) (مص) افزودن .
 افشوده (afšordé) (مص) افشردن .

- اگوش (əgüş) (۱) انگشت .
 اگوش کلیج (əgüşklij) (۱) انگشت کوچک .
 اگوش و جیج (əgüşvêjĭj) (۱) انگشت کوچک .
 اگوشتر (əgüştêr) (۱) انگشتر .
 اگوشدن (əgüşdôn) (۱) انگشردانه .
 الیاهوس (elyähüs) (۱) دل درد مزمن و کشنده ای که بر اثر بدی تغذیه حادث شود و روده یا معده بترکد .
 انباشته (anbaštê) (مص) انباشتن .
 اندوکرده (andükardê) (مص) اندود کردن .
 اندوخته (andüxtê) (مص) اندوختن .
 انجیجک (anjüjak) (۱) تخم آفتاب گردان .
 انگار کرده (angärkardê) (مص) انکار کردن .
 انگیزاده (angiza'dê) (مص) انگیزختن .
 امبار (ambar) (۱) انبار .
 امده (amêdê) (مص) آمدن .
 او (ü) (۱) آب .
 اوروج (owrûj) (۱) روز آب در اصطلاح کشاورزی .
 اوسار (owsâr) (۱) افسار .
 اوشم (owšam) (۱) ابریشم .
 اوگوش (ügüş) (۱) آبگوشت .
 اویوش (üyüş) (۱) آب جوش .
 ای (i) (۱) يك .
 ای بی (ibi) (ض) یکی دیگر .
 ای تَک (itāk) (ق) يك تکه .
 ای تَز (irêz) (ق) يك ریزه .
 ایر آ (ira) (ق) همه ، تمام .
 ایر آجه (irä'je) (ق) ایرا ، تمامی ، مدام .
 ایرو (irü) (ق) امروز .
 ای خیرد (ixürd) (ق) يك خرده .
 ای کت (ikot) (ق) يك ریزه .
 ای نقه (inêqa) (ق) يك خرده ، يك مقدار .
 ای نقیچه (inêqîçê) (ق) يك ذره .
 امسابو (amsa'bû) (ق) میتوانست باشد .
 امسه بو (amsebû) (ق) ممکن است وجود داشته باشد .
 بادم (ba'dom) (۱) بادام .
 باراده (ba'ra'dê) (مص) باریدن .
 بارکرده (bärkardê) (مص) بار کردن .
 بآج (bā'j) (۱) پدر بزرگ .
 باجی (ba'ji) (۱) بآج .
 باخاج (ba'xa'j) (۱) بآج ، باجی .

- باقل (ba'qêle) (۱) باقلی .
 بال (ba'l) (۱) بیل .
 بالابو (ba'labo) (۱) پشت بام .
 بالو (balo) (۱) بالان ، هواپیما .
 بل (bêlo) (۱) بلن = ظرفی بزرگ و خمیره
 ماندی که آنرا دمر می گذارند و گوشت
 و غذا را برای امنیت از گربه زیر آن
 می گذارند .
 باهو (ba'hû) (۱) بازو .
 بیده (bêbodé) (مص) شدن .
 بدعی (baddêai) (۱) نفرین ، دعای بد .
 بداعی (baddâai) (۱) بدعی .
 بده (bodé) (مص) بودن .
 بر (bar) (ق) بیرون ، خارج ، درب .
 بربرده (barbardé) (مص) بیرون بردن .
 بر بقا ته (bârbêqa'té) (مص) بیرون زدن .
 بر ته (bêraté) (مص) گریه کردن ، گریستن .
 بر جاده (bêreja'dé) (مص) برشته شدن .
 بر جنده (bêrejêna'dé) (مص) برشته کردن
 برده (bardé) (مص) بردن .
 بر رته (barreté) (مص) بیرون ریختن .
 بر رسناده (barrasêna'dé) (مص) بیرون
 رساندن .
 برز (barzê) (۱) روغن چراغ .
 بر شده (baršodé) (مص) فرار کردن ، بیرون
 رفتن .
 بر کرده (barkardé) (مص) بیرون کردن .
 بر کشاده (barkêšadé) (مص) بیرون کشیدن
 برمه (borm) (۱) دیزی سنگی .
 برم (bêrēm) (۱) گریه .
 بر ماده (bêrēmādé) (مص) گریستن .
 بر ناده (barna'dé) (مص) بیرون گذاردن .
 برور (borvar) (۱) برادر .
 بر هورده (barhovardé) (مص) بیرون
 آوردن .
 بری (bêray) (۱) برنج .
 بریده (bêridé) (مص) بریدن .
 بز (bêz) (ص) زشت .
 بزغال (bozqāl) (۱) بزغاله .
 بق (bq̄a) (۱) اق ، حالت استفراغ .
 بق (bq̄q) (۱) ، یک طرف دهن . بق .
 بکه (- bøkē) (۱) پس اطاق .
 بل (bol) (۱) بوته هندوانه یا خربزه . دمر-
 دمر و
 بلی (bolāy) (ص) بلند .
 بمسه بو (bāmsebū) (ق) ممکن است وجود
 داشته باشد .
 بمسا بو (bamsabū) (ق) میتواندست باشد .
 بیجا (bayjā) (۱) پنجاه .
 بی (bi) (ص ، ق) دیگر .
 بیابو (biyabo) (۱) بیابان .
 بیگن (bigōn) (۱) بیگانه .
 بچار (bēčār) (۱) بنچار .
 باردی (bardi) (۱، مص) شوخی ، مزاح .
 بی باردی (bibardi) (ق) بدون شوخی .

پ

- پابده (pa'bodé) (مص) بلند شدن، برخاستن.
 پابقا ته (pa'bêqa'té) (مص) بازدن.
 پاتنی (pa'têni) (ا) طبق، ظرفی برای بهن کردن خمیر نان که آنرا از چوب می سازند.
 پاته (pa'té) (مص) بختن، طبع کردن.
 پاچ (pā'č) (ا) پاچه.
 پادشا (pādêšā) (ا) پادشاه.
 پادرچیده (pa'darčidé) (مص) پاچیدن.
 پار (pa'r) (ق) بار سال، سال گذشته.
 پاشیده (pa'shidé) (مص) پاشیدن.
 پاک (pak) (ص) همه، تمیز.
 پاکنده (pa'kêna'dé) (مص) به نخ کشیدن دانه های تسبیح و گردنبند.
 پاکیده (pa'kidé) (مص) = پاکنده.
 پاکته (pa'katé) (مص) پایین افتادن.
 پاگته (pa'gaté) (مص) پا گرفتن.
 پالیده (pa'lüde) (مص) پالودن.
 پتال (pêtâl) (مص) پیرو کثیف.
 پته (peté) (مص) پیچیدن نخ یا کلاف.
 پیچ (pēj) (ا) پنجه.
 پجول (pējul) (ا) پنجه، پنجول.
 پجاده (peja'dé) (مص) بختن.
 پجناده (pejêna'dé) (مص) بختن چیزی را.
 پجاده (peča'dé) (مص) خود را پیچیدن.
 پجاده (pečêna'dé) (مص) چیزی را پیچیدن.
 پرداخته (parda'xté) (مص) پرداختن.
 پذیرفته (pêzirofté) (مص) پذیرفتن.
 پور (pēr) (ق) پیروز.
 پورا (péra) (ق) پس فردا.
 پورار (pera'r) (ق) پورارسال-دوسال پیش.
 پوراده (para'dé) (مص) پریدن.
 پرساده (parsa'dé) (مص) پرسیدن.
 پر ناده (parêna'dé) (مص) پراندن.
 پرورده (parvardé) (مص) پروردن.
 پرور ناده (parvêrêna'dé) (مص) پروراندن.
 پر تیسگه (pêrîsg) (ا) پرستو.
 پَس (pôs) (ا) پسته.
 پسته (pesté) (مص) انداختن.
 پیسی (pêsi) (ق) عصر.
 پیش (peš) (ق) پیش، جلو.
 پش (paš) (ق) عقب، پشت.
 پش (pāš) (ا) پشه.
 پشته (pešté) (مص) کوبیدن.
 پشرا (pêšerā) (ق) پس پس فردا-سه روز دیگر.
 پشقاب (pošqāb) (ا) بشقاب.
 پشگم (pešgam) (ا) ایوان، پیش بالکن.
 پشیل (pašîl) (ا) پشه.
 پک (pak) (ا) پله.
 پل (pāl) (ا) پله. پله ابریشم.
 پل (pal) (ا) تپه.
 پل گته (pal-gaté) (مص) روی خود انداختن.

- پل پلی (pal - pēli) (۱) خس و خاشاک .
 پلآش (palā's) (۱) آبکش ، پالاشه .
 پل بهه (pal-pêhé) (۱) بر بهن، علف خرفه .
 پلکو (pelêko) (۱) پله .
 پلی (pali) (۱) بهلو .
 پلیت (pēlīt) (۱) فتیله .
 پلی یا (paliyā) (ق) پیش هم، بهلوی یکدیگر
 پوز (pūz) (۱) پوزه .
 پنداشته (pendāštē) (مص) پنداشتن .
 پنگناده (paṅna'dé) (مص) پنگاندن .
 پوشاده (pūša'dé) (مص) پوشیدن .
 پوشناده (pūšēna'dé) (مص) پوشاندن .
 پی (pay) (۱) پنج .
 پیآ (piyā) (ق) پیاده .
 پیچ (pūč) (ص) پوک ، بد .
 پیر (pūr) (۱) پسر .
- پش (pēš) (۱) پشته ای از چیزی - آب را از
 جوی با چادر شب کشیده و به کرت بردن
 پیک (pük) (ص) پوک ، تو خالی .
 پیل (pül) (۱) پول .
 پیآل (piyā'l) (۱) پیاله .
 پیوسته (peyvasté) (مص) پیوستن .
 پیهمیده (peymüde) (مص) پیمودن .
 پیמידه (peymidé) (مص) پیמידن . اندازه
 گرفتن .
 پیشی (piši) (۱) ظهر .
 پیشونی (pisüni) (۱) پیشانی .
 پسداده (pēsāda'dé) (مص) پسندیدن .
 پسداده (pašda'dé) (مص) پس دادن
 پیش گته (pašgaté) (مص) پس گرفتن .
 پویده (povidé) (مص) پاییدن .
 پرپرچه (parparce) (۱) پروانه .

ت

- ت (te) (۱) تیغ ، خار .
 تاخته (tāxté) (مص) تاختن .
 تاخم (tāxmê) (۱) تخم هر نوع حیوان .
 تاخم کرمک (tāxmêkarg ê) (۱) تخم مرغ .
 تاز (tā'z) (ص) تازه ، نو .
 تازیده (ta'zidé) (مص) تازیدن . تاختن .
- تاجیده (ta'jidé) (مص) دوانیدن .
 تافته (ta'fté) (مص) تافتن ، گداختن و سرخ
 کردن
 تاو (tōw) (۱) تاب ، پیچ .
 تاو (tōw) (۱) تا به . ماهی تا به .
 تاو ناده (towēna'dé) (مص) تاباندن .

- تاویده (towidé) (مص) تاییدن .
 تب (tobo) (۱) تنبان ، زیرشلاوار .
 تپناده (tēpona'dé) (مص) تپانیدن .
 تته (taté) (مص) دویدن .
 تجاده (teja'dé) (مص) = تنه .
 تیخ (tax) (۱) تخت .
 تخت (tāxt) (۱) تخته .
 تراشاده (tērāša'dé) (مص) تراشیدن .
 تراشیده (tērāšidé) (مص) = تراشیدن .
 ترازمگ (tērāzg) (۱) ترازو .
 ترشال (toršā'l) (۱) برگه زردآلو .
 ترکاده (tērēka'dé) (مص) ترکیدن .
 ترکنده (tērēkēna'dé) (مص) ترکاندن .
 ترو (təro) (۱) تهران .
 تش (təš) (ص) تشنه .
 تشاده (tašna'dé) (مص) شنیدن ، گوش کردن .
 تشنیده (tašnidé) (مص) = تشاده .
 تقز (têqoz) (۱) جهیز .
 تقزین (têqozīn) (۱) جهیزیه .
 تقول (toqul) (۱) بشکن ، تنقول .
 تک (tēk) (۱) تکه .
 تکناده (tēkēna'dé) (مص) تکاندن .
 تکیده (tēkidé) (مص) = تکناده .
 تنگج (təgōj) (۱) کوزه سفالی کوچک ، تنگی .
 تل (tal) (ص) تلخ .
 تل (tol) (۱) تخمه یا دانه یا چیزی که در گلولی کودک شیرخوار گیر می کند و آن را با فوت کردن یا با وسیله ای بیرون آورند .
 تلال (talāl) (۱) ترشال به لهجه بیدگلی .
 تلج تلج (tolj - mēlj) (۱) هله هوله .
 تلیت (tēlit) (۱) بارگیری ، باربندی .
 تم (tōm) (۱) تخم هر نوع گیاه .
 تمج (tōmj) (۱) تخمجه ، گرمک .
 تمهدیون (tōm - hediyōn) (۱) تخم هندوانه .
 تن (tēn) (۱) تنه .
 تن (tōn) (۱) تارقالی ، تارپارچه .
 تندرخ (tēn - dērax) (۱) تنه درخت .
 تناده (tēna'dé) (مص) تنیدن .
 تنیده (tēnidé) (مص) تناده .
 تور (tēvar) (۱) تبر .
 تور (tūr) (۱) تورینگ ، شغال .
 توس بقا ته (tows - bēqa'té) (مص) از تشنگی سوختن .
 توس جیده (tows - jidé) (مص) = توس بقا ته .
 توسو (towso) (۱) تابستان .
 توفیر (towfir) (۱) تفاوت .
 توقور (tūvēr) (۱) توبره ، جوال .
 ته (tē) (ض) تو ،
 تیارت (tiyart) (۱) بازی ، مسخرگی ، دلقکی .
 تیت (tüt) (۱) توت .
 تیرس (tirēs) (۱) وزنه ای معادل ۴ / ۵ کیلو .
 تیش (tiš) (۱) تیشه .
 تی یا (tayyā) (ق) تنگک هم ، بیش هم .
 تی یار (teyyār) (ق) آماده ، تهیه و تدارک .
 تر ناده (tērēna'dé) (مص) تراندن .
 ترش ناده (toršēna'dé) (مص) ترشانیدن .
 تار ناده (tārēna'dé) (مص) تارانیدن .

تاس که در آن غذا بپزند.

تَنک (tonōk) (۱) تنکه ، شودت.

تیونج (tiyončê) (۱) ظرفی له‌دار از مس شبیه

ج

جو (jêvo) (۱) جو ان .

جورو (jūrow) (۱) جوراب .

جَوَن (jêvōn) (۱) جوانه .

جوانمرگ (jūnimarg) (۱) جوانمرگ

جویده (jowidé) (مص) جوییدن .

جهنده (jêhona'dé) (مص) جهانندن .

جی (jay) (۱) جنگک .

جیج (jūj) (۱) جوجه .

جیده (jidé) (مص) زدن ، نواختن .

جیف (jīf) (۱) جیفه .

جیگل (jeygal) (۱) جنگل .

جگاده (jega'dé) (مص) جنگیدن .

جیاده (jüya'dé) (مص) گشتن .

جیناده (jüyēna'dé) (مص) گردانیدن.

جخ (jax) (خ) بلکه . همت و کوشش

جخد (jaxdê) (۱) اقدام .

جر (jer) (ق) زیر .

جرشوی (jeršêvi) (۱) زیرپیراهن .

جعد (jaadê) (۱) جاده ، راه .

جعفر (jahfar) (۱) جعفر .

جقجق (jaqjêq) (۱) جقجقه .

جف (jəf) (۱) جفت ، ضد تاق .

جل (jōl) (۱) همدوخته ، چله .

جلیزق (jêlīzq) (۱) جلیقه .

جم (jom) (۱) جام ، کاسه .

جَمَج (jōmjê) (۱) جام کوچک .

جماده (jəma'dé) (مص) جنبیدن .

جمناده (jəməna,dé) (مص) جنبانیدن.

جو (jo) (۱) جان

ج

- چ (če) (۱) چیز .
 چار (čā'r) (۱) چرخ بشم ریزی .
 چارقت (čārqat) (۱) چارقد . روسری
 چاروا (čārva) (۱) چارپا .
 چب (čabe) (ق) چه می شود .
 چه بی (čebi) (ص) چیز دیگر ، مقدار دیگر .
 چبی (čebi) (ص) دیگر .
 چچ (čēč) (۱) پستان .
 چخ (čex) (۱) آغل گوسفند که بانی یا از
 چوب بسازند .
 چخدر (čəxədar) (۱) چغندر .
 چر (čor) (۱) بول ، پیشاب .
 چرا (čēra) (۱) چراغ .
 چراهه (čora'dé) (مص) بول کردن ، شاشیدن
 چراهه (čēra'dé) (مص) چریدن .
 چرخاده (čarxa'dé) (مص) چرخیدن .
 چرکه (čərké) (ص) چرکین ، کثیف .
 چرناده (čērēna'dé) (مص) چرانیدن .
 چزاده (čeza'dé) (مص) شیره دادن ، روغن
 دادن .
 چزناده (čēzēna'dé) (مص) شیره یا روغن
 گرفتن .
 چسباده (časba'dé) (مص) چسبیدن .
 چسبناده (časbēna'dé) (مص) چسبانیدن .
 چشاده (češa'dé) (مص) چشیدن .
 چشناده (čēšēna'dé) (مص) چشانیدن .
 چف (čəf) (۱) چفت .
 چفته (čāft) (۱) چپته . چوگان .
 چقدر (čaqqar) (ق) چقدر .
 چقلی (čēqoli) (۱) شکایت .
 چقو (čēqu) (۱) چاقو .
 چکاده (čēka'dé) (مص) چکیدن .
 چکناده (čēkēna'dé) (مص) چکانیدن .
 چگول (čəgūl) (۱) چنگول ، پنجه .
 چل (čēl) (۱) چاله .
 چل (čēl) (۱) چله .
 چلم (čəlm) (۱) آب بینی ، عن دماغ .
 چلو (čēlū) (۱) بلدرچین . چقوک .
 چماده (čēma'dé) (مص) چمیدن .
 چمچ (čāmč) (۱) قاشق ، چمچه .
 چمه (čēmé) (۱) چیزی .
 چن (čōn) (۱) زنج ، جانه ، توان .
 چن بده (čōnebodé) (مص) توانستن .
 چن بقاته (čōnebēqa'té) (مص) چانه زدن .
 چو (čū) (۱) چوب .
 چور (čōwr) (۱) چادر نماز .
 چوسر (čowsar) (۱) چادر .
 چی (čay) (۱) چنگک ، چنگال ، چند .
 چیچ (čēyč) (۱) چیچ به لهجه مردم بیدگل .
 چیرک (čīrk) (۱) چیرگه ، سبد مخصوص
 بشم ریزی .
 چین (čīn) (۱) چینه ، دیوار .
 چلیزگ (čēlizgē) (۱) چین و چروک .

ح

حاق (hāq) (۱) خاک .	حمراده (hamera'dé) (مص) شکستن .
حآق (hāq) (۱) خاکه .	حمرده (hamardé) (مص) شکستن چیزی را .
حاس (haso) (۱) وسیله ای آهنی برای نان	حموم (hamom) (۱) حمام .
کندن از تنور .	حن (hēn) (۱) حنا .
حص (hēs) (۱) حصه ، سهم ، بهره .	حوصل (howsēl) (۱) حوصله .
حکیم (hakim) (۱) پزشک ، دکتر .	حیو (hayvo) (۱) حیوان .
حلق (halq) (۱) حلقه .	

خ

خاچن (xa'jēn) (۱) خواهر زن .	خاچن (xa'yēn) (۱) خواهر زن ، خاجن .
خجو (xêjow) (۱) سرو صدا ، هوو جنجال .	خج (xoj) (ح) با .
خاد (xād) (ض) خودت .	خجو (xêjow) (۱) سرو صدا .
خآر (xār) (۱) خواهر .	خراز (xêrāz) (ق) وقت آفتاب غروب .
خاراده (xāra'dé) (مص) خاریدن .	خراشاده (xeraša'dé) (مص) خراشیدن .
خار ناده (xārēna'dé) (مص) خاراندن .	خراشنده (xêrašēna'de) (مص) خراشانیدن .
خارما (xārmā) (۱) خرما .	خراشیده (xêrašidé) (مص) خراشیدن .
خاریده (xāridé) (مص) خاریدن .	خرن (xêrōn) (۱) ایوان به لهجه بید گلی .
خاگز (xa'gēz) (۱) خایه گز ، رطیل .	خزین (xêzīn) (۱) خزینه .
خآل (xā'l) (۱) خاله .	خشکاده (xoškadé) (مص) خشکیدن .
خآلیج (xālīj) (۱) نازه روییده ، خال کوچک .	خشکناده (xoškēna'dé) (۱) خشکاندن .
خآلف (xālf) (۱) خرفه .	خش و قوم (xešoqowm) (۱) خویش و قوم .

- خَف (xāf) (ص) خفه .
 خَل (xal) (ص) در فرهنگ معین (خو هل)
 کج، ناراست . ضد راست.
 خَل (xol) (ص) (۱) دیوانه، خاکستر اجاق.
 خَلَناده (xalenadé) (مص) کج کردن .
 خَلوَسَن (xêlêvasôn) (۱) بازی، مسخرگی
 شوخی .
 خَم (xōm) (۱) خم ، خمیره .
 خَن (xon) (۱) سوراخ .
 خَن (xōn) (۱) سوراخ ، سوراخی .
 خَنج (xōnj) (۱) جانور آب دزدک .
 خَنده (xanda'dé) (مص) خندیدن .
 خَنده ناده (xandona'dé) (مص) خندانیدن .
 خَو (xow) (۱) خواب .
 خَو (xo) (ق) مخفف خورا به معنی از خوبی،
 برای خوبی .
 خَوَار (xār) (ق) آسان ، سهل ، بی اهمیت .
 خَوْرَا (xorā) (ق) = خو .
 خَوآه (xa'té) (مص) خوابیدن .
 خَواسَنده (xa'sēna'dé) (مص) خوابانیدن .
- خورده (xardé) (مص) خوردن .
 خورد ناده (xardēna'dé) (مص) خوراندن
 خودو (xodo) (ض) خودتان .
 خوس (xūs) (۱) آسایش، استراحت، آرام،
 خواب .
 خومو (xomo) (ض) خودمان .
 خوی (xoy) (ض) خودش .
 خویو (xoyo) (ض) خودشان .
 خُی (xü) (۱) خون .
 خیابو (xeyā'bo) (۱) خیابان .
 خیرد (xürd) (۱) خرده .
 خیزاده (xiza'dé) (مص) خزیدن .
 خیز ناده (xizēna'dé) (مص) خیزاندن .
 خیساده (xisa'dé) (مص) خیسیدن .
 خیسَنده (xisēna'dé) (مص) خیساندن .
 خین (xün) (۱) خون .
 خاس (xas) (۱) میخی که به ته دسته کلنگ
 یا تبر می کوبند تا دسته محکم شود و از
 خزان به بیرون نیاید

د

- د (da) (ح) در، به ، از .
 د (da'dé) (مص) دادن .
 داغ (dāq) (ص) باز، و .
 دالو (da'lo) (۱) دالان .

- دالآن (da'lōn) (۱) دالانه .
 دت (dot) (۱) دختر .
 دت (dōt) (۱) دختر .
 دتر (dotar) (۱) دختر .
 دد (dēdo) (۱) دندان .
 دد (dēd) (۱) دنده .
 در (der) (ق) دیر .
 در بسته (dabasté) (مص) بستن ، مهار کردن .
 در پاشیده (darpa'shidé) (مص) پاشیدن .
 در پاکناده (darpa'kēna'dé) (مص)
 پنگانیدن دانه تسبیح .
 در پاکیده (darpa'kidé) (مص) در پاکناده .
 در پته (darpeté) (مص) گلوله کسردن نخ یا
 کلاف را پیچیدن .
 در پچاده (darpečā'dé) (مص) پیچیدن .
 در پچناده (darpečēna'dé) (مص) پیچانیدن
 در پسته (dārpesté) (مص) انداختن سرکه
 یا شراب .
 در پشته (darpešté) (مص) کوبیدن میخ .
 در پنگاده (darpanga'dé) (مص) پنگانیدن
 بیل و غیره .
 در پنگناده (darpangēna'dé) (مص) در
 پنگاده .
 در پوشاده (darpūša'dé) (مص) پوشیدن .
 در پوشناده (darpūšēna'dé) (مص)
 پوشانیدن .
 در پیموده (darpeymūdé) (مص) پیمودن .
 در پیمیده (darpeymidé) (مص) اندازه
 گیری زمین با پا
 درخ (dêrax) (۱) درخت .
 درخ باشور (dêrax pa'sūr) (۱) درخت بید
 درخ همگور (dêraxhəgūr) (۱) درخت
 انگور .
 در چز ناده (darčezēna'dé) (مص) =
 چز ناده .
 در چیده (darčidé) (مص) چیدن .
 درده (dardé) (مص) داشتن .
 درز (darzē) (۱) شکاف .
 درزاده (dêrōza'dé) (مص) جستن .
 درزه (darzé) (۱) سوزن .
 در کته (darkaté) (مص) افتادن .
 در گراهه (dargera'dé) (مص) آتش گرفتن
 در مده (darmōdé) (مص) درماندن .
 درمو (darmo) (۱) درمان .
 درو (dêrū) (۱) دروغ .
 درواشته (darvašté) (مص) باختن .
 دروده (darvōdé) (مص) انداختن سرکه یا
 شراب .
 درو کرده (dêrowkardé) (مص) درویدن .
 دروناده (darvēna'dé) (مص) = دروده .
 دز (dez) (۱) دیزی .
 دز (dōz) (۱) دزد .
 دزی (dōzi) (ص) دزدی .
 دس (das) (۱) دست .
 دسبی (dasbay) (۱) دستبند .
 دسر (dasar) (۱) دستاس ، آسیاب دستی .
 دسقال (dasqā'1) (۱) داس کوچک .
 دس گور (dasgēr) (۱) دستگیره .
 دشبث (došbat) (۱) تومور گوشنی .

- دشته (dêšté) (مص) دوختن .
 دشاك (dašk) (ا) رك ، واضح . سخن آشكار .
 دق (dêq) (ا) نخ .
 دق (dêq) (ا) دقیقه .
 دقراق (dêqarq) (ا) تگرگه .
 دقس (dêqas) (ا) شكاف دیوار ، ترك خوردن .
 دقز (dêqaz) (ا) دقس .
 دقق (dêqeq) (ا) دقیقه .
 دكو (dêko) (ا) دكان ، مغازه .
 دگ (deg) (ا) دیگه .
 دگج (dêgč) (ا) دیگچه .
 دم (dôm) (ا) دم .
 دم (dôm) (ا) دنبه .
 دماده (dêma'dé) (مص) دمیدن .
 دمبالا (damba'lā) (ا) دمرف .
 دمري (dêmêrû) (ا) دمر ، دمرو .
 دمغا (damqā) (ا) نشان ، علامت .
 دن (don) (ا) جوش روی پوست ، کورک ریز .
 دن (dōn) (ا) دانه . پنبه تخم .
 دواز نیم (dêva'zênim) (ا) وزنه ای معادل ۲/۵ سیر .
 دوچیشه (dowčişte) (مص) دویدن .
 دوری (dowry) (ا) بشقاب .
 دول (dül) (ا) دلو ، سطل .
 دولج (dülč) (ا) سطل کوچک .
 دهو (dêho) (ا) دهن .
 دهن (dêhon) (ا) دهن .
 دهن (dêhōn) (ا) دهنه .
 دید (dīd) (ا) دیده .
 دید (dūd) (ا) دود .
 دید (dūd) (ا) دوده .
 دیده (didé) (مص) دیدن .
 دیر (dür) (ا) دور .
 دیری (dūri) (ص) دوری .
 دیرپسته (dūrpesté) (مص) دور انداختن .
 دیفال (difāl) (ا) دیوار .
 دیک (dük) (ا) دوك پشم رسی .
 دیل (dül) (ا) چوب جارو .
 دیم (düm) (ا) صورت ، روی ، چهره .
 دیم (düm) (ا) رویه ، سطح ،
 دیم گته (düm gaté) (مص) روی چیزی را پوشاندن .
 دیم گته (düm katé) (مص) روی چیزی افتادن .
 گران شدن نرخ چیزی .
 دیوال (divāl) (ا) دیوار .
 دیون (divōn) (ا) دیوانه .
 دروش (dêrowš) (ا) درفش کفش دوزی .
 دقر (dêqar) (ا) دقره ، لاوک ، تغار ظرف سفالین که جلو گاو گذارند .

ذ

ذرك (zōrak) (ا) ذرت .

ذنده (zona'dé) (مص) دانستن .

ر

- ر (rū) (ق) تو ، داخل .
 روپسته (rūpesté) (مص) داخل انداختن .
 روته (rūt é) (مص) فروختن .
 روج (rūj) (ا) روز .
 رۆج (rūj) (ا) روزه .
 روجار (rūjār) (ق) روزار، هنگام روز .
 روجن (rūjēn) (ا) طاقچه در لهجه مسرمد بیدگل.
 رودخن (rūd xōn) (ا) رودخانه .
 روزار (rūzār) (ق) هنگام روز .
 روشه (rūše) (ص) روشن .
 روکته (rūkaté) (مص) توافاندن .
 روون (rēvōn) (ا) روانه .
 روواده (rūva'dé) (مص) روییدن .
 رووناده (rūna'dé) (مص) رویاندن .
 ری (ray) (ا) رنگ .
 ریبری (rübērū) (ق) روبرو .
 ریج (rüh) (ا) روح .
 ریه (rüyé) (ا) روغن .
 رهاده (rēha'dé) (مص) رهیدن .
 رهناده (rēhona'dé) (مص) رهاندن .
 رهیده (rēhidé) (مص) رهیده، رهاده .
 روکته (rowkaté) (مص) راه افتادن .
 ر (rō) (ا) روده .
 راش (raš) (ا،ص) راست .
 راشت (rašt) (ا،ص) راست .
 راکته (ra'katé) (مص) راه افتادن .
 ربوده (rēbūd é) (مص) ربودن .
 رته (reté) (مص) ریختن .
 رجاده (reja'dé) (مص) ریختن .
 رحن (rāhnē) (ا) رخنه .
 رخصاده (raxsa'dé) (مص) رقصیدن .
 رساده (rasa'dé) (مص) رسیدن .
 رسناده (rasēna'dé) (مص) رساندن .
 رسمو (resmo) (ا) ریسمان .
 رسه (rēsé) (ا) طناب .
 رشته (rešté) (مص) ریشتن . رسیدن .
 رق (raq) (ا) رگ .
 رق (rəq) (ا) ماسه بادی .
 رماده (rēma'dé) (مص) رمیدن .
 رمناده (rēmēna'dé) (مص) رماندن .
 رن (ron) (ا) ران .
 رنده (rondé) (مص) راندن .
 رناده (rona'dé) (مص) رانیدن .
 رنجاده (ranja'dé) (مص) رنجیدن .
 رنجانده (ranjēna'dé) (مص) رنجانیدن .

ز

- زاده (zadé) (مص) زاییدن .
 زالی (za'li) (ا) زالو .
 زانی (zānū) (ا) زانو .
 زبو (zēbo) (i) زبان .
 زبۆن (zēbōn) (ا) زبانه .
 زبول (zebūl) (ا) زنبور .
 زبی (zēbū) (ص) زبون .
 زبینی (zēbūni) (ص) شیطانی کردن. در این
 لهجه لغت زبون معنی شیطان و پرجنب و
 جوش دارد .
 زبیل (zəbül) (ا) زنبور .
 زجَر (zəjēr) (ا) جیرجیرک .
 زجیل (zəjil) (ا) زنجیر .
 زجفیل (zəjēfil) (ا) زنجبیل .
 زدوده (zēdūdē) (مص) زدودن .
 زرجۆ (zarjū) (ا) زردچوبه .
 زردالی (zarda'li) (ا) زرد آلو .
 زلف (zəlf) (ا) زلف .
 زلقدو (zēlaqdo) (ا) زنبندان .
 زما (zomā) (ا) داماد .
 زماڊ (zomād) (ا) داماد .
 زمسو (zēməso) (ا) زمستان .
 زمی (zēmi) (ا) زمین .
 زمی بقاته (zēmi - bēqa'tē) (مص) زمین
 زدن .
 زمی گناهه (zēmi - gena'dē) (مص) زمین
 خوردن .
 زمی ناده (zēmi-na'dē) (مص) زمین
 گذاردن .
 زمی خورده (zēmi-xardē) (مص) زمین
 خوردن .
 زهو (zēhow) (ا) زهاب .
 زی (zū) (ق) زود .
 زیرمو (zirēmo) (ا) ضجه .
 زیرمو کرده (zirēmokardē) (مص) ضجه
 زدن .
 زیسته (zistē) (مص) زیستن .
 زی تاو (zitow) (ق) سختی ، شدت ، عذاب .
 زَل (zēl) (ص) زله ، تنگ آمدن ، بی صبر شدن .
 زلف (zolfē) (ا) زلف ، گیسو .

س

- سابآط (saabā't) (ا) سآ باطه ، معبر سر پوشیده .
 سارب (sārb) (ا) سرب .
 سآته (sātē) (مص) ساختن .
 سآفر (sāfr) (ا) سفره .

- ساویده (sa'vidé) (مص) ساییدن .
 سآی (sāy) (۱) سایه .
 سته (soté) (مص) سوختن .
 ست (sot) (۱) چوب بالای درهای پاشنه‌ای .
 ستوده (sētudé) (مص) ستودن .
 سپرده (sêpardé) (مص) سپردن .
 سقرم (sêxōrm) (۱) سگومه ، سیخونک .
 سرا (sêrā) (۱) خانه ، منزل .
 سرایده (sera'bodé) (مص) سیرشدن .
 سراجم (sêra'jōm) (۱) منت ، سراجمه .
 سرآمده (ser-amêdé) (مص) سیر آمدن .
 سربرده (sar-bardé) (مص) سر بردن .
 سربقا ته (sar-bêqa'té) (مص) سرزدن .
 سر بسته (sar-basté) (مص) سر بستن .
 سربی (sar-bay) (۱ ، ف) سر بند . روسری
 سراجری (sêra-jeri) (۱) سرازیری .
 سرجه‌اده (sar-jōma'dé) (مص) سر جنبیدن .
 سرجه‌ناده (sar-jōmona'dé) (مص)
 سر جنبانیدن .
 سرچناده (sar-čona'dé) (مص) سر نشانیدن
 سرچیشه (sar-čišté) (مص) سر نشستن .
 سرهمرده (sar-hêmara'dé) (مص) سر-
 شکانیدن .
 سرهم‌را ده (sar-hme ra'dé) (مص) سر-
 شکستن .
 سرخورده (sar-xardé) (مص) سر خوردن .
 سرخومالیده (sorxow-ma'lidé) (مص)
 سرخاب مالیدن .
 سرد (sêrd) (۱) نردبان .
 سرداده (sar-da'da'dé) (مص) سردادن .
- سرداو (sardow) (۱) سرداب ، زیرزمینی .
 سرشته (sar-dəšté) (مص) سردوختن .
 سردرد کرده (sar-dard-kardé) (مص)
 سردرد کردن .
 سردرد هورده (sar-dard - hovardé)
 (مص) سردرد آوردن .
 سورته (sar-rete) (مص) سوریختن .
 سورساده (sar-rasa'dé) (مص) سورسیلیدن .
 سورسناده (sar-rasêna'dé) (مص) سور
 رساندن .
 سر شده (sar-šodé) (مص) سر رفتن .
 سرشته (sêrešté) (مص) سرشتن .
 سرکشاده (sar-keša'dé) (مص) سرکشیدن .
 سرگته (sar-gaté) (۱) سر گرفتن .
 سترم (sōrm) (۱) سرمه .
 سرمیو (sar-miyo) (۱) سرمیان ، محله‌ای
 در روستای بیدگل .
 سریاگلاده (sar-ya'-gela'dé) (مص)
 سرهم گشتن .
 سرواز ناده (sar-vazêna'dé) (مص)
 تجدید حیات ، سر بستن .
 سروده (sêrūdé) (مص) سرودن .
 سریا کرده (sarya'kardé) (مص) سر هم
 کردن .
 سز (sêz) (۱) سیزده .
 سنگک (səgak) (۱) سنگک .
 سلک (səlêd) (۱) سنده . غایط سفت شده .
 سم (sōm) (۱) سم حیوان .
 سن (sōn) (۱) سفال و کوزه شکسته .
 سنز (sēnz) (۱) سوزده به لهجه بیدگلی .

سو (sow) (۱) سیب .	سیر (sür) (ص) سرخ .
سوارا بده (sêva'ra'bodé) (مص) سوار	سیرج (sürēj) (۱) سرخک .
شدن .	سیرو (sirow) (۱) سیراب .
سوج (sūj) (۱) سوز .	سیگدن (sikdōn) (۱) سنگدان مرغ .
سوجاده (sūja'dé) (مص) سوختن .	سیل (siyāl-a'l) (۱) خرده کوزه یا کاسه شکسته .
سوجنده (sūjēna'dé) (مص) سوزاندن .	سیل (sül) (۱) ناودان .
سۆج (sōwj) (۱) کوزله پنبه ، سیبجه .	سیلاو (seylow) (۱) سیلاب .
سوز (sowz) (ض) سبز .	سیمو (simow) (۱) سیماب .
سوزا بده (sowzabodé) (مص) سبز شدن .	سین (sīn) (۱) سینه .
سوزمینی (sowzēmini) (۱) سیب زمینی .	سیدک (sübak) (۱) سوتک
سۆزه (sōwz) (۱) سبزه ، عقرب سبز .	سیت (süt) (۱) سوت
سوزی (sowzi) (۱) سبزی .	سل (salla) (ح) بلکه
سوک (sovək) (ص، ق) سبک .	سه هفت و نیم (sêhaftonim) وزنه ای معادل
سی (say) (۱) سنگ .	تقریباً ۷/۵ سیر .
سیا (siya) (ص) سیاه .	
سیاده (seyādé) (مص) دوست داشتن .	

ش

شاخ (šā'x) (۱) شاخه .	شل (šəl) (ص) شل .
شام (šām) (۱) شامه . شما به لهجه بیدگلی .	شل (šel) (۱) شیر آب، ترکه چوب توت یا انار .
شت (šet) (۱) شیر گاو یا گوسفند .	شلاده (šala'dé) (مص) شلیدن .
شتافته (šetāfte) (مص) شتافتن .	شلم (šalam) (۱) شلغم .
شتاواده (šeta'vadé) (مص) شتاب کردن .	شلو (šelow) (۱) شنا .
شتاویده (šeta'vidé) (مص) شتابیدن .	شم (šēm) (ض) شما .
شده (šodé) (مص) رفتن .	شمردن (šēmardé) (مص) شمردن .
ششی (šəš) (۱) شش .	شناساده (šēnāsa'dé) (مص) شناختن .

شَنز (šōnz) (۱) شانزده .	شَوَن (šōn) (۱) شانه .
شنفته (šēnofté) (مص) شنیدن .	شوی (ševi) (۱) پیراهن .
شو (šow) (۱) شب .	شه (še) (ح) به ، از .
شَوَج (šōwjê) (۱) کرمک قرمز آبهای راکد.	شی (šü) (۱) شوهر .
شوشته (šūšté) (مص) شستن .	شیر (šīr) (۱) شیر .
شولی (šūli) (۱) آتش محلی آرد و شلغم .	شی‌یه (šiyé) (۱) شیون

ص - ط

صاحبی (sāhēbü) (۱) صابون .	صیرت (sütrat) (۱) صورت .
صبا (sēbā) (۱) صبح .	
صباح (sēbāhe) (۱) صبح، هنگام صبح.	طآخج (tāxčê) (۱) طاقچه .
صالم (solm) (۱) صلب ، پی.	طبیل (tēbīl) (۱) طویله .
صور (sowr) (۱) صبر.	طیفو (tifo) (۱) طوفان .

ع - غ

عاروس (ārūs) (۱) عروس به لهجه بیدگلی.	غالبال (qalba'l) (۱) غربال .
عرخچی (araxči) (۱) عرقچین .	غلتناده (qalta'dé) (مص) غلتیدن .
عمام (amam) (۱) عمامه.	غلتناده (qaltēna'dé) (مص) غلتاندن .
عمجو (amjo) (۱) عمه، عمه جان .	غلغل (qalqēl) (۱) محل تحریر آواز، گاوگاه
غراده (qorra'dè) (مص) غریدن .	غلغلَوَج (qalqēlūč) (۱) غلغلک، غلغلیج .
غسار (qassār) (۱) غسالخانه . مرده شوی	غلَوَج (qalvēj) (۱) مارمولک، آفتاب پرست.
غلا (qēlā) (۱) کلاغ .	

ف

فاحش (fahš) (۱) فحش .	فرو شده (fêrū-šodé) (مص) فرورفتن .
فاصل (fasêl) (۱) فاصله .	فشای (fêšay) (۱) فشنگک .
فرسیده (farsüde) (۱) فرسودن .	فلوت (fêlīt) (۱) فتیله ، پلیت .
فرمیده (farmüde) (مص) فرمودن .	فمیده (famüde) (مص) فهمیدن .
فرق‌کناده (farqêgena'dé) (مص) بر فرق خوردن .	فنجوم (fenjom) (۱) فنجان .
فرو آمده (fêrū-amêde) (مص) فرود آمدن .	فوق (fū) (ص) ای وای .
	فیقوم (fiyōm) (۱) بهانه ، ایراد .

ق

قابلم (qablēm) (۱) قابلمه .	قبجیش (qabjüş) (۱) قهوه جوش .
قاربو (qārbo) (۱) قربان .	قبیش (qabüş) (۱) قهوه جوش .
قارچی (qārçi) (۱) خورچین .	قپو (qapo) (۱) قبان .
قارس (qārs) ê (۱) خاک رس .	قدیف (qêdīf) (۱) قدیفه .
قارص (qārs) ê (۱) قرص ، حب .	قراقروت (qêraqêrut) (۱) قرا .
قارم (qārm) ê (۱) قرمه .	قرقر (qarqar) (۱) قرقره .
قالف (qālf) ê (۱) قفل .	قشی (qêšay) (ص) قشنگک .
قآلو (qālv) (۱) قلوه ، کلیه .	قصاب (qêšab) (۱) قصاب .
قالودی (qālvêday) (ص) قوی، نیرومند، پرزور .	قلاچ (qollač) (۱) قلاب .
قایم (qāyam) (ص) محکم ، پنهان .	قلمبس (qalbōs) (۱) کمبزه ، خربزه کال .
	قلاچماق (qolčêmaq) (ص) قوی، نیروم

قَلَع (qāla) (۱) قلعه .	قَوَد (qōwd) (۱) گلوله كوچك بشم يا پنبه .
قَلَم (qēlōm) قلمبه ، انباشته، جمع شده.	قَوَر (qūr) (۱) غوره.
قَلَمبَزی (qēlombēzi) (ص) گنبدی.	قَي (qay) (۱) قند .
قَمبَز (qombaz) (۱) گنبد .	قِيلو (qeylo) (۱) قلیان .
قَن، قَن (qōn ، qōn) (پ) گانه ، هريك از	قَيماق (qeymaq) (۱) آب ماست .
این دو کلمه بدنبال عددی بچسبد تمامی	قَيَم (qēym) (۱) قيمه .
مدودرامی رساند. مثال (پجقن = هر پنج تا)	قَاتمه (qātm) (۱) نخ مویی .
(دهقن = هر ده تا) .	قَشیل (qēšil) (۱) خمیر آرد برای نمونه
قَنار (qēnār) (۱) کیسه ای بزرگتر از جوال	قَلوج (qalvêj) (۱) آفتاب پرست
برای کاه .	قَولیخچه (qowlixêê) (۱) مارمولک، سوسمار .
قَوَال (qēvāl) (۱) قباله ، بنچاق .	

ک

کا (ka) (۱) کاه .	کَجَدَن (kajdōn) کجه دان، مرغدانى .
کَا (kā) (۱) بازی .	کَجی (koji) (۱) کنجد .
کادو (kado) (۱) کاهدان .	کَجیآر (kojiyār) (۱) کنجاله .
کَاس (kā's) (۱) کاسه .	کَجیل (kējül) (۱) زحل .
کاسته (kásté) (مص) کاستن .	کَج کَح (kohkoh) (صو) تک تک و پشت سر هم
کاشته (kāšté) (مص) کاشتن .	سرفه کردن .
کاویده (kowidé) (مص) کاویدن، شخم کردن.	کَدی (kēdū) (۱) کدو .
کَب (kōb) (۱) کوزه سفالی برای ماست بندی.	کَر (kār) (۱) تنور .
کَبو (kēbū) (۱) کبوتر .	کَر (kar) (۱، ص) کرتو، ناشنوا، کر .
کَبوت (kēbūt) (ص) کبود.	کَر (kor) (۱) آلات تناسلی مرد، آب شرعی.
کَتیرو (kētiraW) (۱) کتیرا .	کَر (kōr) (۱) کره الاغ یا اسب .
کته (katé) (مص) افتادن .	کَرَد (kard) (۱) کردو. کرت.
کَج (kāj) (۱) کجه ، مرغدان .	کَرده (kardé) (مص) کردن .

- کماشدو (kēmašdo) (۱) کما بدان . ظرفی
برای پختن غذا .
کمرابی (kēmarbay) (۱) کمر بند .
کَمچ (kāmč) (۱) کمچه . قاشق بزرگ .
کَن (kēn) (ص) کهنه .
کنارو (kēnārū) (۱) کناراب، مستراح، توالی
کناپنی (kēnāpēni) (۱) کون بنی، وسیله ای
سفالی که پایه چرخ نخ‌ریسی دستی را
در آن قرار می‌دهند.
کَو (kōw) (۱) کاهو .
کَو (kū) (۱) غوزه پنبه، کوزله .
کوجن (kowjan-y) (۱) خرچنگ .
کوش (kowšē) (۱) کفش .
کوشاده (kūša'dé) (مص) کوشیدن .
کون پنی (kūnēpēni) (۱) = کناپنی .
کَه (kē) (۱) اتاق، کده .
کِی (kü) (۱) کون . مقعد .
کیا (kiyā) (ض) کجا .
کِیچ (küč) (۱) کوچه .
کیچو (küčo) (۱) کوچه‌ها .
کیدِه (kidé) (مص) کندن .
کِیژ (küz) (۱) کوزه .
کین (kün) (۱) کون .
کِین (kūn) (۱) کنده، چوب .
کِین (kīn) (۱) کینه .
کیناده (kina'dé) (مص) فرستادن .
کی‌یوزی (keyyūzi) (ف) جستجو، کندوکاو .
کلِین (kēlūn) (۱) کلون چوبی . کلوندان .
کَلِیا (kālya') (ف) روی هم . بالای هم .
کردج (kardēj) (۱) کرت کوچک .
کِیچ‌کرده (küčkardé) (مص) کوچ کردن .
کلبا (kalbā) (۱) بندی که بندزن به قوری می‌زند .
کُرسی (kōrsi) (۱) کرسی .
کُرم (karg) (۱) مرغ .
کُرم‌دو (kargēdo) (۱) مرغان .
کُریج (kōrij) (ص) کرک، کریج .
کُسلِیج (kasgēlij) (۱) فضله مرغ .
کُشاده (kēša'dé) (مص) کشیدن .
کُشته (košté) (مص) کشتن .
کُشته (kašté) (مص) کاشتن .
کُشده (košdé) (مص) کشتن .
کُشگل (kašgēl) (۱) کوزله چوبی پنبه .
کُشاده (kēšēna'dé) (مص) کشاندن .
کُفتَر (kaftar) (۱) کبوتر .
کُک (kak) (۱) کیک .
کُل (kal) (۱) آویزان .
کُل (kəl) (۱) کلید .
کُل (kāl) (۱) کله .
کُل (kēl) (۱) کلی چرخ . وسیله ای در چرخ
پشم‌ریسی .
کُلا (kēlā) (۱) کلاه .
کُلاشیده (kēla'shidé) (مص) کلاشیدن .
گازردن .
کُلاشاده (kēlašēna'dé) (مص) خراشیدن
چیزی را .
کُلک (kēlak) (۱) منقل گلی .
کُلو (kēlū) (۱) کلوخ .
کُلو‌پَش (kēlūpēš) (۱) وسیله ای برای کلوخ
کوبی .
کُلو‌چاده (kēlūča'dé) (مص) کلوچیدن .
کُلو‌چیده (kēlūčidé) (مص) کلوچیدن .
کُلی (kolay) (۱) کلنگ .
کُلیج (kēlij) (ص) کوچک، انگشت کوچک .
کُلیچ (kēlūč) (۱) کلوچه .

گ

- گا (ga) (۱) گاو .
 گاده (ga'dé) (مص) خواستن .
 گامبی (ga'mbī) (۱) آغل، سیخه، گمبیه.
 گوب (gōb) گیوه .
 گته (gaté) (مص) گرفتن .
 گداخته (godāxté) (مص) گداختن .
 گداده (gedadé) (مص) گندیدن .
 گدل (gōdēl) (۱) گلوله، نخ، گندله .
 گداده (gedēna'dé) (مص) گندانندن .
 گدم (gēdam) (۱) گندم .
 گدوج (gēdūj) (۱) جوالدوز، سوزن بزرگ .
 گتر (gēr) (۱) گیره .
 گتر (gōr) (ص) بزرگ .
 گزاده (gera'dé) (مص) گرفتن آتش، شعله‌ور شدن .
 گز اواده (gērawa'dé) (مص) گراییدن .
 گرت (gart) (۱) گرد .
 گرج (gērāč) (۱) گج .
 گرد (gōrd) (ص) بزرگ .
 گردا بده (gōrda'bodé) (مص) بزرگ شدن .
 گردسوج (gērdūsūj) (۱) چراغ گردسوز .
 گردکو (gērdēko) (۱) گردو .
 گردواد (gērdvād) (۱) گردباد .
 گردبی (gardē - bay) (۱) گردن بند .
 گرم (gōrm) (۱) گردن .
 گرونده (gērow - na'dé) (مص) گرو گذاردن .
 گریب (gērib) (۱) گریب .
 گریبو (gēribo) (۱) گریبان .
 گشیج (gašnij) (۱) گشنیز .
 گشوده (gēšūdé) (مص) گشودن .
 گلاده (gēla'dé) (مص) گردیدن .
 گل باقل (golba'qlé) (ص) گل باقلی .
 گلج (gēlāj) (۱) تو بره، گلنجه .
 گلدو (goldū) (۱) سرفه .
 گلگلی (galgēli) (۱) تاب درکن چوبی افسار گوسفند .
 گلن (golōn) (۱) گلو بند، گردنبند .
 گلناده (gēlēna'dé) (مص) گردانیدن .
 گل یا (galyā) (ق) گلوهم، داخل هم، درهم .
 گمل (gōmēl) (۱) آغل، گمبیه .
 گماشته (gomāšté) (مص) گماشتن .
 گماده (gena'dé) (مص) اصابت کردن، به هدف خوردن .
 گوا (gēva) (۱) شکاف پاشنه پا بر اثر سرما .
 گوآر (gavā'r) (۱) گهواره .
 گوج (gūj) (۱) زگیل .
 گورآد (gūrā'd) (ص) گوریده .
 گورآده (gūra'dé) (مص) گوریدن .
 گورآو (gūrāw) (۱) جوراب، نوعی گیوه .
 گوشوآر (gūšvā'r) (۱) گوشواره .
 گورنده (gūrēna'dé) (مص) گورانیده .
 گوئن (gūlōn) (۱) گوساله .
 گو (gow) (۱) گاو به لهجه بیدگلی .

- گمی (gay) (ص) گند ، بوی بد .
 گمی (gü) (ا) فضله انسان ، غایط .
 گمیج (gayj) (ا) گنج .
 گمیج (gügēj) (ص) گمیج و منگک .
- گمی آک (gaylāk) (ا) بوی کهنه سوز
 گمیو (güyo) (ا) گوم حیوان
 گو (gēv) (ا) گیوه .

ل

- لاپش (la'paš) (ا) روی سقف پوشیده دوباره
 پوشیدن و یک لایه محکم کردن .
 لاساده (la'sa'dé) (مص) لاسیدن .
 لاسیده (lāsidedé) (مص) لاسیدن .
 لاقم (lāqm) (ا) لقمه .
 لایا (la'ya') (ق) مخلوط ، درهم .
 لبیو (lēbiyow) (ا) لوبیا .
 لپ (lāp) (ا) لپه .
 لرزاده (larza'dé) (مص) لرزیدن .
 لرزناده (larzēna'dé) (مص) لرزانیدن .
 لزم (lōzm) (ض) لعاب و مزه غذا .
 لس (lōs) (ا) کتک .
 لساده (lesa'dé) (مص) لیسیدن .
 لشته (lešté) (مص) لیستن . لیسیدن .
 لقی (laq) (ا) شل .
 لقاده (laqa'dé) (مص) لقیدن .
 لقناده (laqēna'dé) (مص) لقانیدن .
 لک (lāk) (ا) لکه ، لته ، کهنه آتش گیره .
- لکاده (laka'dé) (مص) لک و لک راه رفتن ،
 لکیدن .
 لماده (lêma'dé) (مص) لمیدن ، تکیه دادن .
 للموچ (lêlūč) (ا) لولپچه ، توتک نان گرده
 کوچک که در خانه ها برای کودکان می پزند
 لوباح (lūbāh) (ا) روباه .
 لود (lōwdê) (ص) بذله گو ، شوخ ، مزاح کننده
 لوز (lawz) (ا) لوزه .
 لوک (lūk) (ا) پنبه .
 لوکپش (lawkēpoš) (ا) لاکپشت .
 لهیده (lēhidé) (مص) لهیدن .
 لی (loy) (ا) لنگک .
 لی (lay) (ص) لنگک . شل
 لیزاده (liza'dé) (مص) لیزیدن .
 لیل (lūl) (ا) لوله .
 لیلاده (lūla'dé) (مص) لولیدن .
 لنج (lōnj) (ا) بغض کردن ، بغض .
 لوش (leveš) (ل) لب و لوچه

م

- ماجو (ma'jo) (۱) مادر بزرگ .
 مادیو (ma'diyo) (۱) مادیان .
 ماریج (ma'rēj) (۱) گنجشگک .
 ماروچ (mārūj) (۱) ماه روزه .
 ماریج (ma'rēj) (۱) گنجشگک به لهجه بیدگلی .
 ماس (mās) (۱) ماست .
 ماساده (māsa'dé) (مص) ماسیدن .
 مال (māl) (۱) حیوان . چارپا .
 مآل (mā'l) (۱) ماله .
 مالجن (māljen) (۱) گربه .
 مالجی (mālji) (۱) گربه .
 مالجین (māljejn) (۱) گربه به لهجه بیدگلی .
 مالئاده (ma'lēna'dé) (مص) مالانندن .
 مالیده (ma'lidé) (مص) مالیدن .
 ماهیج (ma'hič) (۱) ماهیچه .
 متو (matow) (۱) مهتاب .
 مته (moté) (مص) مکیدن .
 مچ (mēj) (۱) مژه .
 مجری (mejri) (۱) صندوقچه .
 مجمع (majēmēa) (۱) مجموعه ، سینما .
 مجول (mējul) (ص) کوچک .
 مجولی (mējuli) (ص) کوچک .
 مجولن (mējulēn) (ص) کوچک مونث .
 مچ (mqč) (۱) مچ .
 مچال (mqčāl) (ص) مچاله .
 مجول (mēčul) (ص) = مجول .
 مده (mqdē) (مص) ماندن .
 مَرده (mērd) (۱) مرد .
 مرد (mardé) (مص) مردن .
 مرگ (mqrg) (۱) گره .
 مرگ بقاته (mqrg-bēqa'te) (مص) گره زدن .
 مرگو (mqrgo) (۱) مرگان بنا گوش بر اثر چرك لوزه .
 مژ (mēž) (۱) مژه .
 مش (meš) (۱) میش .
 مش (maš) (۱) مگس .
 مکاده (mokādé) (مص) مکیدن .
 مگز (mēgaz) (۱) مگس .
 مل (mqł) (ص) ماده نرطلب .
 مله ملوس (malmēlūs) (۱) علف سنگ ، نوعی گیاه که گل آن بنفش و دانه های گل خوشه مانند است و در رنگرزی بکار میرود .
 ملو (mqłēvo) (۱) ملبان . کسی که حیوان نر برای جفت گیری دارد و کسارش زدن حیوان ماده است .
 ممو (mēmo) (۱) میهمان .
 مور (mqvar) (۱) مادر .
 مونه (mqne) (ق) می ماند - شبیه است .
 مه (mé) (ض) من .
 مه (mq) (ص) ماده . ضد نر .
 می (mü) (۱) مو .

- میش (müš) (۱) موش .
 میم (müm) (۱) موم .
 میوو (müyo) (ق) میان . تو ، داخل .
 میچ دخنخاش نداده (mēje-da-xašxaš-nadāde)
 (اص) لب تر نکردن ، لب به سخن باز کردن .
 میچ دیانرساده (mēje-da-ya'-nērasāda)
 (اص) مژه اش از غم به هم نرسیده است .
 میلّا (mülā') (۱) حشره داخل حبوبات

ن

- ناآو (nātow) (ص) ناقلا ، رند ، زرنگک و
 حیلّه باز .
 ناآو (nātêvo) (ص) ناتوان .
 ناده (na'dé) (مص) نهادن ، گذاردن .
 ناآر (nāqr) (۱) نقره .
 ناقل (nāql) (۱) نقل .
 ناقلوس (nāqêlūs) (۱) حنجره ، حلقوم .
 نال (nā'l) (ق) آنطرف ، آن ور .
 نالی (na'li) (۱) نهالی ، دوشک .
 نآب (nēb) (۱) نوه .
 نبه (nabe) (ف) نمیشود .
 نبیر (nēbīr) (۱) نبیره .
 نچ (nač) (ص) خوب .
 نچی (nači) (۱) خوبی .
 نخ (nax) (ص) خوب . نخ ورسمان
 نخ (nəxo) (۱) ناخن .
 نخّی (naxi) (۱) خوبی .
 نردو (nardêvo) (۱) نردبان .
 نزه (nêzé) (ق) چنین .
 نزه وایی (nêzéva'i) (ق) آنطرفی .
 نزیك (nazik) (ق) نزدیک .
 نشون (nēšōn) (۱) نشانه .
 نقدر (naqdar) (ق) اینقدر .
 نقذر (naqzar) (ق) نقدر .
 نقّه (nēqā) (ق) کمی . اندکی .
 نگاشته (nēgāšté) (مص) نگاشتن .
 نگرسته (nēgēristé) (مص) نگریستن .
 نمسا (namsā) (م) نتوانستن درماضی .
 نم (nēm) (ض) این زن .
 نمس (nams) (مص) نتوانستن درمضارع . این
 لغت به صورت نمسا درماضی جلوه ریش
 شخص و درمضارع پس از ترکیب با
 شناسه های مضارع جلو فعل می آید و
 معنی نتوانستن را می رساند مثال (نمسو
 هور namsohovar = نمیتوانسم
 بیاورم) (نمسا هور namsa'hovar

ننه (nana) (ا) ننه ، مادر .	نتوانستم بیاورم (نمناده (nēmona'dé) (مص) نما نندن. نشان دادن.
ننه (nēnə) (ق) آنجا .	نموده (nēmudé) (مص) نمودن .
نه (né) (ض) این .	نمی (nēmi) (ض) اینها .
نه (nē) (ض) آن .	نمیها (nēmihā) (ض) اینها .
نه (nəh) (ا) نه .	نو (nēv) (ا) نوه .
نه پسا (népasa) (ق) این بار .	نو (nū) (ض) آن زن .
نهر (néra) (ح) برای این .	نواخته (nēvāxté) (مص) نواختن .
نهر اکه (nérake) (ح) برای اینکه .	نوال (nēval) (ق) نه آل، آنطرف .
نه گل (négol) (ق) این جا .	نوردیده (nēvardidé) (مص) نوردیدن .
نهم (nēham) (ص) همه .	نوز (nūz) (ا) نوزده .
نهه (nēha) (ف) نیست .	نوشته (nēvešté) (مص) نوشتن .
نه نزه (nénēze) (ق) این طور، این چنین .	نوق (nūq) (ص) نو .
نه نهم (nénēham) (ص) این همه .	نوهو (nūhū) (ض) آنها .
نه ور (névar) (ق) این طرف، این ور .	نوهی (nūhi) (ض) = نوهو .
نی (nū) (ق) آنجا .	
ندید (nēdid) (ا) نتیجه، ندیده .	

و

وا (va') (ص، ح) باز، ضد بسته، یا .	وا آمده (va'amadé) (مص) کنده شدن، وا آمدن
کردن نرخ چیزی را .	وابده (va'bodé) (مص) باز شدن. واشدن .
وابقا ته (va'bēqa'té) (مص) وازدن .	وابرده (va'bardé) (مص) وا بردن، حل کردن
واپاشیده (va'pa'sidé) (مص) پاشیدن ،	وابریده (va'bēridé) (مص) بریدن، بریدن
پرا کندن .	شیرمایه زده ای که برای پنیرمایه زده شده .
واپا کناده (va'pa'kena'dé) (مص) پا کناده -	وابسته (va'basté) (مص) قیافه گرفتن ، طی
در پا کناده .	
واپچناده (va'pečēna'dé) (مص)	

- واپیچاندن ، باز کردن .
 واپچاده (va'peča'dé) (مص) واپیچیدن ،
 باز شدن .
 واپرساده (va'parsa'dé) (مص) پرساده-
 پرسیدن .
 واپسته (va'pesté) (مص) معوق گذاشتن ،
 عقب انداختن .
 واپته (va'peté) (مص) واپیچیدن کلاف یا
 گلوله نخ -
 واپنگنده (va'pangêna'dé) (مص) =
 پنگنده .
 واپیمیده (va'peymidé) (مص) پیمیدن .
 واپیموده (va'peymüde) (مص) پیمودن .
 واتاواده (va'ta'va'dé) (مص) واتا بییدن .
 واتاواده (va'ta'vêna'dé) (مص) (مص)
 واتا باندن ، درافتادن .
 واتاواده (va'towidé) (مص) واتا بییدن .
 واتته (va'taté) (مص) وادویدن .
 واتجاده (va'teja'dé) (مص) = واتته .
 واتشتاده (va'tešta'dé) (مص) ایستادن ،
 اشتاده .
 واتشداده (va'tešda'dé) (مص) ایستادن .
 واتشگاواده (va'tešgowa'dé) (مص)
 شکافتن چیزی به خودی خود .
 واتشگافته (va'tešgafté) (مص) شکافتن
 چیزی را .
 واتنیده (va'tênidé) (مص) تنیدن .
 واته (va'té) (مص) گفتن .
 واج (vaj) (ا) صدا .
 واجیده (va'jidé) (مص) زدن پشم و پنبه .
 واجوویج (va'jovij) (ا) سرو صدا .
 واجرخاده (va'čarxa'dé) (مص) واگردیدن .
 واجشناده (va'čēšēna'dé) (مص) باغرورو
 خودنمایی حرف زدن .
 واجناده (va'čona'dé) (مص) نشانندن درخت .
 واجیده (va'čidé) (مص) واجیدن .
 واخارناده (va'xa'rēna'dé) (مص) پس و
 پیش کرد روی آتش را .
 واخاسناده (va'xa'sēna'dé) (مص) =
 خاسناده ، خواباندن .
 واخراشیده (va'xēra'shidé) (مص) =
 واخارناده .
 واخشارده (va'xēšardé) (مص) خشاراندن
 پارچه و غیره .
 واخشارناده (va'xēšārēna'dé) (مص) =
 واخشارده .
 واخورده (va'xardé) (مص) نوشیدن مایعات .
 واخوانده (va'xondé) (مص) واخواندن .
 واخیساده (va'xisa'dé) (مص) خمسیدن .
 واخیسناده (va'xisēna'dé) (مص) خمساندن .
 واد (vād) (ا) باد .
 وآد (vā'd) (ا) باده ، می .
 واژاده (va'da'dé) (مص) قیافه گرفتن ، لم
 دادن .
 وادرده (va'dardé) (مص) ایستاندن ،
 ایستانیدن .
 وادرزاده (va'dērōza'dé) (مص) واجستن .
 وادزاده (va'dōza'dé) (مص) دزدیدن از
 بغل چیزی ، کاستن و کم کردن .
 وادشته (va'déšté) (مص) دوختن . دشته .

- وادگر (vādger) (ا) بادگیر.
 وادوشاده (va'dūša'dé) (مص) دوشیدن.
 وادوته (va'dūté) (مص) دوشاده، دوشیدن
 وار (va'ro) (ا) باران.
 وارته (va'reté) (مص) واریختن.
 وارجاده (va'reja'dé) (مص) = وارته.
 وارساده (va'rasa'dé) (مص) رسیدن،
 سررسیدن.
 وارسته (va'rasté) (مص) وارستن.
 وارشته (va'rešté) (مص) ریشتن.
 وارناده (va'rona'dé) (مص) راندن چارپایان
 وارین (va'rūn) (ص) وارونه، برعکس.
 واز (vāz) (ص) باز، ضد بسته،
 وازاده (va'za'dé) (مص) وازیدن، رهاشدن.
 وازناده (va'zēna'dé) (مص) وازاندن،
 نجات دادن.
 وازنیده (va'zēnidé) (مص) وازناده، نجات
 دادن.
 واساکه (va'saté) (مص) ساختن خمیر مایه
 و غیره.
 واساویده (va'sowidé) (مص) ساییدن.
 واسته (va'soté) (مص) واسوختن واز رشد
 افتادن.
 واسرشته (va'sarcšté) (مص) سرشتن.
 واسوجاده (va'sūja'dé) (مص) واسته،
 واسوختن.
 واسوجناده (va'sūjēna'dé) (مص)
 واسوزاندن.
 واشده (va'šodé) (مص) وارفتن، حل شدن.
 واشمرده (va'šemar'dé) (مص) شمردن.
 واغلتاده (va'qalta'dé) (مص) غلتیدن.
 واکته (va'katé) (مص) وافتیدن، معوق شدن.
 واکاشته (va'kašté) (مص) دوباره کاشتن -
 واکاری.
 واگته (va'gaté) (مص) باز گرفتن، بیکار
 کردن.
 واکشاده (va'kaša'dé) (مص) برگرداندن،
 ضد کشیدن.
 واکیده (va'kidé) (مص) معادل کردن سنگی
 را با وزنه ای
 واگراده (va'gera'dé) (مص) آتش شدن زغال
 واکلاده (va'gala'dé) (مص) برگشتن.
 واکناده (va'gena'dé) (مص) از خوردن
 چیزی و اخوردن.
 واگوراده (va'gūradé) (مص) گوریدن
 کلاف. سرخ کلاف را گم کردن
 واگورناده (va'gūrena'dé) (مص)
 گوریدن کلاف.
 والاده (va'lēma'dé) (مص) لمیدن.
 والمیده (va'lēmidé) (مص) لمیدن.
 واماساده (va'ma'sa'dé) (مص) ماسیدن.
 واماسناده (va'ma'sēna'dé) (مص)
 ماساندن.
 وامالناده (va'ma'lēna'dé) (مص) مالاندن
 وامالیده (va'ma'lidé) (مص) مالیدن.
 وامده (va'mōdé) (مص) ماندن، واماندن.
 وانمناده (va'nēmōna'dé) (مص) نشان
 دادن.
 وانموده (va'nēmūdé) (مص) نمودن.
 وانوشته (va'nēvešté) (مص) نوشتن.

- واو ته (va'vetē) (مص) غربال کردن .
 واوخشاده (va'vaxša'dé) (مص) دوباره آتش شدن زغال .
 واوراواده (va'vêra'va'dé) (مص) روشن شدن همیزم .
 واور ته (va'vêraté) (مص) = واوراواده .
 واوجاده (va'veja'dé) (مص) بیختن .
 واور بال کردن .
 واوساده (va'vesadé) (مص) پاره شدن .
 واوسناده (va'vesêna'dé) (مص) پاره کردن .
 واوناده (va'vena'dé) (مص) گستردن ، پهن کردن .
 واهشته (va'hašté) (مص) گذاردن ، جا گذاشتن .
 واهورده (va'hovardé) (مص) کندن چیزی از روی چیزی .
 واهنیده (va'honidé) (مص) = واهورده .
 وایوخته (va'üšté) (مص) داخل موهای سر را گشتن و شپش یا چیزی را یافتن .
 وِت (vēt) (ا) دشکی، نخ گلوله شده به دور دوک و تر (vëtar) (ص) بهتر .
 و تر (vatar) (ص) بدتر .
 و ته (vaté) (مص) کندن بایبل یا کلنگ .
 و ج (vej) (ا) زنبور .
 و جر (vajar) (ا) بازار به لهجه بیدگلی .
 و جو (vêjū) (ا) شنای زیر آبی .
 و جوا (vejva) (ا) زنبور گزیده مانند، آماس پشت چشم .
 وجیج (vëjij) (ص) کوچک .
 و چ (vëç) (ا) بچه .
 و چار (vëčār) (ص) بیچاره .
 و چو (vëčo) (ا) بچه ها .
 و چو (vëčū) (ا) پنبه چوب، وش چوب .
 و خش گته (vaxšëgaté) (مص) خاکستر آتش را کنار زدن .
 و خودی (vaxodi) (ق) بیخودی . بی دلیل .
 و د (vad) (ص) بد .
 و د (ved) (ا) بید .
 و دشت (vëdāšt) (ص) گذشته .
 و دشته (vëdašté) (مص) گذاشتن .
 و دقار (vëdëqā'r) (ص) زاپاسی، یدکی .
 و دود (vedved) (ق) لر زار ز، به هم چنیدیدن و ر (var) (ق) پهلوی، نزد، پیش .
 و ر (vër) (ا) بره .
 و ر (ver) (ا) ویره ، پاس، کشیک، گشت .
 و ر آورد (vëra'vord) (ا) بر آورد، مشاهده، سنجش .
 و رجاده (vëreja'dé) (مص) فرار کردن .
 و رجنامه (vërejana'dé) (مص) فراری دادن، پنهان کردن .
 و رخواته (varxa'té) (مص) به پهلوی خوا بیدن .
 و رز (varzê) (ا) کود .
 و رزو (varzow) (ا) گاو نر .
 و رگته (vargaté) (مص) پیش گرفتن .
 و رف (varfê) (ا) برف .
 و رناده (varna'dé) (مص) پیش کردن، پیش گذاشتن .
 و راور (vëra'var) (ق) روبرو، مساوی . برابر .
 و ر و ن (vërvën) (ا) پیش بنده، ورونه ، ظرف کشاورزان .

- وره‌وز (vêrevêz) (ق) رغبت، تمایل .
 وریا (varyā) (ق) پیش هم، پهلوی هم .
 وس (vas) (ق) بس .
 وساده (vesa'dé) (مص) پاره شدن، گسستن .
 وسته (vêsâté) (مص) = وساده، گسستن .
 وش (veš) (ا، ص) وش پنبه، بیش .
 وش (vəš) (ص) گرسنه .
 وشابده (vəšbodé) (مص) گرسنه شدن .
 وش‌بده (vəšbodé) (مص) گرسنه بودن .
 وشتر (veštar) (ق) بیشتر .
 وشت (vāšt) (ا) جوانه، شاخه نورسته گیاه .
 وشته (vašté) (مص) نجات یافتن، رهیدن .
 وش‌چو (veščū) (ا) چوب پنبه، وچو .
 وش‌ی (vêšay) (ا) بارندگی، بارش .
 وشیل (vêšil) (ا) بی‌نمک .
 وفر (vafre) (ا) برف .
 وک (vāk) (ا) قلو، کلیه .
 وک (vəka) (ص) بهتر از .
 وکنج (vəkēnjê) (ا) نیشگون .
 وکنه (vəkane) (ق) بهتر از این .
 وگل (vəgol) (ا) بیدگل .
 ولاده (vəla'de) (مص) افتادن .
 واک (valgê) (ا) برگ .
- ولیزگاده (vêlizga'dé) (مص) نرم و سریع
 نشستن .
 وئم (vênēm) (ا) چادر شب، نیمه .
 وئج (vênēnjê) (ا) سقز، چرخ مال .
 ویر (vēyr) (ا) پاس، کشیک. گشت به لهجه
 بیدگلی .
 ویر (vir) (ا) یاد .
 ویراده (vira'dé) (مص) پاره شدن .
 ویرده (viyardé) (مص) پاره کردن .
 ویس (vis) (ا) بیست .
 وه (və) (ب) بی .
 ومدارداو بقاته (vəgodār-da-ū) (اص)
 بی‌گدار به آب زدن .
 ودر ناده (vêderēna'dé) (مص) گذراندن ،
 پشت سر گذاشتن .
 واکسراده (va'xôsera'dé) (مص) سفت
 شدن گوشت داغ نیم پخته بر اثر ریختن
 آب سرد .
 واهجناده (va'hajēna'dé) (مص) آب
 کردن کشته .
 ویرامده (viramadé) (مص) یاد آمدن .
 وته (veté) (مص) غربال کردن .
 وش‌ی (vêšay) (ا، مص) بارش .



- ها تناده (ha'tēnadé) (مص) تنیدن .
 ها تنیده (ha'tēnidé) (مص) تنیدن، ها تناده .
 ها بسته (ha'basté) (مص) بستن .
 ها پته (ha'peté) (مص) پیچیدن، پته .

- هاجناده (ha'čonādé) (مص) نشانیدن .
 هاجیشه (ha'čišťé) (مص) نشانیدن .
 هاجیده (ha'čidé) (مص) چیده، واپچیدن نان
 هاخوانه (ha'xaté) (مص) خوابیدن .
 هاخواناده (ha'xasanādé) (مص)
 خوابانیدن .
 هاخواناساده (ha'xasadé) (مص) خوابیدن .
 هادوته (ba'dūté) (مص) دوشیدن .
 هادوشاده (ha'dūša'dé) (مص) دوشیدن ،
 هادوته .
 هارته (ha'reťé) (مص) ریختن، واریختن .
 هارجاده (ha'reja'dé) (مص) ریختن، هارته .
 هارساده (ha'rasa'dé) (مص) رسیدن ،
 سررسیدن .
 هارشته (ha'rešťé) (مص) ریشتن .
 هاروته (ha'rūté) (مص) جاروب کردن .
 هاسرشته (ha'sêrešťé) (مص) سرشتن .
 هاگته (ha'katé) (مص) نان از تور افتادن .
 هاکرده (ha'kardé) (مص) پیش کردن در ،
 در بستن .
 هاگته (ha'gaté) (مص) گرفتن
 هاناده (ha'na'dé) (مص) گذاشتن . زمین
 گذاردن .
 هاوته (ha'veťé) (مص) غربال کردن .
 هاوده (ha'vədé) (مص) گستردن، پهن کردن .
 هاوناده (ha'vêna'dé) (مص) گستردن، هاوده
 هاولیزگاده (ha'vêlizga'dé) (مص) نرم
 و سریع خود را جازدن .
 هسته (hasté) (مص) هستن ، بودن .
 هشبدنه (hešbodé) (مص) درست شدن .
 هبی (habi) (ق) حالا دیگر .
 هبن (həbōn) (ا) انبان، همیان
 هجیل (həjil) (ا) انجیر .
 هدیون (hədiyōn) (ا) هندوانه .
 هریو (həriyow) (ا) سرو صدا، هروجنجال
 هزم (hezam) (ا) هیزم ، هیمه .
 هزی (hēzay) (ا) فرزندی، اولاد .
 هسآج (hesā'j) (ا) جارو .
 هش (heš) (ص) درست ، سالم .
 هشته (hešte) (مص) گذاردن، گذاشتن .
 هگور (həgūr) (ا) انگور .
 هلك (həlōk) (ا) آلوده، گوجه سبز .
 هلوشن (hələvəšōn) (ق) گیج گیجانه ،
 عجولانه .
 هم (hēm) (ض) ما .
 هام (hām) (ض) ما به لهجه بیدگلی .
 همزا (homzā) (ض) همزاد، خواهر برادری
 همسآ (hamsā) (ا) همسایه .
 همش (hāmēš) (ق) همیشه .
 همه یا (hamēya) (ق) همه جا .
 همیر (hēmīr) (ا) خمیر .
 هانه آرگ (ha'nēarge) (ا) بگذارو بردار .
 هنار (hēna'r) (ا) اتار .
 هندات (handāt) (ا) تدارک ، تهیه کار .
 هنی (hēnū) (ق) هنوز .
 هنییم (hēnūyam) (ق) هنوز هم .
 هور (hūr) (ا) ظرف توری کاه ، تور .
 هوده (hōwdé) (ا) هفده .
 هوق (havoq) (ا) هوو .
 هه (ha) (ق) حال ، اکنون .

هه‌هه (haha) (ق) الان .	هیا (heya) (ق) فردا .
هه‌هه‌یم (hahayam) (ق) الان هم .	هجنیده (hajanidé) (مص) قطع کردن چیزی .
هنییم (hênüyam) (ق) هنوز هم .	آب دادن زمین زراعتی .
هنیده (honüdé) (مص) آوردن .	هته (heté) (مص) آب کردن زمین مزروعی .
هورده (hovardé) (مص) آوردن، هنیده .	

ی

یا (ya') (ح،ق) جا، مکان، هم .	یا کرده (ya'kardé) (مص) جا کردن .
یابی (ya'bi) (ض) همدیگر، یکدیگر .	یا گنده (ya'gena'dé) (مص) به هم خوردن .
یابی (ya'bay) (ا) جا بند . چادر شب .	یا مالیده (ya'mālidé) (مص) به هم مالیدن .
یاخوی (ya'xoy) (ق) جای خود .	یا ناده (ya'nādé) (مص) جا گذاشتن ، بستن کتاب و غیره
یادشته (ya'déšté) (مص) به هم دوختن .	یا نواخته (ya'nēvaxté) (مص) به هم نواختن
یارته (ya'reté) (مص) به هم ریختن .	یا نوشته (ya'nēvešté) (مص) به هم نوشتن .
یار ساده (ya'rasādé) (مص) به هم رسیدن .	یا بسته (ya'vêseté) (مص) به هم پاره کردن .
یار سنده (ya'rasēna'dé) (مص) به هم رسانیدن .	دریدن .
یارو ته (ya'rūté) (مص) به هم رو رفتن ، جمع کردن	یا و سنده (ya'vesēnādé) (مص) از هم گسستن
یاروشاده (ya'rūsādé) (مص) به هم فروختن .	یا و ناده (ya'vēna'dé) (مص) جا انداختن .
یارو و ناده (yārūvēnādé) (مص) به هم رویاندن گوشت .	یا و یده (ya'viyardé) (مص) به هم دریدن .
یا ساته (ya'sāté) (مص) با هم ساختن ، با هم سازش کردن	یا هشته (ya'hašté) (مص) جا گذاشتن فراموش کردن .
یا ساویده (yasawidé) (مص) به هم ساییدن .	یا هنیده (ya'honidé) (مص) به جای آوردن و شناختن .
یا کته (ya'katé) (مص) جا گرفتن، نشان گرفتن	یو شته (yüšté) (مص) جستن ، پیدا کردن .
	یآز (yāz) (ا) یازده .

- یداء (yêda) (ا) جدا .
 یعن (yaane) (ح) یعنی .
 یقی (yāq) (ا) یقه .
 یقن (yəqōn) (ق) یگانہ .
 یں (yên) (ا) زن .
 ین (yōn) (ا) هاون سنگی .
 ینک (yēnk) (ا) زنکہ . زن بطور کلی
 ینکچ (yēnkēj) (ا) زنکہ ، زن کوچک .
 یو (yove) (ا) جایی .
 یور (yūr) (ا) بچه .
 یورو (yūro) (ا) بچه‌ها .
 یورومیورو (yūromūro) (ا) برو بچه‌ها .
 یوش (yüş) (ا) غصہ ، جوش .
 یوشته (yüşté) (مص) جستن . یافتن .
 یه (yê) (ا) جو .
 یه (yə) (ا) گم .
 یه‌گرده (yəkardé) (مص) گم کردن .
 یید (yid) (ا) زنده .